





توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

صرف و نحو و قرأت عربی

سال نهم دبیرستانها

حق چاپ محفوظ

۱۳۱۹

شرکت چاپخانه آبان

آغاز

در این عصر خجسته که اراده خسروانه شانشاه دانش در اعلیحضرت رضا شاه پهلوی
و توجّهات حکمانه والا حضرت بهایون و لایق محمد تبسعه و ترقی علوم و فنون و
رفع هر گونه نقص و اختلاف در شئون اجتماعی کشور معطوف است، وزارت فرهنگ
لازم دانست که برنامه آموزگارها را با این منظور عالی کاغذ موافق نماید، و نخست صلاح
برنامه تحصیلات متوسطه پرداخت، و چون اجراء برنامه بی اصلاح کتب درسی نبود
بنود در تاریخ ۲۷ مهر ماه ۱۳۱۲ تصویب نامه از هیئت وزیران گذرانید که کارش
کتب دبیرستانی را بر طبق واحد و داشتن شرایط لازم ایجاب میکرد، و بموجب آن
بنیتی از استادان و دانشاران دبیران که پیشینه تالیف و تدریس داشتند
بنام کمیسیون تهیه و چاپ کتب برگزیده شد تا برای انجام این امر مقدماتی
وضع کنند که همه کتب دبیرستانی بر طبق یک اسلوب مطلوب و موافق با اصول
آموزش و پرورش نگارش یافته علاوه بر مواد علمی و ادبی مویده خصال ملی و ملکات راسخه
باشد که از عهد باستان سرشته نهاد ایرانان بوده، مانند میهن پرستی و شاه دوستی

کتاب صرف

و راست گفتاری و درست کرداری و دیگر صفات و اخلاق نیکو که منظور اصلی از
هر تعلیم و تربیت می باشد .

پس پیشنهاد این کمیسیون تألیف کتاب درسی هر یک از مواد برنامه بخندتن
از کسانی که آزموده و شایستگی داشتند ارجاع شد .

اینک کتاب صرف و نحو و قرائت عربی برای سال سوم دبیرستانها که تألیف
آن به آقایان :

احمد بهمنیار ، استاد دانشگاه

محمد حسین فاضل تونی ، استاد دانشگاه

عبد الرحمن فراهی

و اگر شده بود از طرف وزارت فرهنگ منتشر میشد که در همه دبیرستانهای ایران
و دختران کشور مختصر آدریس شود . وزیر فرهنگ

بهمنیار

بقیه مواضع صرف مخصوص سبال سوم

مبحث اسم

متصرف و غیر متصرف جامد و مشتق

۱۳۶- اسم چنانکه در سابق اشاره شده (جلب نام ۱۵۰ رجوع کنید) یا متصرف است

یا غیر متصرف .

۱۳۷- متصرف اسمی است که بصورت مفرد و مثنی جمع و متصرف و منسوب آید مانند

رَجُلٌ که منشاءش رَجُلَانٌ و جمش رِجَالٌ و مضمرش رَجُلٌ و منوبش رَجُلِی است .

۱۳۸- نامتصرف اسمی است که بهمه یا برخی از صور که یاد شد در نیاید مانند مَنْ

و مَا و لَدُنْ (از)

۱۳۹- اسم متصرف یا جامد است یا مشتق .

۱۴۰- جامد اسمی است که از کلمه دیگر گرفته (مشتق) نشده باشد مانند رَجُلٌ و عِلْمٌ

۱۴۱- مشتق اسمی است که از کلمه دیگر گرفته شده باشد مانند عَالِمٌ و معلوم که

از علم اشتقاق یافته است .

مصدر

۱۵۲- اسم جامد یا مصدر است یا غیر مصدر .

۱۵۳- مصدر اسمی است که معنی واقع شدن کار یا پدید آمدن صفت و حالت باشد بدون اینکه بر زمان دلالت کند مانند احسان (خوبی کردن، حُسن (خوب شدن) .

۱۵۴- مصدر را بدان جهت مصدر گفته اند که اصل فعل هست و فعل و اسمهای مشتق که خواهید ساخت از آن صادر میشوند .

۱۵۵- هر فعل متصرفی خواه ثلاثی باشد یا رباعی و خواه مجرد باشد یا مزید مصدر در دو چنانکه در سابق دانسته اید فعلها عموماً (بجز الفاظ معدود از قبیل لَئْسَ و عَسَى) متصرفند .

۱۵۶- مصدر ثلاثی مجرد سماعی است یعنی قاعده کلی ندارد و شناختش تبه شبیه از عرب و استنباط از نظم و نثر و یا فرهنگهای عربی است .

۱۵۷- مصدر غیر ثلاثی مجرد (یعنی ثلاثی مزیدیه و رباعی مجرد و رباعی مزیدیه) قیاسی است بدین معنی که هر باب مصدری معین دارد و چون مصدر یک فعل را شناختیم باقی را میتوانیم بر آن قیاس کنیم .

۱۵۸- غیر مصدر اسم جامدی است که فعل یا اسمی از آن مشتق نشود مانند

پرسش و تمرین - اسم نظر قبول صورتهای مختلف چند قسم است؟ - متصرف کدام است؟ - نامش

کدام است؟ - اسم متصرف چند قسم است؟ - جامد کدام است؟ - مشتق کدام است؟

از اسمهای زیر متصرف و غیر متصرف را معین کنید و اسمهای متصرف را بگویند که کدام جامد و کدام مشتق

مُصَوِّر (صورت بخار)، بُرْهَان (پس)، مَنْ (که)، حُنْ (خوبی)، قُبْح (زشتی)، لَدُنْ (از)

عَلَيْهِ (در پشت)، مَا (چه)، مُقَرَّب (نزدیک)، مَهْمَا (هر دو)، دَجَل (مرد)، هَجْرَة (رو)

آبَن (بجا)، حَاكِم (حکمدار)، قَوِي (دورمند)، احْمَر (سرخ)، كَيْفَ (چگونه)، تَقَطَّ (پاشید)

عَرَب (نام نومی)، عَجَم (غیر عرب)، كَمْ (چند)، مُجَل (دور)، مُجْرَاك (دور)

مُجْتَرَب (آزموده)، مَتَى (کی)، غَضَبُ (خشم)، حَرْب (جنگ)، حَاجِب (پوش)

يُخَفِّف (لغو)، آثَان (کی)، اكْذَب (دروغگوئی)، كِذْب (دروغ گفتن)

عِنْدَ (نزد)، مُنْزَوِي (دور)، اِنْزَوَا (دور گردیدن)، ذَا (این)، كَوْكَب (ستاره)

مَجْلِس (نشستن)، طِفْل (كودك)، اِذَا (هرگاه)، اِنْسَان (آدمی)، وَاِهَب (بخش)

مَعْبُود (پرستیده شده)، اِذْ (وقتی)، صِدِّيق (بسیار راستگو)، مَوْلِد (جای تولد)

اَكُول (برخور)، كَلَّاتِن (پسباز)، وَجْه (روی)، اِنْبِيَاء (پیشانی)، هُنَا (اینجا)

قَبِيص (پیرایه)، مَشْرِق (خاور)، مُتَمَوِّل (مالدار)، صَوْمَعَه (پشتگاه)، ذَهَب (ذهب)

مَذْهَب (آیین)، ذَهَاب (رفتن)، شَم (آب)، كُبْرَى (بزرگتر)، غُلَام (پسر)

حَاذِق (ماهر و استاد)، مَشْهُور (نامی)، حَيْثُ (جایی که)، اَنْفَى (پرمیر)

سُودَد (سروری کردن)، تَبَّان (آشکار شدن)،

۱۶۰- اوزان مصدرهای غیر ثلاثی مجرّد بقرار این جدول است

رعض باب وزن مصدر مانند روعض باب وزن مصدر مانند

ثلاثی فاعله افعال افعال ثلاثی فاعله افعال ثلاثی فاعله افعال افعال

مَثَلٌ يَفْعِلُ يَفْعَلُ مَثَلٌ يَفْعِلُ يَفْعَلُ مَثَلٌ يَفْعِلُ يَفْعَلُ مَثَلٌ يَفْعِلُ يَفْعَلُ

مَاعِلٌ فِعَالٌ مُفَاعَلَةٌ جِهَادٌ مُجَاهِدَةٌ مَاعِلٌ فِعَالٌ مُفَاعَلَةٌ جِهَادٌ مُجَاهِدَةٌ

اِفْعَلٌ اِفْعَالٌ اِكْتَسَبَ اِكْتِسَابٌ اِفْعَلٌ اِفْعَالٌ اِكْتَسَبَ اِكْتِسَابٌ

اِنْفَعَلَ اِنْفِعَالٌ اِصْرَافٌ اِصْرَافٌ اِنْفَعَلَ اِنْفِعَالٌ اِصْرَافٌ اِصْرَافٌ

نَفَعَلَ نَفْعَلٌ نَفَعْلٌ نَفْعَلٌ نَفَعَلَ نَفْعَلٌ نَفَعْلٌ نَفْعَلٌ

نَفَاعَلٌ نَفَاعُلٌ نَفَاذٌ نَفَاذٌ نَفَاعَلٌ نَفَاعُلٌ نَفَاذٌ نَفَاذٌ

۱۶۱- همزه در ابتدای مصدرهای یاد کرده وصل است بجز همزه افعال افعال

مصدر اَفْعَلَ که قطع است .

پیش و قرین

اوزان مصدر ثلاثی مجرّد و چند کدام است ؟ - اوزان مصدرهای افعال

رَجُلٌ وَ دِرْهَمٌ وَ جَعْفَرٌ .

پُرسش و تمرین - اسم جاد چه قسم است؟ - مصدر چه اسمی است؟ - مصدر را بچه جهت
گفته اند؟ - آیا فعل بدون مصدر ممکن است؟ - مصدر از کدام نوع فعل سماعی است و معنی سماعی چیست
مصدر از کدام نوع فعل قیاسی است و معنی قیاسی چیست؟ - غیر مصدر کدام است؟
از اسمهای عربی که در نظم و نثر فارسی دیده میشود اسم جاد که مصدر باشد و ده اسم جاد که مصدر
پیدا کنید بگویید .

اوزان مصدر

۱۵۹- مصدر ثلاثی مجرد اوزانش بسیار و بعضی آن که نظائرش در نثر
فارسی هم دیده میشود بدین قرار است .

نَصَرَ (باری کردن)، شَغَلَ (در کار بودن)، صَدَقَ (در استخفان)، طَلَبَ
هُدًی (راه نمودن)، صَغَرَ (کوچک بودن)، رَحِمَهُ (مهر آوردن)، كَذَرَهُ (بُ
نَشَدَهُ (سنادهی کردن)، غَلَبَهُ (چریکی یافتن و دعوی (خواندن)، لَبَّانَ (مطابق
غُفِرَانَ (آمرزیدن)، حَرَمَانَ (مردم داشتن)، هَبَّانَ (حجب و جوش
ذَهَابَ (رفتن)، سُؤَالَ (پرسیدن)، زَهَادَةً (بی پل بودن)، دِرَايَةً
صُعُوبَةً (دشوار بودن)، كَرَاهِيَةً (ناخوش داشتن)، صَبْرُودَةً (کردید
تَهْلُكَةً (ناپوشیدن)، قَبُولَ (پذیرفتن)، دُخُولَ (دخول)، وَجِيفَ (گرزیدن و

اعْشَوْشَبَ غَاتَبَ نَدَتْنِ اَجَاَزَ اِسْمَاَزَ

مصدرهای عربی را که در مقدمه ابن مقفع بر کلیده و دمنه است استخراج و بامعنی و توضیح نوع باب فعل مثبت
ارائه کنید .

مستقات

۱۶۲- از مصدر بشت نوع اسم گرفته (رشتن) میشود اسم فاعل اسم مفعول
صفت مُشَبَّه صیغه مبالغه اسم تفضیل اسم مکان اسم مان
اسم آلت .

اسم فاعل

۱۶۳- اسم فاعل اسمی است که بمعنی کنند و کار باشد مانند ناصِر (یارکنش)
مُسَخَّرَج (بیرون آوزند)

۱۶۴- اسم فاعل از ثلاثی مجرد بروزن فاعل میآید مانند کائِب (نویسنده)
ذاهِب (رونده)

۱۶۵- اسم فاعل از غیر ثلاثی مجرد از هر باب بروزن مضارع معلوم آن باب
میآید بدین ترتیب که بجای حرف مضارعت میم مضموم (نم) میکند ازند و
حرف پیش از آخر را اگر مکسور نباشد مکسور میآید مانند مکْرِه و مُتَوَجِّه
و مُنْزَلِزِل که اسم فاعل از اِضْکَام و تَوَجَّه و نَزَلْزَل و بروزن

ثانی مرید فیہ و رباعی مجرّد و رباعی مرید فیہ را گویند ۲ - منزه در ابتدای مصدرهای غیر ثلاثی مجرّد و وصل است با قطع
مصدر این فعلهای ثلاثی مجرّد را امر اوجه هر یک عربی معین کنید .

أَمَرَ أَخَذَ قَتَلَ حَرَجَ قَعَدَ عَبْدَ فَسَدَ سَكَتَ رَزَقَ
شَعَرَ نَظَرَ سَجَدَ قَتَلَ كَتَمَ رَشَدَ ثَبَّتَ عَرَفَ قَطَعَ
رَجَعَ مَلَكَ شَفَعَ صَهَلَ نَفَى فَرِحَ حَزِنَ أَلِمَ
شَرِبَ لَبَسَ سَخَطَ سَفَمَ عَلِمَ رَكِبَ عَجَبَ خَرَدَ
شَهِدَ صَحِبَ سَلِمَ جَمَلَ قُرِبَ بَعُدَ بَصَرَ طَهَرَ شَرَفَ
كَرَّمَ نَظَفَ خَبَثَ صَغَرَ كَبُرَ ضَعُفَ مَلَحَ

مصدر این فعلهای غیر ثلاثی مجرّد را بقیاس معین کنید و بگویید

اِكْتَسَبَ اِسْتَرَشَدَ هَدَّابَ اِحْذَنْطَأَ بَعَثَرَ اَرَشَدَ
اِنْفَضَمَ اِعْوَجَّ تَبَرَّفَعَ اَقَامَ زَكَّى اِطْمَأَنَّ اِسْتَعَاذَ لَعَرَفَ
جَاهَدَ اِخْدَوْدَبَ تَعَارَفَ اِنْظَرَ اَنْفَضَ تَرَزَّلَ اِسْتَكْبَبَ
تَذَكَّرَ تَمَشَّى عَزَى نَازَعَ اِنْعَرَلَ تَعَالَى بَرَّفَعَ اَبَانَ
اِسْتَفَادَ تَجَاهَلَ تَدَخَّرَ اَضْعَفَ اِنْقَلَبَ اِنْتَبَهَ تَوَجَّهَ
تَرَاضَى اِذْلَهَمَ اَشَارَ رَضَى اِخْضَرَ تَمَارَضَ صَرَفَ تَرَجَّى
اِعْذَوْدَبَ تَدَاعَى اِفْرَنْفَعَ فَضَّلَ اِسْتَجَارَ اِسْتَشْهَدَ

از این مصدر اسم فاعل بنا و بعضی آنها را تصریف کنید .

جَمَعَ اِنْكَانَ نَبَادُر (پیشین) تَغَبَّر (دگرگون شدن) اَكَلَ بُلُوغ
اِبْدَاءِ اِنْخِرَافَ مُرَاقَبَةِ خُرُوجِ رَفَعَ تَأَنَّبَسَ مُحَاطَّةَ وَتَوَفَّ اِسْكَ
اِعْوَجَّاجِ (کج بودن) ظَلَمَ اضْطِرَابِ تَخَلَّلَ فَصَلَ اِنْفِصَالِ
اِعْدَبَذَابِ (دگر بودن) شَرَحَ عَمَلَ اِخْلَاصِ اِسْتِحْفَاطِ اِخْضِرَارِ
اِسْرُشْدَنِ نَاقَلَّ اِحْتِمَادِ اِسْمِيزَاذِ صَحَّ قِرَاءَةُ تَجَرَّبَ
اِسْمِرَارِ (کنندگون بودن) اَتَحَرَّكَ مُبَارَزَةُ اِسْتِجَارِ اِنْغِثَادِ تَوَاتُرِ
مَدَحِ نَدَامَةِ اِسْتِنْسَاخِ اِنْحِلَالِ كَشَفَ تَضَيَّفَ .

اسمهای فاعل عربی را که در باب التخصّص عن امر و منه کلید و دمنه است مدقت استخراج و مترجمه فارسی را در
مصدر بر اسم ثبت کنید .

اسم مفعول

۱۶۸- اسم مفعول اسمی است که منفی شخص یا چیزی را که کاری بر آن واقع شد

است میرساند مانند مَكْتُوب (نوشته شده) مُسْتَحْرَج (میرود آورده شد)

۱۶۹- اسم مفعول از ملاتی مجرّد و بروزن مفعول میآید مانند مَقْصُود (پاری کشید)

و مَحْدُوم (خدمت شده)

۱۷۰- اسم مفعول از غیر ملاتی مجرّد و از هر باب بروزن مضارع مجهول آن با

بُكِرِمَ و بَوَّجَهُ و بَتَزَلُّلُ است .

۱۶۶- اسم فاعل ملحق کردن تا، مَوْتٌ می شود مانند کَاِبَنَه ، مُسَخَّرَجَه

که مَوْتٌ کَاِيب و مُسَخَّرَج است .

۱۶۷- تصریف اسم فاعل نیست که مذکر و مَوْتٌ آن را بصورت مفرد و مثنی

و جمع سالم در آورند و ترتیب گویند مانند کَاِيبُ کَاِيبَانِ (کَاِيبَيْنِ)

کَاِیُونَ کَاِیِبَیْنِ ، کَاِیْبَه کَاِیْبَتَانِ کَاِیْبَتَیْنِ کَاِیْبَاتُ

و مانند مُکِرِم مُکِرِمَانِ مُکِرِمُونَ مُکِرِمَه مُکِرِمَتَانِ مُکِرِمَاتُ

پیش و قمرین - از مصدر چند نوع اسم گرفته می شود ؟ - اسم فاعل چه اسمی است ؟ - اسم فاعل از

ثلاثی مجرد و وزن می آید ؟ - از غیر ثلاثی مجرد و چه وزن ؟ - اسم فاعل ملحق کردن چه حرف مَوْتٌ می شود ؟ -

قاعده تصریف اسم فاعل را با مثال بگویند ؟ - مصدر این اسمهای فاعل را بگویند .

أَمِیر نَاطِر مَرشِد حَاضِر مُبْتَسِم مُتَأَثِّر خَالِق دَافِع سَاطِط

مُهْمَزٌ مُنْعِم غَایِب مُجْتَنِع مُغْلَوِب (چیرگی یابنده)

قَاطِع مُتْکِیْف (تیره و نهان شوند) صَادِر مُطْمَئِن مُفْرَعِن مُجَاوِز

کَاشِف مُسْتَطِق مُحْمَر وَاِرد هَاطِط مُخْلِی مُتَرَکِم

(ردی هم نبوده شوند) مَانِع مُتَفَسِّر مُؤَلِّف مُجَالِس طَالِب

مُسَافِر نَاطِق .

مَلَزَمَ مُحَرَّمٌ مَنُصُوبٌ مُجَاوِزٌ مُعَاقَبٌ مُعْتَبَرٌ مُخَاطَبٌ مَمْلُوكٌ
مُسْتَعْرِقٌ مَرْقُومٌ مُسَلَّلٌ مُسْتَحْكَمٌ مُغْتَنَمٌ مُحَرَّوسٌ مُؤَدَّبٌ
مَفْدُودٌ مُسَخَّرٌ مُنْتَحَبٌ مُعَدَّبٌ مُتَقَنَّ مُسَحَّسَنٌ مَشْهُورٌ

از این مصدرها اسم مفعول بنا و بعض آنها را تصریف کنید

إِبْهَامٌ هَجْرٌ اسْتِخْدَامٌ خَلْقٌ وَلَادَتٌ مُشَارَكَةٌ إِبْدَالٌ
لَحْظٌ مُوَاحِدَةٌ غُفْرَانٌ نَشْرٌ إِقْنِبَاسٌ تَجَادُبٌ اسْتِحْضَارٌ ظَلَمٌ
فَهَمٌ قِسْمَةٌ نَفَوضٌ إِمْحَانٌ تَوَارُثٌ عِلْبَةٌ إِهْمَالٌ وَصَفٌ
اسْتِخْلَاصٌ فَلَبٌ تَحْقِيقٌ لَمَسٌ إِعْقَادٌ إِيْهَامٌ نَدَاوُلٌ زَلْزَلَةٌ
عَزَلٌ عَمَلٌ نَزْكٌ نَطْوِيلٌ الْإِنْمَاسُ رِزْقٌ اسْتِنْبَاطٌ مُعَاقَبَةٌ
تَوْفِيقٌ إِحْرَازٌ دَحْرَجَةٌ اسْتِحْدَاثٌ صَبَطٌ حِفْظٌ تَنَازُعٌ مُطَابَقَةٌ

اسمهای مفعول عربی را که در باب الاسماء التوکلید و در منه بکار رفته است بوقت استخراج و با ترجمه فارسی بیاور

مصدرها اسم مثبت و ارا کنید .

صفت مشبه

۱۷۳- صفت مشبه اسمی است که بر متصف باشد و بصفی دلالت کند مانند

طاهر (پاکیزه) ، اَبْض (سفید) .

۱۷۴- فرق صفت مشبه با اسم فاعل نیست که صفت مشبه بر وصف ثابت همیشگی

میآید بدین ترتیب که بجای حرف مضارعت میم مضموم (م) میگذارد چنانکه
از مصدر اِکْرَام و اِکْتِسَاب مَکْرَم و مَکْتَسَب بروزن بُکْرَم
و بُکْتَسَب میگویند .

۱۷۱- اسم مفعول اسم مانند اسم فاعل ملحق کردن تا مونث می شود مانند
مَکُوبَه و مُسَخَّرَجَه و مَکْرَمَه مونث مَکُوب و مَکْرَم
و مُسَخَّر و مَکْرَم .

۱۷۲- اسم مفعول مانند اسم فاعل تصریف می شود بدین طریق :
مَکُوب مَکُوبَان مَکُوبُونَ مَکُوبَه مَکُوبَتَان مَکُوبَات
مَکْرَم مَکْرَمَین مَکْرَمَین مَکْرَمَه مَکْرَمَتَین مَکْرَمَات
پیش و پس - اسم مفعول کلیه نهی است ؟ - اسم مفعول از ثانی مجرور بر چه وزن میآید ؟
از غیر ثانی مجرور بر چه وزن ؟ - اسم مفعول ملحق کردن چه حرف مونث می شود ؟ - قاعده تصریف اسم مفعول
ماشای ذکر کنید

مصدر این اسمهای مفعول را معین کنید :
مَوْقُوف مَجْبُور مَحَل مَجْرَب مُحْتَشَم مُضَاعَف مَسْبُوق مُنْعَد
مُلْحَق مُسْتَعْمَل مَوْجُود مُبَارَك مَفْرُوش مُعْتَبَر مَشْهُون مَدْحَج
مُدَوَّن (در دیوان ثبت و ضبط شد) مُنْذَرَك (یافته شد) مَرْكُوب مَلْبُوس

صفت شبه از ثانی مجهول و زن میاید؟ - از غیر ثانی مجهول - صیغه مفعول و چه وقت صفت شبه است ؟

این صفات را بیان کنید که مرکب از کدام مصدر مشتق است .

قَطِنَ از بَرَك أَحْضَرَ اسْبَرَ قَدَّيْمُ كَمَنَّ جَدَّيْدٌ صَحَّمَ اُذْتُ
دَلُولُ اَرَامُ حَارٌّ كَرَمٌ مَرَجٌ صُلْبٌ اَسَحَتْ دَقِيقٌ اَبَكٌ جَلِيلٌ اَبْرَكُ
اَلْمَعْيُ اَبْرَكُ اَجْدَمٌ اَبِي سَتِ سَحَّيْ بَخْسَمُوْهُ اَهْفُ اَلْاَعْمِيَانِ
مَكْرُوْدٌ اَلْمَوْحُشُ اَعْرَجَ اَلْكُفَّ اَخَذَبَ اَكُوْرٌ طَيِّبٌ اَعْرَضَ صَبَقَ اَتَكَّ
جَبَلٌ اَزِيْبٌ قَفْصَلٌ اَبْرَمُوْهُ وَقَطِيعٌ اَعْلَى اَكُوْرٌ رَبَّانٌ اَشَابَ اَبَاسٌ اَبِيْ
اَبَاسٌ اَحْكُ رَطْبٌ اَرَّ اَحْلُوْ اَشِيْنُ مُرَّ اَتَمَّ مَخْوَسٌ اَلْمُبَارَكُ
مَهْمُوْنٌ اَمْبَارَكٌ بَطَلٌ اَدِيْرُ اَحْوَلٌ اَكَلَجٌ دَلُوْجٌ عَذَبَ اَكُوْرٌ اَلِيْنُ اَزِيْبُ
هَنَامٌ اَبْرَكٌ اَبْرَمُوْهُ اَجْدُوْدٌ اَبْخَتِيْرٌ سَهْلٌ اَسَانٌ مَشْهُوْرٌ اَمَامِي
قَبِيْحٌ اَزْتُ اَشْرَهْ اَرْنَمْدُ بَدِيعٌ اَمَارُوْهُ جَبْتٌ اَبْدُ

از این مصدر های غیر ثانی مجهول صفت شبه بنام کنید و با هم فاعل باشد یا اسم مفعول .

تَرْبِيعٌ اِغْدَالٌ اِسْقَامَةٌ اِطْبَانٌ اِنْبِطَاطٌ تَوَعُّزٌ و تَمَرُّزٌ اَبْدُوْنُ
مُتَافِقَةٌ تَوَاطَرٌ لَعَمَقٌ اِفَادَةٌ هَفَقَمَةٌ اَسْرَبَالٌ اَبْدُوْنُ اِتْرَاعٌ اَبْرَكُوْنُ
نَزْبُهُ اِسْتِغْنَاءٌ اِقْدَارٌ تَكْعَبُ اِنْسَعَابٌ تَرْلُزُلٌ مُوَاَفَقَةٌ تَمُوْلُ
اِتْمَارٌ اِنْعَامٌ دَخْرَجَةٌ اِرْزِيفَاعٌ تَسْبِيْحٌ اِدْلِهْنَامٌ تَكْرُرٌ تَسْلُلُ

دلالت میکند بر خلاف اسم فاعل که معنی تغییر و تجدّد را میسر سازد مثلاً ظاهر
معنی پاکیزه و مرتفع یعنی بلند صفت مشبهه و جالس یعنی نشیننده و ملقفت یعنی
نکرده اسم فاعل است و همچنین ظاهر اگر معنی روشن و آشکار باشد صفت
مشبهه و اگر معنی نمایان شود پس از پنهانی باشد اسم فاعل است .

۱۷۵- صفت مُشَبَّه از ثلاثی مجرد براوزان مختلف میآید و همه سماعی است

قیاسی و از آن جمله است .

صَعْب (سخت، حَسَن (خوب، خَشِن (درشت، صِفَر (خالی)
حَزْ (آزاده، طَاهِر (پاکیزه، سَلِم (درست، غَبُور (غیرمند)
جَبَان (ترسو، شُجَاع (دلیه، هِجَان (خالص، أَحْمَر (سرخ،
سَيِّد (سرور و بزرگ)

۱۷۶- صفت مُشَبَّه از غیر ثلاثی مجرد همان اسم فاعل است که بدلت

بر ثبوت و دوام صفت محبوب میشود نه اسم فاعل مانند مُسْتَقِيم (راست،
و مُبِين (آشکارا)

۱۷۷- صیغه اسم مفعول از هر مصدر که باشد در صورتیکه بر صفتی دائم و ثابت

دلالت کند صفت مُشَبَّه است مانند مُحْتَمِد (استوده)، مُجَزَّب (آزاده)

پُریش و قمرین - صفت مُشَبَّه چگونه اسی است؟ - فرق صفت مُشَبَّه با اسم فاعل چیست

مَيَّاس (خرامنده)، طَعْنَان (نیزه زننده)، هُمَزَة (عجبوی)، لُمَزَة (چشمزد)،
 كَفُور (نامیاس)، مَسْکِين (درویش)، مَنَظِيق (خنخور)، مَنَحَار (کشنده شتر)،
 مِفْضَال (بافضل)، صَبَّار (شکلبایی ورزنده)، شَبَرَبَر (بوی کشته نگار)، بِيَارَبَر (بیاربر)،
 فَرُوقَه (بیارترو)، فَهَامَه (بیارنهم)، حَقُود (کینه روز)، رَدَّاق (روزی بخش)،
 سَتَّار (پرده پوش)، هَيَّبَان (بیارترو)، قُدُوس (بیانزده)، مِصْفَع (زبان آو)،
 مِفْرَاح (بیارخوشحال)، وَدُود (دوست)، مِطْرَابَه (بیارنخوش)، قَدَّابِس (بیانزده)،
 غَفَّار (آمرزنده)، قَوَال (پرکوی)، فَتَال (پرکار)، صَدُوق (درنگوی)، مِجْزَاع
 (سیتابی کننده)، هُذَرَه (یاده کوی)، خُضَعَة (فروتنی کننده)، نَشِيط (چست و چالاک)،
 کَذَّاب (دروغگو)، مِجْرَاب (جگ آو)، مِهْذَار (یاده کوی)، نَوُوم (پرنزوم)،
 لَدُود (پرستیز)، مِجْدَامَه (بیاربرنده)، مَطَوَاع (بیارفرمانبر)، جَوَالَه (گردنده)،
 نَصُوح (خیرخواه)، وُضَاء (پاکیزه)، قُرَاء (عابد و پرستکار)، سَبْکَت (خاموشی کردن)

اسم تفضیل

۱۸۱- اسم تفضیل اسمی است که معنی کننده کاری متصف بصفتی با فرونی بر غیر باشد
 مانند اَصْدَق (راستگوی تر)، وَاَعْلَم (داناتر)

۱۸۲- اسم تفضیل از مصدر ثلاثی مجرد و بروزن اَفْعَلَ می آید و مؤنث فعلی است
 مانند اصْغَر و صَغْرَى (کوچکتر)، اکْبَر و کَبْرَى (بزرگتر)

إِفْضَالٌ تَعَبْدٌ تَحَرُّكٌ مُجَاهِدَةٌ مُهَاجَرَةٌ إِنْطِرَافٌ إِنْشِوَاءٌ
 إِنْشِكَامٌ إِيْدِرَاسٌ تَحَنُّرٌ تَجَرَّبٌ إِسْتِفْلَالٌ نَفَرَعْنُ إِنْشِدَالٌ .
 صفتی عربی را که در باب الباء و البراءه کلمه و دونه است استخراج و با ترجمه فارسی میان مصدر ثبت کرده

صیغه مبالغه

۱۷۸- صیغه مبالغه اسمی است که معنی بسیار کند و کاری باشد مانند ضَرَابَ
 بسیار زدند، عَلَّامَةُ بسیار دانند.

۱۷۹- صیغه مبالغه از مصدر ثلاثی مجرد گرفته میشود و از غنیه ثلاثی مجرد خبر نمیدهد
 نمیآید.

۱۸۰- صیغه مبالغه اوزان متعدّد دارد و بمسماعی است و از آن جمله است

ضَرَابَ بسیار زدند، عَلَّامَةُ بسیار دانان، رَاوَيْتُهُ بسیار روایت کردند،
 مَقْدَامُ اِپْرَاقِدَامُ صِدِّيقُ بسیار سکنه، مِعْطِیْرُ بسیار خوشبو، مَحْدَمُ بسیار زدند،
 حَصَكَةُ بسیار خندند، حَذَرُ اِپْرَعم و اِعتیاض و رَجَمَ بسیار رمه بان، کَدُّودُ بسیار ریختن،
 غَضَبَانُ بسیار خشم گیرند.

پیش و آخرین - صیغه مبالغه چه اسمی است ؟ - صیغه مبالغه از چه نوع مصدر بنامینود ؟ -
 صیغه مبالغه چند وزن دارد ؟

اوزان مبالغه ذیل را معین کنید که هر کله ام مشق از چه مصدر است .

عَصَبٌ بَصَارَةٌ عَقْلُهُ لَسَاطُ حَوْفٍ خُلُوصٌ .

اسم مکان و زمان

۱۷۴- اسم مکان اسمی است که بر جای واقع شدن کاری دلالت کند مانند

مَقْبَد (پرستگاه) .

۱۷۵- اسم زمان اسمی است که بر وقت وقوع کاری دلالت کند مانند

مَطْلَع (بنگاه برآمدن) .

۱۷۶- اسم مکان و زمان از هر مصدر بیک لفظ و یک وزن میآید .

۱۷۷- اسم مکان و زمان از مصدر ثلاثی مجرد بر وزن مَفْعَل یا

مَفْعِل و از غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسم مفعول است مانند مَشْهَد

(مکان یا زمان حاضر شدن مردم) مَجْلِس (جای یا بنگاه نشستن) و مَجْتَمَع

(محل یا وقت گرد جم آمدن)

پرسش و تمرین - اسم مکان چه اسمی است ؟ اسم زمان چه اسمی است ؟ - آیا اسم مکان

و زمان دو لفظ متفاوت دارند یا یک لفظ ؟ - اسم مکان و زمان از هر نوع مصدر بر چه وزن میآید ؟

مصدر این اسمهای مکان و زمان امعین کنید .

مَرْكَز (پانگاه) مَحْبَأ (پناهگاه) مُغْتَسَل (است و شوی گاه)

مَغْرِب (غروب رفتن گاه) مَشْرِق (درخشد گاه) مُسَلِّح (جای مکن گزین)

۱۸۳- بنای افعل تفضیل قیاسی است لیکن ششوطی دارد که در دو کوه می
آینده خوابید دانست .

پیش و تمرین - اسم تفضیل چه اسمی است ؟ - اسم تفضیل از مصدر ثانی مجز و بر چه وزن
میآید و مؤنث چیست ؟ - آیا بنای افعل تفضیل سماعی است یا قیاسی ؟

مصدر این اسمهای تفضیل را همین کنید
مُثَلِّی (فاضلتر)، أَحْسَن (آقل)، جُلِّی (زیرکتر)، أَطْرَف
أَوْضَحَ (الطف، فضلی)، أَجْمَلَ (اصح)، أَحْرَصَ (اکل)،
سُعْدَى (نیک بختتر)، أَشْنَعَ (اقبح)، أَزْهَدَ (ابعد)،
فُضِّلَ (افضیعتر)، أَبْلَغَ

از این مصدرها اسم تفضیل نیاکنید و مثلی و جمع مذکر و مؤنث بعضی را هم بگوئید

نَفَعَ (فُضِّلَ)، کَثَرَهُ (جُبَّ)، عِلْمَ (دُنُوْ)،
عُلُوْ (زُکُت)، صَبْرَ (بَقَاة)، جَهْلَ
جُوعَ (اُزْکَی)، طُولَ (سُرْعَة)، قِصَرَ (خِفَة)، ثَقَالَ
كَرَامَة (وَسَاعَة)، رَحَابَة (اُزْکَی)، عَدَلَ
جُودَ (جُبْنِ)، شَجَاعَة (عُدُوْبَة)، دُشْمَنَ (اُزْکَی)، سَلَاةَ
ضَعْفَ (یُسْرَ)، آسَانَ (جَهْرَ)، اَشْكَارَ (ظُهُورَ)، غَلَبَة

دِرَاسَة (درس خواندن، رَغَى (چراندن/مچریدن، لَجَأَ (پناه بردن،
تَفَوُّذ (فرو رفتن، خَزَن (انداختن/نگاه داشتن، صُدُور (بیرون آمدن،
عَمَل (کار کردن، ظُهُور (آشکار شدن، عَهْد (مراقبت/ملاقات کردن،
ضَبُوع (غواپیدن، .

از این مصدر با اسم مکان در زمان بروزن مفعول بنا کنید .

وُقُوف (ایستادن، عُدُون (داندن/دافت، وَصَل (پیوستن،
حَفُول (انجمن شدن، صَبَد (اشکار کردن، ضَبَق (تنگ بودن،
وَضَعَ (نهادن/گذاردن، عَقَلَ (بجای مرتفع پناه بردن،
وَالَ (پناه بردن، فَرَّق (جدا کردن/باز کردن، دُبُوض (داندن/بازداشتن،
جَزَر (کشتن/کوفتد/ماندآن، نَبَات (رویدن، عَصَف (دزدیدن،
هَبُوط (افرو آمدن، لَشَك (پرتش کردن، وَسَم (فرهیم شدن/مروم،
عَرَس (کاشتن، .

از این مصدر با اسم مکان در زمان بروزن اسم مفعول بنا کنید .

اِنْصِرَاف (بازگشت، اِسْتِحْمام (شت و شو کردن، اِسْتِباق (پیشی گرفتن،
اِجْتِماع (گرو آمدن، اِحْتِفَال (انجمن شدن، اِقَامَة (مقیم شدن،
اِنْقِلَاب (بازگشت، اِئْتِکاء (نکته کردن، تَعَرُّس (نمزل کردن،

مَذْبَح (قربانگاه)، مَجْلِس (نشینگاه)، مُنَدِّی (انجمنگاه)،
 مَنْزِل (افراد آمدنگاه)، مُخْلَل (خفایاگاه)، مَكَب (نوشنگاه)،
 مُهَذَّب (پیرایشگاه)، مَنِب (سرنگاه)، مَلَب (بازیگاه)،
 مَسْجِد (سجدهگاه)، مُجَنِّی (چیدگاه)، مَوْرِد (آبشور)،
 مَنْظَر (دیدگاه)، مُنْعَرَج (خمیدنگاه)، مُطَّلَع (وقت یا جای تیراف)،
 مَوْلِد (زادگاه)، مُسْتَقَرَّ (آرامگاه)، مُنْصَرَف (بارگشتگاه)،
 مَعْبَر (گذرگاه)، مُعْتَرَك (ناوردگاه)، مَطْبَخ (آشپزخانه)،
 مَسْكَن (جایگاه)، مُتَزَّه (بگردشگاه)، مَرْجِع (بارگشتگاه)،
 مَخْرَج (بیرون شدنجا)، مَدْخَل (ور آمدنگاه)، مَقْتَل (کشتنگاه)،
 مُحَبِّم (چادرگاه)، مُرَذَّحَم (ازدحامگاه)، مُسْتَقَى (آبشور)،
 مَمَر (گذرگاه)، مَجْمَع (انجمنگاه)، مَسَبِل (سیرگاه)،
 مَغِیْب (نمان شدنجا)، مُسْتَنْفَع (ایستادگاه آب، مَصْنَع (جمع شدنجا)،
 مَوْقِد (افروختنجا)، مَوْقِع (افتادگاه).

از این مصدرها اسم مکان زمان بروزن مفعول بنا کنید .

سَلَح (پوست کردن)، كَوْن (بودن)، عُبُور (گذرکردن)،
 شُرْب (آشامیدن)، صَرَع (بخاک پلاک انداختن)، كَتَب (بستادن)،

مِقْدَاض (تجی) مِقْزَل (دک) مِثْقَب (سه) مِلْعَقَه (قاشق) مِثْقَار (کوبه) مِدْحَه (بهر)
 مِضْع (نفر) مِسْبَاد (پیرهن) مِزْنَاد (نای) مِسْلَه (چاقو) مِلْطَاط (مال) مِهْراس (دک)
 مِغْص (آب جبین) مِرْقَاة (پند زرد) مِقْوَد (نار) مِجَل (دیس) مِیْزَاب (باران) مِرْشَحَه
 (عکس) مِغْبِض (سه) مِثْأَل (نمونه) مِیْرَد (سوان) مِغْلَد (کلبه) مِزْلاج (سبب) مِخْلَافَه
 (تبر) مِجْهَر (زخم) مِیْپَار (تراویز) مِصْفاة (پای سانکن) مِکْوَاة (آواز)
 از این مصدرهای ثلاثی اسم آلت بروزن مفعّل بنا کنید .

مَحْس (سرخ زدن) مَحْلَب (باختن) قَدْح (آتش آلودن) مَحْت (تراشیدن)
 قَلَى (سرخ کردن) حَطَّ (نظم کشیدن) ضَرْب (زخم بریدن) وَسَم (درمان دادن)
 حَلَى (تراشیدن) شَحَذ (تیز کردن) شَرَط (تغ زدن) حَلَّ (خاراندن)
 از این مصدرها اسم آلت بروزن مفعله بنا کنید .

سَحَى (زمین کردن) دُوْبَه (دیدن) قَمَع (زودن) کُوبِیدَن (زودن) بَرَى (تراشیدن)
 لَشَف (نم بریدن) صَقَلَ (زینت دادن) کَسَح (روفتن) ذَرَو (بپاودن) مَحْن (نار)
 جَحَم (مجات کردن) غَرَف (باکتاب برداشتن) کَسَف (روفتن) دَسَو (نگار برداشتن)
 از این مصدرها اسم آلت بروزن مفعال بنا کنید .

لَشَر (بریدن) نَقَش (نگار کردن) عُرُوج (بالا رفتن) عُلُوق (آویختن) جَذَف (پا زدن)
 نَفَر (نم بریدن) سَمَر (نم کوبیدن) حَضَر (زمین کردن) غَلَق (در بستن) رَدَس (نگار کردن)

الْبِقَاءَ (بهر رسیدن، اِصْطِبَادَ (شکار کردن، اِزْبِیَاعَ (در بهار ببردن)
اِصْطِبَافَ (در تابستان ببردن، اِزَاحَهُ (برداشتن آرمگاه)، اِنَاخَهُ (خواستن)
اِلْخِیَادَ (پناه بردن) .

اسم آلت

۱۸۸- اسم آلت اسمی است که برادات و ابرار کار دلالت کند مانند
مِفْطَاحَ که بمعنی ابرار کشودن (کلید) است .

۱۸۹- اسم آلت جبر از مصدر ثلاثی میآید و اوزان مشهور آن سه است
مِفْعَل و مِفْعَلَهُ و مِفْعَال مانند مَنَحَتْ (بخشید)، مِغْرَفَةٌ
(کفچه)، مِیْزَان (ترازو) .

پیش و قمرین - اسم آلت چه اسمی است؟ - اسم آلت از چه نوع مصدر بنا می شود و اوزان
مشهورش چند و چیست؟

مرکز از این اسمهای آلت را معین کنید که از چه مصدری گرفته شده است .

مِیْقَظَ (قطران)، مِیْظَارَ (آینه)، مِیْنَشَهَ (کسپه)،
مِحْرَاکَ (دوات بنفشه)، مِیْصَاحَ (چراغ)، مِیْقَلَاعَ (فلاخن)،
مِیْطَرَقَهَ (چکش)، مِیْذَقَ (توبه)، مِیْنَدَفَ (دکان جلا)،
مِیْزَوَلَهَ (ظرفهای)، مِیْزَوَال (نور)، مِیْزَفَ (دوربین فکلی)، مِیْغَرَهَ (دوم)،

لَنْ تُخَدَعَ (هرگز فریب داده نمی شویم) .

۱۹۵- لَمْ وَلَمْ تَ تیره مخصوص مضارع است و مضارع بعد از این دو حرف معنی ماضی میدهد و بشرحیکه در نحو خواهیم دید دانست مجزوم میشود مانند لَمْ أَعْلَمَ (ندانستم)، لَمْ أَنْجَزْ تَبْ (هنوز آنروز نندایم) .

۱۹۶- فِعْلٌ امْرِئِیَّةٌ مخصوص خود منفی نمیشود و نفی امر که از آن بنهی تعبیر میآورد از مضارع مخاطب گرفته میشود بدین طریق که لَمْ در اول صیغه های مخاطب مضارع در میآوردند و آخر آنهارا بشرحیکه در نحو مذکور است جزم میکنند مانند لَا تَكْتُبْ (نویس)، لَا تَذْهَبَا (مردید)، لَا تَجْلِسُوا (نشینید)، لَا تَرْجِعْ (برگرد)، لَا تَأْتِنِ (پرسپد) .

پرسش و تمیزین - فعل منفی کدام است ؟ - قاعده منفی ساختن فعل چیست ؟ - ادوات نفی که بر فعل داخل میشود کدام است ؟ - معمولترین ادوات نفی که ام و نادرترین آنها کدام است ؟ - لَنْ مخصوص کدام فعل و بجه معنی است ؟ - لَمْ و لَمْ تَ چگونه ؟ - فعل امر چگونه منفی میکنند ؟
این فعلهای ماضی و مضارع را بصورت منفی تعریف کنید .

أَرْسَلَ عُرِفَ أَخَذَ اسْتُخْرِجَ وَعَدَ مَنَعَ يُؤَمِّرُ يَجِدُ يُسْأَلُ
يُجَزَّبُ يَسْتَعْدَمُ يُعَالَجُ .

این فعلهای امر را بصورت نهی در آورید .

مبحث فعل

فعل منفی

۱۹۰- فعل منفی آنست که بر نکردن کار یا نشدن و نبودن حالت وصفی

در زمان گذشته یا حال یا آینده دلالت کند مانند مَا كَتَبَ (نویشت،
لَا يَكْتُبُ (نمی نویسد) لَا تَذْهَبُ (نرو).

۱۹۱- قاعده منفی ساختن فعل آنست که یکی از ادوات نفی بر سر آن در

آورند .

۱۹۲- ادوات نفی که بر فعل داخل می شود مَا و لَا و اِنْ و لَنْ

و لَمْ و لَمَّا ست .

۱۹۳- معمولترین ادوات نفی مَا و لَا و نادرتین هُنَّ اِنْ است

و این سه هم بر ماضی داخل می شوند هم بر مضارع مانند مَا ذَهَبَ (رفت،

لَا قِيلَ (نشدند، مَا يَكْتُبُ (نمی نویسد، لَا يُقَلَّمُ (ننقصان)

أَرَدْنَا (نخواستیم، اِنْ أَذْرِي (نیدانم) .

۱۹۴- لَنْ مخصوص مضارع و بمعنی نفی همیشگی است و مضارع بعد از آن

بشرحی که در نحو خواهد دانست منصوب می شود مانند لَنْ أَخْرُجَ (برگزیرم،

اقسام ماضی

۱۹۷- ماضی در عربی سه قسم است ماضی مطلق ماضی مستمر ماضی سابق .

۱۹۸- ماضی مطلق بر واقع شدن کار در گذشته بدون وصف و کیفیت دیگر دلالت میکند مانند کَتَبَ و عَلِمَ و شَرَفَ و دیگر فعلهای ماضی که تاکنون شناخته و تصریف کرده اید

۱۹۹- ماضی مستمر بر واقع شدن کاری در گذشته بطور عادت و استمرار دلالت میکند مانند كُنْتُ أَكْتُبُ لَنَا دَخَلَ الْمَعْلَمُ

(دقت کنید آموزگار در آمدن میجوئیم) که مفاد جمله انیت که نوشتن من تا هنگام داخل شدن آموزگار مستمر و برقرار بود و مانند كَانَ أَبِي بِسَافِرٍ إِلَى شَهْرٍ أَزِفٍ كُلِّ سَنَةٍ (پدرم در هر سال شیراز سفر میکرد) که معنیش انیت که سفر شیراز عادت سالی پدرم بوده است .

۲۰۰- ماضی سابق بر واقع شدن کاری گذشته پیش از کار گذشته دیگر

دلالت میکند مانند كُنْتُ كَتَبْتُ الرِّسَالَةَ قَبْلَ قُدُومِكَ

(پیش از دار شدن نامه را نوشته بودم) .

عَاشِرُ اِرْبَعٍ اِذْكَبَ اُفْعِدْ كُلَّ تَوَقَّفَ .

ترجمه فارسی این فعلها را بگوئید و بنویسید .

مَا اَرْسَلَ لَاتَّحِدَانِ مَا سُلَّمَا لَنْ تَجْرَبُوا لَا تَرْجَا مَا عُوْجِبَ
لَمْ تَعْرِفْ لَا جَرَبْتُمْ لَمَّا سَأَلْنَا لَا تَعَاشِرُ مَا وَجَدْتَ لَا اِمْرَنَ
مَا اسْتَخْرَجُوا لَا عَرَفْنَا لَا تَقْعُدِينَ مَا اُرْسِلُ لَنْ بَعِدُوا
لَمْ يَسْتَحْدَمْنِ لَا مِغْنَى لَمَّا تَرَكُوا مَا وَعَدْنَا لَا يُسَخَّرُجُ
مَا تَوَمَّرْ مَا اُرْسِلَتْ لَا تَوَقَّفْنَا لَنْ تَعَالِجِي لَا اسْتَحْدَمْتَنَ
لَمْ يَمْنَعَا لَا اخِذُوا لَمَّا تَاْكُلْنَ .

ترجمه عربی این فعلها را بگوئید و بنویسید .

نفرستاد نشاخته گرفتگی بیرون نیاوردید منع نکردم وعده نکردیم فرمان نداد
یافتند پرسیده نندی آرنوده نشدید درمان نشدم بخدت گاشته نشدم نمی یابد
درمان نمی دهند نمی آرنای نمی پرسید بخدت نمی کارم درمان نمیکنیم شاخته نبود فرستاده نشد
بیرون آورده نمی شوی وعده داده نمیشوم منع کرده فیشوم نیافته است هنوز فرمان نداده
برگرفنی آرنای پرسیده اید هنوز بخدت گاشته ام برگردان نمیکنیم شاخته نشده است
هنوز فرستاده نشده ام برگزیرون آورده نمی شوی گرفته نشده اید هنوز وعده داده نشده ام
برگزین کرده فیشوم آیزش مکن برگزید سازشو فیشید مخور توقف کنید .

ماضی مطلق ترجمه فارسی ماضی ستر ترجمه فارسی ماضی سابق ترجمه فارسی

مفرد قَالَ گفتم كَانَ يَقُولُ می گفت كَانَ قَالَ گفته بود

مثنی قَالَا گفتند كَانَا يَقُولَانِ می گفتند كَانَا قَالَا گفته بودند

جمع قَالُوا گفتند كَانُوا يَقُولُونَ می گفتند كَانُوا قَالُوا گفته بودند

مفرد قَالَتْ گفتم كَانَتْ تَقُولُ می گفت كَانَتْ قَالَتْ گفته بود

مثنی قَالَتَا گفتند كَانَتَا يَقُولَانِ می گفتند كَانَتَا قَالَتَا گفته بودند

جمع قَالْنَ گفتند كَانْنَ يَقُولْنَ می گفتند كَانْنَ قَالْنَ گفته بودند

مفرد قُلْتُ گفتم كُنْتُ يَقُولُ می گفتم كُنْتُ قُلْتُ گفته بودی

مثنی قُلْتُمَا گفتید كُنْتُمَا يَقُولَانِ می گفتید كُنْتُمَا قُلْتُمَا گفته بودید

جمع قُلْنَمْ گفتید كُنْنَمْ يَقُولُونَ می گفتید كُنْنَمْ قُلْنَمْ گفته بودید

مفرد قُلْتُ گفتم كُنْتُ يَقُولِينَ می گفتم كُنْتُ قُلْتُ گفته بودی

مثنی قُلْتُمَا گفتید كُنْتُمَا يَقُولَانِ می گفتید كُنْتُمَا قُلْتُمَا گفته بودید

جمع قُلْنَنْ گفتید كُنْنَنْ يَقُولْنَ می گفتید كُنْنَنْ قُلْنَنْ گفته بودید

مفرد قُلْتُ گفتم كُنْتُ أَقُولُ می گفتم كُنْتُ قُلْتُ گفته بودم

مع بغیر قُلْنَا گفتیم كُنَّا يَقُولُ می گفتیم كُنَّا قُلْنَا گفته بودیم

۲۰۱- ماضی متمد سابق چنانکه در مثال مشابهه گردید بوسیله فعل (کُنْ)
 ساخته میشود بدین طریق که ماضی مطلق از مصدر (کُنْ) را با مضارع مطلق
 یا ماضی مطلق فعلی که مطلوب است ترکیب میکنند و فی المثل در ماضی متمد
 از مصدر کتابه کَانَ یَکْتُبُ و در ماضی سابق آن کَانَ
 کَتَبَ میگویند .

۲۰۲- مثال تصریف سه قسم ماضی از مصدر قَوْل بقرار این
 جدول است .

بهرندیشدم میداشتم .

اقسام مستقبل

۲۰۲- مستقبل چار قسم است مطلق و قریب و بعید و سابق .

۲۰۴- مستقبل مطلق بر وقوع کار در زمان آیند و بدون وصف و کیفیت و مکرر دلالت میکند مانند یُکْتُبُ و یَعْلَمُ و یَشْرِفُ و دیگر فعلهای مضارع که بخوبی شناخته و دانسته اید که بر وقوع کار در زمان حال هم دلالت میکند .

۲۰۵- مستقبل قریب بر واقع شدن کار در آینده نزدیک دلالت میکند مانند

سَأَسَافِرُ الْيَوْمَ (من امروز سفر خواهم کرد) .

۲۰۶- مستقبل بعید بر واقع شدن کار در آینده دور دلالت میکند مانند

سَوْفَ يَجْنِي ثَمَرَةَ أَجْهِ هَادِكٍ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ

(میوه کوشش خود را تحصیل دانش خواهد چید)

۲۰۷- مستقبل سابق بر واقع شدن کاری آینده پیش از کار آیند و مکرر

دلالت میکند مانند أَكُونُ قَدْ كَتَبْتُ الرِّسَالَةَ مَتَى قَدِمْتُ

(زمانیکه وارد شوی نامه را نوشته خواهم بود) .

۲۰۸- مستقبل قریب را با افزودن سین مفتوح (سَ) و مستقبل بعید با افزودن

پیش و تفرین - ماضی در عربی چند قسم است ؟ - ماضی مطلق کدام است ؟ - ماضی مستمر کدام است ؟ - ماضی سابق کدام است ؟ - قاعده بنای ماضی مستمر و سابق را با مثالی از تصریف آن بگوئید
این ماضی های مستمر و سابق را بر طبق مثال تصریف کنید .

كَانَ يَتَكَلَّمُ كَانَ يَأْكُلُ كَانَ يَنْظُرُ كَانَ يَعِظُ كَانَ يَسْتَمَعُ
كَانَ عَلِمَ كَانَ شَكَرَ كَانَ جَاءَ كَانَ عَاهَدَ كَانَ قِيلَ
كَانَ قَالَ .

ترجمه فارسی این فعلها را بگوئید و بنویسید .

كَانَ قَالَ كَانَ عَلِمَ كَانُوا شَكَرُوا كَانَتْ جَاءَتْ كَانَتْ
عَاهَدَتْ كُنْ قِيلَنْ كُنْتُ قُلْتُ كُنْتُمْ شَكَرْتُمْ
كُنْتُمْ جِئْتُمْ كُنْتُمْ عَاهَدْتُمْ كُنْتُ قِيلْتُ كُنْتُمْ قُلْتُمْ
بَقُولُ كَانَا يَأْكُلَانِ كَانُوا يَنْظُرُونَ كَانَتْ تَتَكَلَّمُ كَانَتْ
تَعِظَانِ كُنْ تَسْتَمَعَنَّ كُنْتُ نَقُولُ كُنْتُمْ تَأْكُلَانِ كُنْتُمْ تَنْظُرُونَ
كُنْتُ تَتَكَلَّمَانِ كُنْتُمْ تَعِظَنَّ كُنْتُ أَسْتَمَعُ كُنْتُمْ تَقُولُ .

ترجمه عربی این فعلها را بگوئید و بنویسید .

داشته بود سپاس گذارده بودند آمده بودی بهم پیمان شده بودید پذیرفته
بودم داشته بودیم میخورد میدید سخن میگفتی بنمیدادید

سَتَقَرَّبُ ترجمه سَتَقَرَّبُ ترجمه سَتَقَرَّبُ ترجمه

فَرَدُ بَعْلَمُ میداند سَتَعْلَمُ سَوْفَ بَعْلَمُ خواهیم داشت بَكُونُ قَدْ عَلِمَ دانسته خواهد بود

ثَمَنُ بَعْلَمَانِ میداند سَتَعْلَمَانِ سَوْفَ بَعْلَمَانِ خواهیم داشت بَكُونَانِ قَدْ عَلِمَا دانسته خواهند بود

مَجْمَعُ بَعْلَمُونَ سَتَعْلَمُونَ سَوْفَ بَعْلَمُونَ بَكُونُونَ قَدْ عَلِمُوا

فَرَدُ تَعْلَمُ میداند سَتَعْلَمُ سَوْفَ تَعْلَمُ خواهیم داشت تَكُونُ قَدْ عَلِمْتَ دانسته خواهد بود

ثَمَنُ تَعْلَمَانِ میداند سَتَعْلَمَانِ سَوْفَ تَعْلَمَانِ خواهیم داشت تَكُونَانِ قَدْ عَلِمْتَا دانسته خواهند بود

مَجْمَعُ تَعْلَمُونَ سَتَعْلَمُونَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ تَكُونُونَ قَدْ عَلِمْتُمْ

فَرَدُ تَعْلَمُ میدانی سَتَعْلَمُ سَوْفَ تَعْلَمُ خواهیم داشت تَكُونُ قَدْ عَلِمْتَ دانسته خواهی بود

ثَمَنُ تَعْلَمَانِ میداند سَتَعْلَمَانِ سَوْفَ تَعْلَمَانِ خواهیم داشت تَكُونَانِ قَدْ عَلِمْتُمَا دانسته خواهید بود

مَجْمَعُ تَعْلَمُونَ سَتَعْلَمُونَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ تَكُونُونَ قَدْ عَلِمْتُمْ

فَرَدُ تَعْلَمِينَ میدانی سَتَعْلَمِينَ سَوْفَ تَعْلَمِينَ خواهیم داشت تَكُونِينَ قَدْ عَلِمْتِ دانسته خواهی بود

ثَمَنُ تَعْلَمَانِ میداند سَتَعْلَمَانِ سَوْفَ تَعْلَمَانِ خواهیم داشت تَكُونَانِ قَدْ عَلِمْتُمَا دانسته خواهید بود

مَجْمَعُ تَعْلَمِينَ سَتَعْلَمِينَ سَوْفَ تَعْلَمِينَ تَكُونِينَ قَدْ عَلِمْتُنَّ

وَحْدَهُ اعْلَمُ میدانم سَأَعْلَمُ سَوْفَ اعْلَمُ خواهیم داشت اَكُونُ قَدْ عَلِمْتُ دانسته خواهیم بود

مَجْمَعُهُمُ اعْلَمُ میدانیم سَتَعْلَمُ سَوْفَ اعْلَمُ خواهیم داشت تَكُونُ قَدْ عَلِمْنَا دانسته خواهیم بود

سَوْفَ بر مضارع بنا میکنند و برای ساختن مستقبل سابق ماضی مطلق
 فعلی را که میخواهند با حرف قَدْ بعد از مضارع مطلق گویند میآورند مثلاً
 در مستقبل قریب از مصدر کتابه سَکْتُبُ و در مستقبل بعید سَوْفَ
 یَکْتُبُ و در مستقبل سابق یَکُونُ قَدْ کُتِبَ میگویند .
 ۲۰۹- مثال تصریف چهار قسم مستقبل از مصدر عِلِم بقرار این جدول
 است .

تَكُونَانِ قَدْ قُتِمَا تَكُونُونَ قَدْ ظَهَرْتُمْ تَكُونِينَ قَدْ عَلِكَ تَكُنَّ
 قَدْ حَضَرَ أَنْ كُونَ قَدْ بَحِثْ تَكُونُ قَدْ قُتِمَا سَوْفَ يُسَافِرُ ،
 سَتُرْسِلُ تَكُونُ قَدْ خَرَجْتَ سَتُرْسِلِينَ سَوْفَ يُخْرَجَانِ ،
 يَكُونُونَ قَدْ أَرْسَلُوا تَكُونَانِ قَدْ سَافَرْتُمَا سَوْفَ تُرْسِلَنَّ .
 سَاخِرُجْ سَنَسَافِرُ سَوْفَ تُسَافِرُونَ أَكُونُ قَدْ خَرَجْتُ
 تَكُنَّ قَدْ أَرْسَلْتَنَ سَوْفَ يُخْرَجَنَّ سَيَسَافِرُونَ سَوْفَ أُرْسِلُ
 ترجمه عربی این فعلها را بگویند و بنویسید .

خواهد آمد سوار خواهند شد خوابی فهمید کامیاب خواهد شد
 بیدار خواهیم شد خواهیم دانست پشیمان خواهد شد کوچ خواهد
 کرد بر خوابی گشت خواهند رفت واقف خواهیم شد خواهیم
 آمد رسیده خواهد بود حضور یافته خواهند بود رمایی یافته
 خوابی بود ایستاده خواهیم بود دانسته خواهیم بود آشکارا
 شده خواهیم بود سفر خواهد کرد خواهیم فرستاد بیرون رفته خواهیم بود
 سفر کرده خواهند بود بیرون خواهند رفت سفر خواهیم کرد فرستاده خواهیم بود
 خوابی فرستاد سفر کرده خوابی بود بیرون خوابی رفت
 سفر خواهیم کرد فرستاده خواهیم بود .

پیش و تیرین - مستقبل ختم است؟ - مستقبل مطلق که ام است؟ - مستقبل قریب که ام است؟ - مستقبل بعید که ام است؟ - مستقبل سابق که ام است؟ - قاعده بنا کردن مستقبل قریب و بعید و سابق را با مثالی از تصریف آن بگویید .

این مستقبل های قریب و بعید و سابق را بر طبق مثال تصریف کنید .

سَيَقْبِطُ سَبَّحَ سَفَهَمَ سَبَرَكْ سَبَانِ سَوْفَ رَحَلَ
سَوْفَ رَجَعَ سَوْفَ بَدَمَ سَوْفَ بَذَهَبَ سَوْفَ بَقِفَ
يَكُونُ قَدْ وَصَلَ يَكُونُ قَدْ حَضَرَ يَكُونُ قَدْ جَاءَ يَكُونُ
قَدْ قَامَ يَكُونُ قَدْ ظَهَرَ يَكُونُ قَدْ سَافَرَ سَبَخَّرَجَ .
ترجمه فارسی این فعلها را بگویید و بنویسید .

سَيَقْبِطُ سَبَّحَانِ سَفَهَمُونَ سَبَرَكْ سَبَاتَانِ
سَبَعْلَمَنَ سَيَقْبِطُونَ سَبَخَّرَجَنَ سَفَهَمَنَ سَارَكْ
سَبَانِ سَوْفَ رَحَلَ سَوْفَ رَجَعَانِ سَوْفَ بَدَمُونَ
سَوْفَ بَذَهَبَ سَوْفَ بَقِفَانِ سَوْفَ رَحَلَنَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ
سَوْفَ تَرَجِعِينَ سَوْفَ تَبَدَمْنَ سَوْفَ أَذَهَبَ سَوْفَ نَقِفُ
يَكُونُ قَدْ حَضَرَ يَكُونَانِ قَدْ جَاءَا يَكُونُونَ قَدْ قَامُوا يَكُونُ قَدْ
ظَهَرَ يَكُونَانِ قَدْ عَلِمَا يَكُنْ قَدْ حَضَرَ يَكُونُ قَدْ جَوَتْ

حرف	ترجمه	نوع	حرف	ترجمه	نوع	حرف	ترجمه	نوع
آ	آیا	حرف استفهام	ث	سوگند	حرف جر	لِکِن	لیکن	حرف عطف
إِذْنَ	در صورت	حرف ناصب	سَمِ	پس	حرف عطف	لَعَلَّ	شاید	از حرف شبهه
إِذَا	اگر	حرف شرط	جَزْ	جز	حرف جر	لَمْ	نه	حرف نفی
أَلْ	آں	حرف تعریف	حَتَّى	تا	حرف جر	لَمَّا	بنزد	حرف نفی
أَلَا	ای	حرف تنبیه	ذُبَّ	ای بسا	حرف جر	لَمَّا	چونکه	حرف شرط
إِلَّا	مگر	حرف استثناء	سَ	زودا که	حرف استقبال	لَنْ	برگزین	حرف ناصب
إِلَى	تا	حرف جر	سَوْفَ	زودا که	حرف جر	لَوْ	اگر	حرف شرط
أَمْ	یا	حرف عطف	عَلَى	بر	حرف جر	لَوْلا	چرا نه	حرف تخیف
أَمَا	ای	حرف تنبیه	عَنْ	از	حرف جر	لَوْمًا	چرا نه	حرف تخیف
أَمَّا	اما	حرف تفریق	فَ	پس	حرف عطف	لَئِنْ	کاش	از حرف شبهه
إِثْنَا	یا	حرف عطف	فِي	در	حرف جر	مَا	نه	حرف نفی
أَنْ	که	حرف ناصب	قَدْ	بخشید	حرف تخیف	مُنْذُ	از	حرف جر
إِنْ	اگر	حرف شرط	كَ	مانند	حرف جر	مِنْ	از	حرف جر
إِنْ	نه	حرف نفی	كَأَنَّ	گویا	از حرف شبهه	مُنْذُ	از	حرف جر
أَنْ	که	از حرف شبهه	كَلَّا	چنینست	حرف رد	نَعَمْ	آری	حرف اب
إِنَّ	بها	حرف جر	كُنَّ	تا	حرف ناصب	وَ	سوگند	حرف جر
أَوْ	یا	حرف عطف	لِ	برای	حرف جر	وَ	و	حرف عطف
إِی	آری	حرف جواب	لَ	هرگز	حرف تادیب	هَلْ	آیا	حرف استفهام
یَب	به	حرف جر	لَا	نه	حرف نفی	هَلَّا	چرا نه	حرف تخیف
بَلْ	بلکه	حرف عطف	لَاَنْ	نه	حرف نفی	بَا	ای	حرف مذ
بَلَى	آری	حرف جواب	لِکِنَّ	لیکن	از حرف شبهه			

مبحث حرف

انواع حروفِ عامل و غیر عامل

- ۲۱۰- حرف بطور کلی دو قسم است عامل و غیر عامل
- ۲۱۱- حرف عامل حرفی است که در کلمات دیگر تأثیر کند مانند حرف جازه که اسم را جرید میزند و حروف ناصبه و جازمه که فعل مضارع را منصوب و مجزوم میسازند .
- ۱۱۲- حرف غیر عامل حرفی است که در کلمات دیگر تأثیر نکند مانند حرف استفهام و حروف عطف .
- ۱۱۳- حرفها را از عامل و غیر عامل با انواع مختلف تقسیم کرده اند و جای وصف و شرح آن علم نحو است و در صرف کافی است که حرفهای مشهور را مطابق این جدول بشناسیم :

ای و رَبِّیْ اِنَّهُ تَحْتَ .

آری سوگند پروردگارم همانا که آن خجسته .

هُوَ وَلَدِیْ لَا اُحِی .

اوست ز من است نه برادر من .

اَلَا نَزِلُ بِنَا - سَاَنْزِلُ بِكُمْ .

آیا بر ما فرو دنیا می - بر شما وارد خواهم شد .

اِذَنْ نُّکْرِمَکَ کَثِیْرًا .

در این صورت ترا بسیار گرامی میدارم .

اِنَّ اِنْسَانًا اَبَاهُمْ ثُمَّ اَرَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ

همانا که بازگشتن بپست پس همانا که حسابش

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ لَّبِثْنَا اَوْ

پروردگار ما اگر فراموش کاری یحیی کردیم

اَخْطَاْنَا .

ما را مواخذه کن .

قَالَ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ فَالْوَابِلِیْ .

گفت ای من خدای تماشستم گفتند آری .

بَا اَدَمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّةَ .

ای آدم تو باجست در بهشت مسکن کن .

اِنَّاهُ دَبَّاهُ السَّبِيلِ اِمَّا شَاکِرًا وَاِمَّا

همانا که مار او را با و نمودیم در حالیکه او یا سپاس

کَفُوْرًا .

است یا سپاس .

اِنْ اَدْرِیْ اَقْرَبُ اَمْ بَعْدُ مَا تَوْعَدُوْنَ .

نمیدانم آنچه وعده دادید و نزدیک است یا دور .

اَمَّا وَاَللّٰهُ لَنْ یَّبْخَحَ الْکَسْلَانُ .

این بخدا سوگند که قبل مرگ کاسیاب نشود .

کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ . لَوْلَا تَسْتَغْفِرُوْنَ لِلّٰهِ

چنین نیست زودا که بنید چراغ از آتشش نمیرسد

لَیْکُنْ مَرْجِعُکَ اِلَی الْحَقِّ .

بازگشت باید حق باشد .

لَا تَمْشِ فِی الْاَرْضِ مَرَحًا .

در زمین بنار و مکر راه مرو .

پرسش و تمرین - حرف بطور کلی چند قسم است؟ - حرف عامل که ام است؟ - حرف غیر عامل

که ام است؟ - در صرف حروف را تا چه حد باید بشناسیم؟ - بعضی از حرف های مشهور را یاد کنید .

حروفی را که در این عبارات است معین کنید و هر یک را بگویید از کدام نوع است .

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ . آیات الهی یکی حرکتی است .

إِلَّا إِلَهُ اللَّهِ تَبَّهَا الْأُمُورُ . ثان آگاه باشید که کار خدا بزرگوار

لَا تَجِبْنَ مَنَاصِصَ . بهنگام فرار نیست .

مَا سَافَرْتُ بَرًّا لَّكِنْ بَحْرًا . از خشکی سفر نکردم لیکن از دریا .

أَوْشَكَ أَنْ يَنْهَزِمَ الْعَدُوُّ . نزدیک بود دشمن بهزیمت رود .

هَلَّا أَطَعْتُ إِذْ أَمَرْتُ . چرا وقتی که فرموده مان ادا نشدی فرمان نبردی .

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى . آری آنرا یتیم یافت پس جان و منزل داد .

مَا كُنْتُ فِي الْمَنَادِلِ بَلَّ فِي الْحَدِيثِ . در خانه نبودم بلکه در باغچه بودم .

لَوْلَا الزَّاعِي لَفَسَدَتِ الرَّعِيَّةُ . اگر حاکم نبود رعیت تباه میشد .

زَرَعْتُ الْأَرْضَ وَلَمَّا تُشْمِرْ . زمین را کاشتم ام و هنوز بر نداشت .

خَرَجْتُ كَيْ أَتَنَزَّهُ . بیرون رفتم تا گردش کنم .

أَمَّا تَرَحَّمْ عَن بَرِّ ذَلَّ . آری بر غریزی که خوار شده است رحم نکنی .

مَا تَالِ النَّاسُ حَتَّى الْإِنْبَاءُ . مردم نزد من حتی پیران .

در تجزیه حرف کافی است که نوع آنرا مطابق جدول اخیر بیان کنید .

برای نمونه مثال تجزیه این عبارت قَبِلَ لِلشَّعْبِیِّ کَتَرَفًا عَاطِلَ نوشته می شود ، باقی را بر آن قیاس کنید (قَبِلَ) فعل ماضی ، مفرد مذکر غایب ، ثانی مجرد از باب اول ، متعدی ، مجهول ، جَوْفِ داوودی دَلِ ، حرف جر (آل) ، حرف تعریف (شَعْبِیِّ) ، اسم متصرف و جاعل معروف و علم ، کتبه ، منوب شعب نام فبیده ای ، صیغ الاخر ، مذکر ، مفرد (فی) ، حرف جر (که) ، اسم غیر متصرف (تَعَرَفَ) ، فعل مضارع ، مفرد مخاطب ، ثانی مجرد از باب دوم ، متعدی معلوم ، سالم (آل) ، حرف تعریف (عَاطِلَ) ، اسم متصرف و مشتق ، معرف بال ، کتبه غیر منوب ، صیغ الاخر ، مذکر ، مفرد ، صفت مشبیه از مصدر ثانی مجرد عقل از باب دوم .

لِكُلِّ مَقَامٍ مَقَالٌ وَلِكُلِّ زَمَانٍ رِجَالٌ
 خَيْرُ الْعِلْمِ مَا نَفَعَ
 بَهِتْرِينَ اَنْشِ اَنْتَ كِه سَوْدِ بَجَشْدِ .

نیکبخت کسی است که از غیر خود پند بگیرد
 السَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ يَغْيَرِهِ
 نغمتهار با سپاسگری مقیده و مضبوط دایر
 قَيِّدُوا النِّعَمَ بِالشُّكْرِ

تَبَاعَدُوا فِي الدِّبَارِ وَتَقَارَبُوا فِي الْمَحَبَّةِ
 بَاطِنِ و سَکُنِ و دور باشید بدستی نزدیک
 أَفْضَلُ الْمَالِ مَا صَبَنَ بِهِ الْعِرْضُ
 فاضلتر مال است که عرض را بدان محفوظ دار
 مَا دَخَلَ بِاللَّبَنِ لَا يَخْرُجُ إِلَّا مَعَ الرُّوجِ
 آنچه با شیر اندرون شود بجز باجان بیرون نمی رود
 إِذَا ارْدَتْ أَنْ تَقْضِيَ مَرْمَنَ لَا يَمْثِلُ أَمْرَكَ
 اگر رسوائی خود را بخواهی بکسی که فرمانرا اطاعت میکند نماند

لَا صَلَاةَ لِحَاجِرِ الْمَسْجِدِ الْأَبْيَاسِ . بمسایه مسجد را جز مسجد نازیت .

أَلَا دَعَبْتُمْ حَوَّ الْجَارِ . چرا حق بمسایه را رعایت نکردید .

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ . اما از نعمت پروردگار ت پس خبر ده (دیگر از)

تمرکز نحوی

کلمات عبارتند از آینه را مطابق دستور ذیل کتاب و شفا به تجزیه کنید .

مرطبه را نخت تحیض دهید که اسم است یا فعل یا حرف .

در تجزیه اسم نخت غیر متصرف و متصرف بودن آنرا معین کنید اگر متصرف باشد بیان کنید

(۱) جامد است یا مشتق (۲) مکرره است یا معرفه و در صورت معرفه بودن از کدام نوع (ضمیمه علم

و اسم اشاره و غیره) است (۳) کبر است یا مصغر و اگر مصغر است کبرش چیست (۴) منسوب

یا غیر منسوب و در صورت اول منسوب بحسب (۵) صحیح الاخر است یا مقصور یا ممدود یا منقوص (۶)

مذکر است یا مؤنث (۷) مفرد است یا ثنی یا جمع (۸) برگاه اسم مشتق باشد بیان کنید که کدام

نوع (اسم فاعل و اسم مفعول و غیره) است و از چه مصدری گرفته شده و مصدرش از کدام

باب ثلاثی یا رباعی مجرد یا مزید است .

در تجزیه فعل بیان کنید که (۱) ماضی است یا مضارع یا امر (۲) برای کدام شخص است (۳) ثلاثی است

یا رباعی و مجرد است یا مزید و هر یک که باشد از کدام باب است (۴) لازم است یا متعدی (۵) معلوم است

یا مجهول (۶) سالم است یا مضاعف یا موزن یا متعل و در صورت موزن یا متعل بودن از کدام قسم است .

کتاب نحو

لَا تَمْدَحَنَّ امْرَأً أَكْثَرَ مِنْ قَدَرِهَا . . . بی‌عکس را بیش از پامه و انداز هوشمستی .
 اِرْصُ عَلَى مَا بَنَفَعَكَ وَدَعْ كَلَامَ النَّاسِ . . . بر آنچه ترا سود بخشد عریض باش و سخن مردم را مکن .
 اِنْ لَمْ تَكُنْ مِلْحًا تُصْلِحْ فَلَا تَكُنْ ذُبَابًا يَفْسِدُ . . . اگر نیک نیستی که صلاح کنی کس هم مباش که تباه سازی .
 الْقَلَمُ أَحَدُ اللِّسَانِ . . . قلم یکی از دوزبان است .
 عَيْبٌ مِنْ أَخِيْبٍ مَسْئُورٌ . . . عیب انگس که دوست داری پوشیده است .
 مَنْ تَهَيَّبَ عَدُوًّا فَدَجَّهُمْ لِنَفْسِهِ جَبْشًا . . . کسی که دشمن خود را ترساند برای خود پاسبی آراست .
 مَنْ اطَاعَ الْوَأَشَى ضَيَّعَ الصَّدِيقَ . . . هر که فرمان سخن چین برد دوست از دست داد .
 مَنْ حَذَرَكَ كَمَنْ بَشَرَكَ . . . آنکه ترا ترساند چون کسی است که ترا مرده رساند .
 مَنْ عَرَفَ الزَّمَانَ لَمْ يَحْتَجْ إِلَى تَرْجُمَانٍ . . . کسی که زمانه را شناخت به ترجم نیازمند نیست .
 مَنْ لَمْ يُوَدِّبْهُ وَالِدَاهُ أَذَبَهُ اللَّبْلُ وَالنَّهَارُ . . . کسیکه پدر و مادرش ادب نکند کردش شب و روزش کند .
 قِيلَ لِلشَّيْخِ فِي كَرِّهِ الْعَاقِلُ قَالَ فِي يَوْمٍ شَمْسِي أَهْتَدِ خُزْمًا وَرَدَّ بِمَدَّتِ شَامِي كُفْتُ كَرِّهِ . . . خاوش باشد در یک روز و اگر سخن گوید در یک ساعت .
 اِنْ سَكَتَ وَفِي سَاعَةٍ اِنْ تَكَلَّمَ . . .

تجربه آردی از کثرت قرأت عربی را (با انتخاب خودتان یا بتعین دیگر) مطابق کستور یاد شده نویسد و در زیر علامه

بخط محمد بنی کمال حسین میرخانی

بسم الله الرحمن الرحيم

مواضع نصب اسم

۱- اسم در دوازده جا منصوب میشود :

- ۱- وقتی که مفعول مطلق است .
- ۲- وقتی که مفعول به است .
- ۳- وقتی که مفعول له است .
- ۴- وقتی که مفعول فيه است .
- ۵- وقتی که مفعول معه است .
- ۶- وقتی که حال است .
- ۷- وقتی که تمیز است .
- ۸- وقتی که بواسطه الاُنسْتِثْناء است .
- ۹- وقتی که خبر افعال ناقصه است .
- ۱۰- وقتی که خبر است برای ما و لا و لا ت و این که حروف نافية باشد .

بدل آنست .

سوم اسم مصدر است مثل : تَوَضَّأْتُ وَضُوءَكَ وضو را پس مصدر است .
چهارم اسم عین است مثل : وَاللّٰهُ اَنْتُمْ مِّنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا که نبات اسم عین
و نائب مفعول مطلق است .

پنجم مصدر برای فعل دیگر مثل : يَبْدُلُ اِلَيْهِ نَبِيْلًا که بتیل مصدر باب تفعیل در جای
قبل مصدر باب تفعیل می باشد .

ششم عد و مثل : ضَرْبُهُ عَشْرَ ضَرَبَاتٍ یا ضَرْبُهُ عَشْرَ مَرَّاتٍ در این دو جمله :
عَشْرَ و عَشْرَین که عد است نائب مفعول مطلق می باشد و منصوب هستند
بفتم آلت فعل : مثل ضَرْبُهُ سَوَّطًا یعنی زد م او را تا زیاده در اینجا سَوَّط که
آلت فعل است نائب مفعول مطلق واقع شده و منصوب گردیده است
به ششم کلمه کُلُّ یا هر کلمه دیگری که باین معنی باشد مثل جمیع و عامه و مانند
آن مثلاً : ضَرْبُهُ جَمْعَ الضَّرْبِ یا ضَرْبُهُ عَامَّةَ الضَّرْبِ و مثل این مصرع که شاعر گوید :
بَطْنَانِ كُلِّ الطَّرِيقِ اَنْ لَا تَلَا فَيَا و مثل آیه شریفه : فَلَا تَمْلِكُوْا كُلَّ الْمَلِیْلِ
نهم کلمه بعض و هر چه باین معنی باشد مثل این آیه : وَلَوْ نَقُوْلُ عَلَيْنَا بَعْضُ الْاَفَاوِلِ
یعنی اگر نمیگفتیم بعضی سخنان بر ما میبندد .

عالم مفعول مطلق گاه مصدر است مثل : فَاِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُ الْكٰفِرِ تَوْفُورًا

۱۱ - وقتی که اسم باشد برای حروف مُشَبَّه بفعل .

۱۲ - وقتی که اسم باشد برای لاء نفی جنس .

اینک احوال این موارد را یک یک بیان میکنیم .

مفعول مطلق

۲ - مفعول مطلق مصدریست که برای تأکید عاملش یا برای نمودن نوع

یا به آن میآوردند مثل : ضَرَبْتُ ضَرْبًا یَعْنِي زِدْمَ زِدْنِي رَا یَنْ شَال ضَرْبًا بِرَا یِ
تَاکِید و اِهمیت دادن به ضَرْب آورده شده است و ضَرَبْتُ ضَرْبَ الْأَمِيرِ
یعنی زدم مثل زدن امیر که چگونگی ضرب را معلوم میکند و ضَرَبْتُ ضَرْبًا
یعنی زدم یک زدن .

مصدر را تأکید می همیشه مفرد است و جمع و تثنیه نمیشود چون بر یک حقیقت مُشْتَرک
دلالت میکند اما آنکه نوع یا عدد را میرساند جمع و تثنیه میشود .

بعضی چیزها از مصدری که مفعول مطلق است نیابت میکنند و منصوب میشوند یکی از
آنها صفت است مثل : یَسْرَتٌ لَّطِيفًا چون اصل این جمله چنین بوده است :
یَسْرَتٌ سَيْرًا لَّطِيفًا و سَرًّا که مفعول مطلق است حذف شده و طَوِيلًا که
صفت آنست منصوبست و دوم اسم اشاره است مثل : ضَرَبْتُ ذَالِكَ
الضَّرْبَ و رَا یَنْجَا ذَالِكَ منصوبست چون نایب مفعول مطلق میباشد و ضَرْبُ

سَامًا شَا سَفَا وَرَعْبًا يَعْنِي تَقَاكَ اللَّهُ سَفَا وَرَعَاكَ اللَّهُ رَعْبًا يَعْنِي خَدَا
سِيرَاب كند و نگاه داری نماید . بِمَحْنٍ حَمْدًا وَشُكْرًا يَعْنِي حَفِذْتَ اللَّهُ
حَمْدًا يَعْنِي سَمَائِشْ مَكْنَم خدایا و شُكْرُهُ شُكْرًا يَعْنِي سپاسگذاری میکنم او را
وَالْأَبْدَا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ يَعْنِي هَلَاک بشوند جماعت ستمکاران بمحنین عامل مفعول
مطلق حذف میشود هرگاه اضافه اش لازم باشد مثل : سُبْحَانَ اللَّهِ که
اصلش اینست : أَسْتَحِ اللَّهُ سُبْحَانًا يَعْنِي تَزْيِيهِ میکنم خدایا معاذَ اللَّهِ که اصلش
أَعُوذُ بِاللَّهِ مَعَاذًا بوده است یعنی پناه می برم بخدا .

تمرین ۱

در جمله های زیر اقسام مفعول مطلق امعین کنید :

وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَبَلًا . اذْكُرُوا اللَّهَ كِبَرًا . يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ
مَوْرًا وَلِسَبَإٍ الْجِبَالُ سَبْرًا . وَانْصُرْهُ نَصْرًا عَبْرًا . وَافْتَحْ لَهُ فِتْحًا
بَبْرًا . اِذَا رَحِبَ الْأَرْضَ رَجًا وَنَسَبَ الْجِبَالَ نَسًا . وَمَكْرُوا مَكْرًا
كُبْرًا . وَإِذَا سُنِدًا بَدَلًا أَمَّا لَهُمْ نَبْدًا . إِنَّا نَحْنُ زَلْزَلًا عَلَنَّا
الْفِدَانَ نَبْرًا . وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كِبْرًا . وَرَبِّلِ الْقُرْآنَ
رَبْرًا . لَأَعِدَّتْهُ عَذَابًا سَدِيدًا . وَرَبِّلْهُوا زَلْزَلًا سَدِيدًا .
وَمَرْقَنَاهُمْ كُلَّ مَرْوٍ . آمَنَ وَعَدْنَاهُ وَعَدًا حَسَنًا فَهُوَ لَا يَخِفُّ

یعنی دوزخ پاداش شماست پاداش نه اوانی، در این آیه جزاء مفعول است برای جزاء که مصدر میباشد.

و کاه فعل است مثل: وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا یعنی سخن گفت خدا با موسی سخن گفتنی، و کاه اسم فاعل است مثل: وَالصَّافَاتِ صَفًا یعنی قسم بفرشتگانی که صف زده و کاه اسم مفعول است مثل: أَلْخَبِرْنَا كَوْلًا کَلًّا یعنی مان خورده شده.

۳- عامل مفعول مطلق اگر نوعی یا عددی باشد ممکن است حذف شود در صورتیکه قرینه لفظی یا معنوی در کار باشد مثل اینکه اگر کسی بشما بگوید ما جَلَسْنَا و شما بگویید: بَلَى جَلُوسًا طَوِيلًا در اینجا اصل این بوده است که جَلَسْنَا جُلُوسًا طَوِيلًا. جُلُوسًا مصدر نوعی است چون موصوف بطویل شده است پس جایز بوده است که حذف شود یا جواب بگوید بَلَى جَلَسْنَا که اصلش این بوده است بَلَى جَلَسْنَا جَلَسْنَا و چون جَلَسْنَا مصدر عددی است عاملش یعنی جَلَسْنَا جایز است که حذف شود.

همچنین قسمتی که کسی از سفر میاید و میگوید قَدْ وَمَا مَبَارَكًا یعنی آمدنت مبارک اصل این بوده است: قَدِمْتَ قَدْ وَمَا مَبَارَكًا و چون مفعول مطلق مصدر نوعی است و قرینه هم در دست هست عاملش حذف شده است.

مفعول مطلق اگر بجای د عا باشد عاملش واجب است که حذف شود

آن بکنند و ابجای مفعول نریزد و ن می باشد .

مفعول به بایه منصوب باشد اما اگر ناء زائده و یا مین زائده بر سر آن

در آید لفظاً مجرور میشود مثلاً در این شعر :

مَا إِنْ أَنْتَ لِتُنِيَّ أَنْتَ نَكَرَهُهُ

إِدْنِ فَلَا رَفْعَ سَوَاطِلَ إِلَى يَدَيَّ

یعنی چیزی بجای آوردم که تو آنرا ناخوش در می و گزیده دست من نازیان را

بنده کنده . لِتُنِيَّ مفعول به است و محلاً منصوب است اما چون بایه زائده

بر سر آن در آمده لفظاً مجرور شده است . هم چنین در این دو آیه و قالوا

مَا أُنْزِلَ الرَّحْمَنُ مِنْ سَمَاءٍ یعنی مُنْزِلُ كَفَشَهُ خدای چیزی نفرستاده است و مَا أُنْزِلَ

فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ یعنی امی تغییر تو در خلق خدا تفاوتی نمی مپی . سَمَاءٍ و

تَفَاوُتٍ برد و مفعول به شده اما بواسطه مین زائده مجرور شده اند .

مفعول اگر قرینه امی داشته باشد حذفش جایز است مثلاً در این آیه :

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ یعنی خدا ترا بخود و انگذاشته و دشمن نداشته است

و اَمْسَحْ وَمَا فَلَكَ بوده است . همچنین در این آیه إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا لَنَكْفَعُنَّكُمْ

اصل لَمْ تَفْعَلُوا و لَنَفْعَلُوهُ بوده است یعنی اگر نکردید این کار را و هرگز

نخواهیم کرد .

كَمْ مَنَعْنَاهُ مَنَاعَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا . كَيْ نَسِيْحَكَ كَثِيْرًا وَنَذْكُرَكَ
 كَثِيْرًا . لِمَ نَعِظُوْنَ قَوْمًا اللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ اَوْ مُعَدِّهُمْ عَذَابًا سَدِيْدًا .
 وَقُولُوْا اَللّٰهُمَّ قَوْلًا مَّعْرُوْفًا . وَظَنَنْتُمْ ظُلْمَ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُوْرًا .
 فَظَرَّ نَظْرَةً فِى الْجُحُوْمِ . وَكَلَّا نَبْرَأُ نَابِيْرًا . فَدَمَّرْنَا هُمْ نَدِيْرًا
 وَنُدْخِلُكُمْ مَّذَلًا كَرِيْمًا . يَبْظُرُوْنَ اِلَيْكَ نَظْرَ الْمَعِيْ عِلْبِيْنَ
 الْمَوْتِ . اِنَّا فَصَّلَاكَ فَحَامِبِيْنَا .

مفعول به

۴- مفعول به اسمی است که فعل بر آن واقع می‌شود مثل کِتَاب در قَرَأْتُ
 الْكِتَابَ وَا مَا اَحَدَتْ الْكِتَابَ وَا عَالَمَ در خَلَقَ اللّٰهُ الْعَالَمَ .
 بعضی افعال دارای مفعول متعد می‌باشد مثل : اَعْطَيْتُ الْفَقِيْرَ ذِرْهَمًا و
 لَمَنْتُ الْاَمْرَ وَا فَعَا که در این دو جمله فعل اَعْطَيْتُ و مفعول دارد و کلى الْفَقِيْرَ
 و دگر مى ذِرْهَمًا و طَمَنْتُ بهم و مفعول دارد الْاَمْرَ وَا فَعَا مفعول به یا اسم
 صریح است مثل مثالی که در بالا گفته شد و یا اسم ماثول است یعنی خبریت
 که میتوان آنرا تاویل با اسم کرد مثلاً در این جمله : عَلَيَّ اَنْتَ کَرِهٌ مثل نیست که
 بگوئى : عَلَيَّ كَرَمَكَ پس اَنْتَ کَرِهٌ بجای مفعول عَلَيَّ میباشد و در این آیه :
 يٰٓرَبِّدُّوْا اَنْتَ وَا اَنْتَ ذٰلِكَ سَبِيْلًا يعْنِيْ سُبْحًا بِنْدَ که راہی در این میان بگیرند .

مخذر منه تکرار شود حذف عامل واجب است مثلاً می گویند اِنَّكَ وَالْاَسَدَ
یعنی زنه را ریشیر یا میگویند اَلْاَسَدَ اَلْاَسَدَ بهمان معنی و در اینصورت اِنَّكَ
در محل نصب است چون مفعول به است برای فعل مخذوف که میتوان فرض کرد :
اَلْخَذْلُ (دوری کن) ، اِنَّجَنَّبَ (برهیز) ، است و اَسَدَ معطوف بر آنست ،
بمچنین هرگاه بگویند اَلْاَسَدَ اَلْاَسَدَ اما اگر مخذوف بر غیر اِنَّكَ و بدون تکرار مخذوف
باشد حذفش جایز است ولی واجب نیست . چنانکه هم میتوان گفت اَلْاَسَدَ
و هم میتوان گفت اِنَّجَنَّبَ اَلْاَسَدَ .

۷- اِغْرَاء آگاه کردن کسی است بر امر خوش و پسندیده تا بآن رغبت
و آن امر را مغرئی بگویند در اغراهم اگر مغرئی به تکرار شده باشد یا چیزی
بر آن عطف شود باید عامل را حذف کرد مثل التَّخَاءُ التَّخَاءُ که اصلش این
بوده است : اِلِزِمَ التَّخَاءُ یعنی بلبوش به حوامردی و بمچنین اَلْوَفَاءُ وَحُبَّ
اَلْوَطَنِ یعنی بلبوش بوفاداری و میهن دوستی . در این عبارت چون حُبَّ
اَلْوَطَنِ به اَلْوَفَاءُ عطف شده عامل را حذف کرده اند اما اگر مغرئی به تکرار باشد
و نه چیزی بآن عطف شود حذفش ممکن است ولی واجب نیست مثلاً هم
میتوان گفت اَلْخَبَرُ و هم میتوان اِلِزِمَ اَلْخَبَرُ گفت یعنی بلبوش به نیکی بمچنین
میتوان گفت اَلصَّلَاةَ جَامِعَةً یا اَخْضِرِ الصَّلَاةَ جَامِعَةً .

اما اگر مفعول محصور باشد حذفش جایز نیست مثل مَا أَكْرَمْتُ إِلَّا خَالِدًا
که خالده آچون محصور بکلمه إِلَّا شده حذفش جایز نیست .

هم چنین مفعولی را که در جواب سؤال باشد نمیتوان حذف کرد مثلاً اگر کسی
بگوید : مَنْ أَكْرَمْتُ در جواب باید گفت خَالِدًا .

۵ - ترتیب پس و پیش بودن فعل و فاعل و مفعول را در باب فاعل مُعَيَّن
کرده ایم .

عامل مفعول هم اگر تفسیریه برای آن باشد حذفش جایز است چنانکه در این آیه :
مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا نَحْنُ أَهْلُ الْكِتَابِ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا نَحْنُ أَهْلُ الْكِتَابِ
در این آیه بَسْتَلُونَا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا نَحْنُ أَهْلُ الْكِتَابِ پرسند که چه چیز را انفاق کنند
بگوزیادی مال را اصل این بوده است : قُلْ أَنْفِقُوا الْعَقَوقَ

۶ - در مورد تحذیر و اغراء و اختصاص و اشتغال و نمادی حذف
عامل مفعول واجب است . تحذیر آگاه کردن کسی است بر امر ناخوش
برای اینکه از آن بپرهیزد مثل اِتَّكَ وَالشَّرَّعِیْنِ زَنْهَارِ اِشْتَرِ که معنی آن
ایست که زنهار اِشْتَرِ بپرهیز . امر ناخوش را که بآن تحذیر می گویند
فَحَذَّرْنَاهُ کَوْنَهُ و تحذیر گاه بی کلمه اِتَّكَ میشود که بفارسی زنهار ترجمه میگردد
و گاه بی بقیسم دیگر میشود . پس هر وقت تحذیر به اِتَّكَ باشد یا اینکه

تمرین ۲

در جملة نامی زیر موارد تذخیر و اغرار را بیان کنید :

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْعَمَلُ الْعَمَلُ ثُمَّ الْنَهْيَةُ الْنَهْيَةُ وَ
الْإِسْقَامَةُ الْإِسْقَامَةُ ثُمَّ الصَّبْرُ الصَّبْرُ . أَيْضًا : إِيَّاكَ
وَمُضَادَّتُهُ الْإِحْقَاقُ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ وَإِيَّاكَ وَمُضَادَّتُهُ
الْبُخْلُ فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ . إِيَّاكَ وَمُضَادَّتُهُ
الْفَاجِرُ فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالتَّافِهِ . إِيَّاكَ وَمُضَادَّتُهُ الْكَذَّابُ
فَإِنَّهُ كَالشَّرَابِ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعْدَ وَيُبْعِدُ عَنْكَ الْقَرِيبَ . إِيَّاكَ
وَفُضُولُ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يُظْهِرُ مِنْ عُيُوبِكَ مَا بَطْنٌ وَمُجَرِّكُ مَنْ
عَدُوِّكَ مَا سَكَنَ . عِبَادَ اللَّهِ اللَّهُ آخِرُ الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ
وَأَحَبُّهَا إِلَيْكُمْ . الْجِهَادُ الْجِهَادُ . فَاللَّهُ اللَّهُ فِي كِبَرِ
الْحِمِيَّةِ وَفَخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ . إِيَّاكَ وَأَنْ يَضْرِبَ لِسَانُكَ عُقَّتَكَ .
إِيَّاكَ وَأَعْرَاضَ الرِّجَالِ . إِيَّاكَ وَمَا يُعَدُّ رُمْنُهُ وَإِيَّاكَ وَالنِّمَّةَ
فَإِنَّهَا تَزْرَعُ فِي الْقُلُوبِ الضَّغَائِنَ . إِيَّاكَ وَالِدِيَّةَ وَسَفْكَهَا
يَغْيِرُ حِلَّ . إِيَّاكَ وَالْحَسَدَ فَإِنَّهُ يُسِدُّ الدِّينَ وَيُضَعِّفُ الْيَقِينَ
وَيُذْهِبُ الْمُرُوَّةَ

۸ - اختصاص نیست که بعد از ضمیر مُتَّكِم یا مخاطب اسم ظاهر معرفه بیاید
که مراد از ضمیر را روشن کند و حکمی را که برای ضمیر آورده اند مخصوص اسم کند
و آن اسم را مختص گویند مثل نَحْنُ الْعَرَبُ نَكْرِمُ الْقَتِيفَ یعنی ما عربها همان را
نوازش میکنیم. در این جمله کلمه الْعَرَبَ منصوب است چون مختص میباشد
یعنی گفته شده است که نوازش از میان مردم مخصوص عرب است.

اسم مختص غالباً بالف و لام معرفه میشود چنانکه: یا ایلَه مُضَا
بعرفه میشود مثلاً نَحْنُ مُعَاذِشَ الْعِلْمَاءِ نُضِلُّ لَأَمَّةً و کاتبی بندرت علم است
و یا مُضَافٌ بِلَعْمٍ مثل لَنْ يَكُنَّ اللَّهُ يَرْحَمُوا الْعَصَلَ یعنی تو ای خدا امید بخش داریم.
و مثل اینکه شاعر گوید:

نَحْنُ نَبِيَّ صَتَا أَصْحَابِ الْجَمَلِ الْمَوْتُ أَجَلِي عِنْدَ نَامِزِ الْعَسَلِ

یعنی ما که بنی خبیثه هستیم اصحاب شتریم و مرکب در نزد ما از عسل شیرین تر است
اسم مختص بندرت بعد از ضمیر غایب هم واقع میشود.

کاتبی هم اختصاص لفظاً آنها یا آنها میشود و آن مبنی بر فاعل است به چنانکه
مَحَلًّا مُنْصَوَّبٌ میباشد مثل نَحْنُ نَحْدُ عَلَى الْفُرَّاءِ أَهْلُ الْقَوْمِ ما بخشش میکنیم این
گروه درویشان و اعفیر لَنَا أَهْلُهَا الْعِصَابَةُ یعنی بیا مرزا جماعت را.

اَكْرَمْتُهُ که در این جمله ضمیری که بعد از اَكْرَمْتُ آمده و به یوسف راجع است فعل اَكْرَمْتُ را بخود مشغول کرده است . هم چنین خَالِدٌ اَكْرَمْتُ اَبَاهُ در این جمله آبا که اضافه بر ضمیر شده فعل اَكْرَمْتُ را مشغول کرده است و یوسف و خَالِدٌ را که فعل از آن باز داشته شده است مشغول عنه گویند و آن یا مرفوعست و یا منصوب . مرفوعست بنا بر اینکه مبتدا باشد و جمله بعدش خبر آن . و منصوبست بنا بر اینکه مفعول باشد برای فعل مُقَدَّر که فعل مذکور تفسیر میکند فعل مُقَدَّر را .

۱- مشغول عنینج حالت دارد :

- ۱- گاهی نصب آن واجبست و آن در صورتیست که پیش از آن ادواتی در آید که باید بر سه فعل در آید مانند ادوات شرط و تخصیض مثل : اِنْ خَالِدًا لَقَبْتُهُ فَاکْرَمْتُهُ در این جمله چون اِنْ که از ادوات شرط است بر خالده مقدم شده منصوب شده است بنا بر اینکه باید ضمه ض کرد که پیش از آن فعلی مُقَدَّر است و اصل عبارت اینطور بوده است : اِنْ لَقَبْتَ خَالِدًا فَاکْرَمْتُهُ و همچنین است این عبارت : هَلَّا خَالِدًا اَكْرَمْتُهُ یعنی چرا خالده را نوازش نکردی .
- ۲- گاهی نصب اسم مشغول عنه واجب نیست اما ترجیح دارد و آن وقتیست که اسم سابق پیش از فعل طلب در آید مانند : امر ونهی و دُعا ، مثلاً : عَلَيَّ اَكْرَمْتُهُ

وَلَا تَضَعْ أَخَا الْجَهْلِ وَإِيَّاكَ وَإِيَّاهُ
وَكَمِنْ جَاهِلٍ أَرَدْنِي حَكِيمًا حِينَ أَخَاهُ

قَالَ الشَّاعِرُ .

إِنِّي نَهَيْتُ لَأَنْدَعِيَ لِابٍ
عَنْهُ وَلَا هُوَ بِالْأَنْسَاءِ بَشِيرُنَا
إِيَّاكَ وَإِيَّاكَ وَالْحَسَدَ الَّذِي هُوَ أَفْ
فَوْقَهُ وَتَوَقَّعَ عِزَّةً مِنْ حَسَدِ
وَإِيَّاكَ وَالْأَمْرَ الَّذِي إِنْ تَوَسَّعَتْ
مَوَارِدُهُ ضَاقَ عَلَيْكَ الْمَصَادِرُ

اشتغال

۹ - کما بی اوقات جمله ای ساخته میشود از فعل متصرفی یا شبه آن و از ضمیکه در واقع مفعول آنست اما بر فعل یا شبه آن مقدم است و بعد از فعل ضمیری میآید که بآن اسپم راجع است یا اسم دیگری میآید که اضافه بر آن ضمیر شده است و ضمیکه مقدم آمده در واقع مفعول فعل است و اگر این کیفیت نبود منصوب میشد اما فعل شغول بضمیر یا اسپم ما بعد میباشد این حالت را اِشْتِغَال میگویند مثل : یُوسِفُ

شرط اشغال اینست که عامل چنان باشد که اگر بر سر اسم سابق مُسَلَّط
شود آنرا نصب دهد و در اینجا بدلیلی که گفتیم نمیتواند نصب دهد پس اشغال
واقع نشده است و نصب اسم مورد ندارد .

۴- گاهی رفع و نصب اسم یکسان است و آن وقتیست که در بر دو صورت
در عطف دو جمله تناسب حاصل میشود بواسطه اینکه مشغول عنه بعد از حرف
عطفی باشد که مسبوق بجمله فعلیه است که خبر اِسم است مثلاً در این عبارت :
حَالِدٌ قَامَ وَعَمْرٌو أَكْرَمُنَا عِنْدَهُ اَلْكَرْمُور اَمْنَصُوبُ بِنَوَانِمْ عَطْفُ بَرَجَلَه
فعلیه خواهد بود و اگر مرفوع بنو انیم عطف بر جمله اسمیه خواهد بود و در بر دو صورت
تناسب حاصل است .

۵- گاهی اوقات رفع ترجیح دارد و آن وقتیست که رفع و نصب میچکند ام واجباً
و یکسان هم نباشند و نصب راجع بهم نباشد مثل : حَالِدٌ اَكْرَمُنَا كَه رَفْعُ خَالِدُ
ترجیح دارد زیرا که اگر نصب بدیم باید فعلی را متقدّر بدانیم و اصل عدم تقدیر

تمرین ۳

در جمله های زیر موارد نصب و رفع مشغول عنه را متعین کنید :

قَالَ تَعَالَى . وَالْأَرْضَ نَعَدَ ذَلِكَ دَخَالًا . وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا
وَوَضَعَ الْمِيزَانَ . وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ . وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا

و خَالِدًا لَّأَنْهِيَهُ وَ يَفْقُوبَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ يَا أَيُّكَ اسْمٌ بَعْدَ إِزَادَاتِي
 باشد که غالباً بر سر فعل داخل میشوند مانند همزه اسفهام مثل: أَخَالِدًا
 أَكْرَمْتَهُ و مثل این آیه أَبَشَّرْنَا وَإِحْدَانَتَيْهُ يَأْمَنْدُمَا وَلَا وَإِنْ
 نَأْفِيهِ مَثَل مَا خَالِدًا رَأَيْنَهُ وَلَا بُكْرًا أَهْنَهُ وَإِنْ خَالِدًا أَكْرَمْتَهُ يَا أَيُّكَ بَطْنُ
 نصب اسم میان دو جمله تناسبی حاصل شود در عطف، مثلاً در این عبارت:
 فَأَمَّ خَالِدٌ وَعَمْرٌو أَكْرَمْتَهُ بَرَكَاهُ عَمْرٌو را منصوب بخوانیم این عبارت دو جمله
 فعلیه میشود که بیکدیگر عطف شده و البته دو جمله معطوفه اگر با هم متناسب باشد
 بهتر است از اینکه با هم مخالف باشند و اگر عمر و را مرفوع بخوانیم غلط نیست اما
 یک جمله اسمیه عطف بیک جمله فعلیه خواهد بود و تناسب حاصل نخواهد شد.

۳- گاهی رفع اسم مشغول عنه واجب است و آن وقتی است که پیش از آن
 چیزی باشد که جز بر سر اسم نیاید مانند اِذَا فُجِئَتْهُ مَثَل حَرَحْتُ فَإِذَا خَالِدٌ
 نَصَرِيهِ عَمْرٌو یعنی بیرون رستم ناگاه دیدم خالد را عمر و زد در این عبارت
 خَالِدٌ باید مرفوع باشد چون اِذَا بر سر آن آمده و این کلمه بر سر فعل در
 نمی آید و مخصوص اسم است یا وقتی که اسم قبل از چیزی واقع شود که صدر بپوش
 لازم است مثل: خَالِدٌ مَا رَأَيْنَهُ زِيرًا که رأيت در خالد نمیتواند عمل کند چون
 ما را نافی باید در صدر باشد و آنچه بعد از آن میاید در ماقبل آن عمل نمیکند و حال آنکه

آمدن برای آن واقع شده است بهم چنین: صَرَبْتُ نَادِبًا که تادیب امری است که زدن برای آن واقع شده است.

علامت مفعول له اینست که در جواب چرا میتوان گذشت شود مثل اینکه در مثال سابق اگر بگویند چرا او را زدی در پاسخ گفته میشود تادیب یعنی برای تادیب. ۱۲- مفعول له منصوب میشود بجهت شرط:

یکی اینکه مصدر باشد چنانکه نمیتوان گفت: جِئْتُكَ السَّيِّئَ چون السَّيِّئَ مُضْمَرٌ دوم اینکه امر قلبی باشد یعنی مربوط بحواس ظاهر نباشد بلکه از جهت حس باطن باشد مثل رَغِبْتُ.

سوم اینکه فاعل مصدر و فاعل فعلی که برای آن واقع شده یکی باشد چنانکه در جمله جِئْتُكَ رَغِبْتُ فَيْتَ کسی که آمده و کسی که فعل برای آن واقع شده یکی است یعنی همان گوینده است، بهم چنین در این آیه: وَذَٰلِكَ كَفَرُوا لَوَافِدُكُمْ مِنْ عَذَابِهِمْ كَفَرُوا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ

یعنی کسانی که کافر شدند خواستند شما را کافر کنند بعد از مومن شدن آن برای حسد از خودشان. ملاحظه میکنید که کسی که خواسته است همان کیست که حسد ورزیده است یعنی کفار.

چهارم اینکه زمان مصدر و زمان فعل عاملش یکی باشد مثل: يَجْعَلُونَ أَصَابَهُمْ

لَكُمْ . أَبَاكَ أَطَعَهُ . أَخَاكَ لَا تُؤْذِمُ . السَّائِلَ لِأَنْتَهَرَهُ .
قَالَ الشَّاعِرُ :

لَا يَجْزِي إِنْ مُنِفًا أَهْلَكَهُ فَإِذَا هَلَكَتْ فَبِذَلِكَ فَاجْزِي
وَكَمْ مِنْ قَرَبَةٍ أَهْلَكَاها فَجَاءَ هَا بِأَسْنَابِنَا وَهُمْ قَائِلُونَ . إِنَّا
كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ . وَالْجِبَالُ أَرْسَبُهَا . وَكُلُّ شَيْءٍ مَعْلُومُهُ فِي الزُّبُرِ
قَالَ الشَّاعِرُ :

وَكَمْ غَمْرَةٍ هَاجَتْ بِأَمْوَاجِ غَمْرَةٍ تَلَقَّيْنَاهَا بِالصَّبْرِ حَتَّى تَجَلَّكَ
خَرَجَتْ فَإِذَا رَجُلٌ يَفْتَرِسُهُ أَسَدٌ . جَعَفَ مَا أَكْرَمْتُهُ . الْكِتَابُ
مَا أَخَذْتُهُ . الدَّرْسُ مَا حِظْتُهُ . الْعِلْمُ أَمْشَلُ أَمْرِهِ . وَالنِّمَاءُ
بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ . وَالْأَرْضُ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ
الْمَاهِدُونَ . وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ . هَلَّا
أَبَاكَ أَهْنَتْهُ . حَتَّمَا الْفَقِيرَ وَجَدْنَاهُ فَاحْسِنِ إِلَيْهِ .

مفعول له

۱۱ - مفعول له چیزیست که فعل برای آن واقع شده است و آنرا
مفعول لِأَجْلِهِ و مفعول مِنْ أَجْلِهِ نیز می گویند مثل جَنَّكَ رَغْبَةً فَبِكَ
یعنی نزد تو آدم برای اشتیاق تو، در این جمله رَغْبَةً اسمی است که فعل

جایز است ولیکن اگر الف و لام داشته باشد اکثر نیست که جر دهند و نصبش
کلم است مثل قول شاعر:
لَا أَقْعُدُ الْجَبْنَ عَنْ الْهَجَاءِ وَلَوْ نَوَّالْتَ زُمْرًا لَأَعْدَاءُ

یعنی از ترس جنت باز نمی‌نشینم اگر چه گروه دشمنان پی در پی بیایند در اینجا
الْجَبْنَ که مفعول له است الف و لام دارد و منصوب است ولی نصبش نادر میباشد.
اما اگر مفعول له مضاف باشد، نصب و جرش یکسان است مثل این آیه:
وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمْلَاقٍ یعنی کشید فرزندان خود تا مرگ را ترس
فرو این آیه: يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ إِنْغَاءَ مَرْضَاتٍ لِلَّهِ یعنی خرج میکنند اموال
خود را برای تحصیل رضای خدا.

قرین ۲

در جمله های زیر معین کنید که چرا مفعول له منصوب یا مجرور شده است:
قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَحَدُهُ إِسْتِمَاءٌ لِلنِّعَمِ، وَإِسْتِئْذَانٌ لِلرِّبِّ
وَإِسْتِغْثَاءٌ مِنْ مَعْصِيَتِهِ. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ
أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلَّ نَفَقَتُهَا وَلَا تَسْتَلْ
تَعَسًا. إِنْ تَأْتِيكُمْ لَوْجُهُ اللَّهِ لَا تَزِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا.
وَعَنْ ذَلِكَ مَا حَرَسَ اللَّهُ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْجَاهِدَةِ

فِي اَزَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ یعنی انکشتای خود را از صاعقه ها در گوش
میکند از ند برای ترس از مرگ که در این آیه زمان رسیدن و زمان انکشت
در گوش کردن یکی است .

اگر هر یک از این شرطها نباشد نصب مفعول له جایز نیست و باید باباء یا من یا
فی یا لام که حروف تعلیل اند بیا و رند و مفعول له را جر و بند مثلاً در این آیه
که میفرماید : وَالْأَرْضُ وَصَعَهَا لِلْأَنَامِ یعنی زمین را برای مردم متدار داد
آن نام که وضع ارض برای آن بوده چون مصدر نیست بواسطه لام مجرور شده است
و در این آیه : وَلَا تَقْلُوا الْأَوْلَادَ مِنْ أَفْلَاقٍ یعنی فرزندان خودتان را نکشید
برای فقر . اِمْلَاقٍ علت فعل ذکر شده ولیکن چون امر قلبی نیست بواسطه
مِنْ مجرور شده است و در این جمله : تَهْتَابُ لِلْفَقْرِ چون وقت سفر
با وقت تهیه سفر یکی نیست لام بر سر مفعول له آورده و آنرا جر داده اند .

و همچنین در این آیه فِظْلِمِ الدِّينِ هَادُوا وَحَرِّمْنَا عَلَيْهِمُ طَبَابِ احْلَتْ لَهُمْ
در اینجا فاعل تحریم خداوند است و فاعل ظلم یهود چون فاعل مصدر با فاعل
عامل یکی نبود مصدر بابا مجرور شده است .

۱۳ - مفعول له که دارای آن شرایط باشد اگر الف و لام نداشته باشد و
مُضَاف هم نباشد غالباً منصوب است اما جَرش هم با یکی از حروف تعلیل

قَالَ الشَّاعِرُ :

وَإِنِّي لَنَعْرُو بِي لِذِكْرِكِ هِزَّةٌ كَأَنَّفَضَ الْعَصْفُورَ بِلَالَةَ لَطْفُورٍ
أَضَعْتُ الْعَمَرَ عَصِيانًا وَجَهْلًا فَمَهْلًا أَتَاهَا الْمَغْرُورُ مَهْلًا

مفعول فيه

۱۴- مفعول فيه را ظرف بهم میگویند و آن اسمی است که برای بیان زمان

یا مکان وقوع فعل آورده میشود و بتقدیر فی منصوبست مثل : حِثُّ يَوْمٍ

الْجُمُعَةِ وَ سِرَتْ قَرْنَتَا .

۱۵- ظرف دو قسم است : ظرف زمان و ظرف مکان . ظرف زمان آنست که

دلالت بر وقت وقوع فعل میکند مثل : ضَمْتُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

ظرف مکان آنست که دلالت بر مکان وقوع فعل میکند مثل : صَلَّيْتُ

خَلْفَ الْإِمَامِ بِرَكِيٍّ اِزْطَرَفَ زَمَانٍ يَامُكَّانٍ يَابُيْهَمْدٍ يَامُحَمَّدٍ (که مختص بهم میگویند) .

ظرف زمان مبهم آنست که بر مقدار غیر معینی از زمان دلالت کند مثل :

أَبَدًا . أَمَدًا . مُدَّةً . وَفً . زَمَانًا

مختص آنست که بر مقدار معین محدودی دلالت کند مثل : سَاعَةً يَوْمًا :

لَيْلَةً . شَهْرًا . سَنَةً . أُسْبُوعًا . عَامًا .

الصَّيَامِ فِي الْأَيَّامِ الْمَفْرُوضَاتِ تَسْكِينًا لِأَطْرَافِهِمْ وَتَخَفُّعًا لِأَبْصَارِهِمْ
وَتَذَلُّلًا لِنَفْسِهِمْ وَتَخَفُّفًا لِقُلُوبِهِمْ وَإِذَا هُمَا بِالْخَبَلَاءِ عَنْهُمْ .
وَلَا تَسْبِطُوا وَعِيدَكُمْ جَهْلًا بِأَخْذِهِ وَتَهَاوُنًا بِطُغْيِهِ وَبَأْسًا مِنْ بَأْسِهِ .
إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَلَيْكَ عِبَادَةُ الْجُحَّارِ وَإِنَّ قَوْمًا
عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَلَيْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ
شُكْرًا فَلَيْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ . فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ نَظْهَرًا
مِنَ الشَّرِكِ .

لَهُ مَلَكٌ يُنَادِي كُلَّ يَوْمٍ لِدُوا لِلْمَوْتِ وَأَبْنُوا لِلْخَرَابِ
قَالَ الشَّاعِرُ :

مَنْ آمَنَ لِرَغْبَةٍ فِيكُمْ جُبِرَ وَمَنْ نَكَّوْا نَاَصِرُهُ يَنْصُرِ
قَالَ الْمُنَدِّي :

وَلَمْ تَنْصُرْ رِغْبَةَ الْأَيْسَةِ رَحْمَةً
وَلَمْ تَتْرِكِ الشَّامَ الْأَعَادِي لَهُ حُبًّا

فِي الْحَدِيثِ النَّبَوِيِّ :

إِنَّ امْرَأَةً دَخَلَ الثَّارِ فِي هِرَّةٍ جَسَتْهَا . ثُمَّ خَطَبَتْهُمْ
أَغْرَقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا .

طرف مکان مختص باید فی بر سرش بیاید و مجرور شود مثل : جَلَسْتُ
فِي الدَّارِ وَ قَرَأْتُ فِي الْمَدْرَسَةِ وَ صَلَّيْتُ فِي الْمَسْجِدِ .
و جمله با می مانند دَخَلْتُ الدَّارَ وَ تَزَلُّوا الْبَلَدَ وَ سَكُنْتُ الْبَيْتَ اسماء مکان منصوبه
و ظرف نیستند بلکه مفعول به میباشند .

۱- بعضی کلمات نایب طرف میشوند و منصوب میگردند از این قرار :
۱- کلماتیکه دلالت بر کلیت یا جزئیت کند مثل ضَمْتُ كُلَّ الشَّهْرِ یا ضَمْتُ
بَعْضَ الشَّهْرِ یا سِرْتُ كُلَّ الْفَرَسِخِ یا بَعْضَ الْفَرَسِخِ وَ سِرْتُ
جَمِيعَ الْيَوْمِ یا عَامَّةَ الْيَوْمِ .

۲- اسماء عدد و یکه تمیزی از زمان و مکان داشته باشد مثل : سَافَرْتُ
عِشْرِينَ يَوْمًا در این جمله عشرين طرف است و یوما تمیز آن میباشد پس
منصوب است و در این جمله سِرْتُ خَمْسَةَ اَيَّامٍ ، خَمْسَةَ مَفْعُولٌ فِیْهِ
طرف است و اضافه به ایام شده است که تمیز آن میباشد پس منصوب است
۳- مفت مثل : نِمْتُ طَوِيلًا یعنی نِمْتُ زَمَانًا طَوِيلًا که در اینجا طویلاً

صفت است برای زماناً و نایب آن شده است و ظرف است و منصوب
میباشد همچنین در این جمله : جَلَسْتُ شَرْقِي الْبَلَدِ یعنی جَلَسْتُ مَكَانًا شَرْقِي الْبَلَدِ
۴- اسم اشاره مثل : مَسَيْتُ ذَلِكَ الْيَوْمَ یعنی رَفَعْتُ أَمْرًا وَ زَوَقْتُ

طرف مکان مبهم آنست که بر مکان غیر معینی دلالت نماید مثل جهات ششگانه که
مُعین شدنشان محتاج باضافه است مثل : خَلْفَ خَالِدٍ و اسما و مقادیر مثل

مِیَل . قَرْبَیْخ . بَرَبَد .

طرف مکان مُحْصَص آنست که بر مکان معینی دلالت کند مثل خانه و مدرسه و سوق

مسجد . طرآن . بغداد .

اسامی زمان خواه مبهم خواه مُحْصَص همه منصوبند و نصب و بنده آنها فعل ماضی
فعل است مثل : سِرْتُ جِنًّا صُمْتُ یَوْمَ الْجُمُعَةِ . اَنَا مُسَافِرٌ

لَيْلًا . اَنْتَ مُسَافِرٌ یَوْمَ الْجُمُعَةِ .

از اسما و مکان دو نوعش منصوب میشود یکی اینکه مبهم باشد مثل : جَلَسْتُ

اِمَامَ الْاَمْرِ دوم آنکه مستقر باشد بشرط اینکه ماده آن و ماده عاملش یکی باشد

و مقصود از ماده حروف اصلی کلمه است مثل : جَلَسْتُ مَجْلِسَ اَهْلِ الْعِلْمِ

و رَمَيْتُ مَرْمًی زَبَدٍ قوله تعالی وَاَنْتَا كُنَّا نَفْعُهُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلْسَّمْعِ

که در این مثالها مجلس و مرمی و مقاعد اسم مکان مبهمند و ماده آنها با ماده

عاملشان که جَلَسْتُ و رَمَيْتُ و نَفَعْتُ باشد یکی است .

اگر ماده اسم مکان با ماده عاملش یکی نباشد باید حرف جر آورد و آنرا مجرور

کرد و مثل : اَقَمْتُ فِی مَجْلِسِكَ نَظَرْتُ فِی مَذْهَبِكَ

۱۸- طرف متصرف بهم دو نوع است یک قسم فقط طرف است بطور لزوم
 مثل : اِذَا وَاِذَا که مبنی بر سكون میباشد و قَطُّ وِعَوَضُ يعنى برگز که
 مبنی بر ضمند و قَطُّ مُخْتَصَّ بِبَاضِی است وِعَوَضُ مُخْتَصَّ بِمُبَارَعِ . مثل
 مَا فَعَلْنَاهُ قَطُّ و مَا فَعَلْنَاهُ عَوَضُ

قسم دیگر از طرف متصرف ممکن است طرف باشد و ممکن است مسبوق به من
 بوده و مجرور باشد مثل : قَبْلَ و بَعْدَ و لَدَى و لَدُنْ و عِنْدَ و غیره
 مَثَلًا لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ و مِنْ بَعْدُ . وَ اتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ
 عِنْدِنَا . وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا .

مترین ۵

در جمله های زیر اقسام مفعول فيه و مواضع متصرف و غیر متصرف بودن آنرا
 متعین کنید :

قَالَ تَعَالَى . سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِنَا لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ
 الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى . إِنْ عَدَّ السَّاعُونَ عِنْدَ اللَّهِ اثْنًا عَشَرَ
 شَهْرًا . إِذَا نَادَى لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ
 وَذَرُوا الْبَيْعَ . الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَآمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي
 وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا . هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ .

تِلْكَ النَّاحِيَةُ یعنی ایستادم در آن جانب در این دو جمله ذلک و تِلْكَ منصوبند چون طرفه والیوم و النَّاحِيَةُ منصوبند چون بدلند .

۵ - مصدریکه زمان و مکان بآن اضافه شده باشد و مضاف حذف گردد و مضاف الیه جای آنرا گرفته باشد مثل : سَافَرْتُ طُلُوعَ الشَّمْسِ یعنی سَافَرْتُ وَفَطُلُوعَ الشَّمْسِ که در اینجا وقت که مضافست حذف شده و مصدر طرف واقع شده و منصوب گردیده است و این کیفیت در طرف زمان بسیار و در طرف مکان نادر میباشد مثل : جَلَسْتُ قُرْبَكَ یعنی جَلَسْتُ مَكَانَ قُرْبِكَ ۱۷ - طرف دو قسم است : مُتَصَرِّفٌ و عَجَزِ مُتَصَرِّفٌ .

متصرف آنست که لازم نیست طرف باشد بلکه میتواند طرف نباشد یعنی مبتدا و خبر گردد مثل این عبارت یَوْمَ الْجُمُعَةِ یَوْمَ مُبَارَكٍ در این جمله یَوْمَ الْجُمُعَةِ مبتدا و یَوْمَ مُبَارَكٍ خبر است و در این آیه : تَهْذِرُ مَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ شه مبتدا است .

طرف متصرف ممکن است فاعل باشد مثل : أَعْجَبَنِي الْيَوْمُ یعنی شگفت آورد مرا امروز و یا مفعول باشد مثل : أَحَبْتُ يَوْمَ فُذُولِكَ یعنی روز آمدن ترا دوست داشتم که در اینجا یَوْمَ مفعول أَحَبْتُ است .

یا مضاف الیه باشد مثل : رَبِّ شَهْرِ رَمَضَانَ که در اینجا شهر مضاف الیه است

أَلَا إِنَّ الْيَوْمَ الْفِتْرَةَ وَغَدَا السَّبَاقُ . غَدَا تَرَوْنَ إِيَّايَ وَ
يُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي وَلَعَرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوقِي مَكَانِي وَقِيَامِ
غَمَرِي مَقَامِي

مفعول معه

۱۹- مفعول معه اِپی است که بعد از او می آید که معنی (مع) یعنی

(با) باشد و فعل یا شبه فعلی بر آن مقدم باشد مثل : سَبَّحَ وَالصَّبْحَ وَاَنَاسِئُرُ

وَالصَّبْحَ در این دو جمله ضح مفعول معه است زیرا که اِپی است و بعد از او می

آمده که معنی با می باشد و فعل (سَبَّحَ) یا شبه فعل سَانُرُ بر آن مقدم است

یعنی سیر کردم با صبح و من سیر کننده ام با صبح .

۲۰- اِپی که بعد از او بیاید و مفعول معه باشد منصوب میشود بسته شرط :

۱- باید فاصله باشد یعنی نپند و نپند الیه نباشد ، بنا بر این در جمله مانند :

اِشْتَرَكْتُ سَعِيدًا وَخَالِدًا خالده مفعول معه نیست زیرا که اشتراک باید میان چند نفر

باشد و خالده معطوف بر سعید است و سعید در این جمله اصالت دارد یعنی

منشد الیه است و خالده بهم که آن عطف شده مانند آنست .

۲- پیش از مفعول معه جمله باشد چه اگر مفرد باشد مثل : كُلُّ امْرَأَةٍ وَعَمَلُهُ

وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا . هَلْ آتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ
الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا . يَوْمَ نَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ بِجَادِلٍ عَنْ نَفْسِهَا . وَإِنَّ
يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ . وَذَكَرَهُمْ يَوْمَئِذٍ اللَّهُ
فَلَيْتَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَشِبْنِ عَامًا . وَلَيْسُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ
مِائَةٍ سِنِينَ . وَنَلَكَ الْآيَاتُ الْهَاتِبَتِ النَّاسِ . سَبِّحْ اللَّهَ
بُكْرَةً وَأَصِيلًا . بِدَ اللَّهِ قَوْاقِدُ يَذِيبُهُمْ . وَإِذْ يَبَايِعُونَكَ تَحْتَ
الشَّجَرَةِ . وَعِنْدَ مَفَاتِحِ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ .

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سَلَّ عَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ وَعَنِ الرَّفِيعِ قَبْلَ
الطَّهْرِ . قَالَ النَّبِيُّ (ص) : بِدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ . الْجَنَّةُ
تَحْتَ أَقْدَامِ الْأَمَّهَاتِ . الْجَنَّةُ تَحْتَ ظِلَالِ السُّهُوفِ . قَرَأْتُ
الْكِتَابَ ثَلَاثَ سَاعَاتٍ . سِرْتُ رُبْعَ سَاعَةٍ . انْطَرَيْتُكَ
سَاعَةً . قَالَ عَلَيْهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ . وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ
فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا . قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الرِّيبَةِ . وَسَبِّحْ
بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا . فَارْتَضَوَابُ
حَتَّى حِينٍ . إِيَّيْ أَرَانِي أَحْمِلُ قَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا . وَقَوْقَ
كُلِّ ذِي عِلْمٍ عِلْمُ . عِنْدَ الصَّبَاحِ بِحَمْدِ الْقَوْمِ الشُّرَى .

جای کلیه ؛ باشد نسبت بطحال در صورتیکه معنی شعر اینست که شما برابر در ؛
(نسبت برابر با ی خود) مثل کلیه ؛ باشد نسبت بطحال پس برای اینکه این
اشتباه دست ندهد باید منصوب خواند .

۴ - عطف رجحان دارد در صورتیکه ضعیفی نباشد چون عطف اصل است مثلاً
حَتَّ اَنَا وَرَبُّكَ بَرَكَاهُ اِنْجَا بَعْدَ اَزْ تَ اِحْتِ تَاكِيْدَ اَنَا) نمی آید
عطف ضعیف می شد (در باب عطف ملاحظه فرمایید کرد) و همچنین در این آیه :
اَبَا اَدَمَ اسْكُرْنَا وَرَوْحَكَ الْحَمْدَ یعنی ای آدم تو و همسرت در بهشت
ساکن شوید در این آیه رَوْحَكَ را بهم میتوان منصوب خواند که او و معنی باشد
و معنی عبارت تفاوت نمی کند اما چون عطف اصل است بهتر آنست که معطوف
بخوانیم .

۲۲ - عامل مفعول معمل یا شبه فعلی است که بر آن مقام آمده است مثلاً در این
جمله يَنْهَ وَالْجَمَلُ ، اَنَّا سَاوَرُ وَاللَّيْلُ مَلَّ يَنْهَ و سَاوَرُ است .
کاهی بعد از ما و کَفَّ استفهامی عامل مقدر میشود مثلاً مَا اَنْتَ وَخَالِدًا یعنی
چه میباشی تو یا خاله و مَا لَكَ وَبَعِيدًا یعنی ترا با سعید چه کار و كَفَّ اَنْتَ
وَالسَّفَرَعْدَا یعنی چگونه هستی یا سفر فردا که در این جمله با تقدیر عامل چنین است :
مَا تَكُونُ وَخَالِدًا و مَا حَاصِلُ لَكَ وَبَعِيدًا و كَفَّ تَكُونُ وَالسَّفَرَعْدَا .

عمل معطوف خواهد بود نه مفعول معه .

۳- باید و او بمعنی مُصَاحِبِ یعنی (با)، باشد و اگر نه اِپْسی که بعد از آن میآید مفعول مع نیست مثلاً در این جمله حَاءٌ سَعِيدٌ وَخَالِدٌ قَبْلَهُ یا حَاءٌ سَعِيدٌ وَخَالِدٌ بَعْدَهُ یعنی سعید آمد و خالد پیش از او یا بعد از او آمد خالد معطوف به سعید می باشد و مفعول مع نیست .

حکم آنچه بعد از او میآید

۲۱- اِپْسی که بعد از او میآید چهار حالت دارد : یا نصب و اجبت بنابر آنکه مفعول مع است یا عطش و اجبت یا نصب رجحان دارد و واجب نیست یا عطف رجحان دارد .

۱- نصب بر معیت و اجبت بر کاه و عطف صحیح نباشد مثل این جمله : سَافِرٌ خَالِدٌ وَالصَّبْحُ که اگر معطوف بدانیم معنی چنین میشود که خالد و صبح سفر کردند و واضح است که صبح چیزی نیست که سفر کند .

۲- عطش و اجبت اگر شرطهای نصب که پیش ذکر کردیم جمع نباشد .

۳- نصب رجحان دارد بر عطف اگر با عطف خلاف مقصود توهم شود مثلاً در این شعر :

فَكُونُوا أَنْتُمْ وَبَنِي آبِكُمْ مَكَانَ الْكَلْبَيْنِ مِنَ الْطَّحَالِ
اگر بنی ابیکم را معطوف به آنتم بدانیم معنی شعر چنین میشود که شما و برادرهای شما

جِئْتُ ذَاكِهَا در این جمله ذَاكِهَا حالت و چگونگی فاعل را که ضمیر جِئْتُ
(یعنی من) باشد ینماید و در این جمله : ضَرَبْتُ خَالِدًا مَكْنُوفًا یعنی زدم
خاله را در حالیکه شانه اش بسته بود. کلمه مَكْنُوفًا حال خاله را که مفعول است
معلوم میکند و در این جمله : لَقِيتُ زَيْدًا رَاكِبِينَ کلمه رَاكِبِينَ بهم حال فاعل را
که ضمیر لَقِيتُ اَمِنْ است معلوم میکند و بهم حال مفعول را که زید است.
آنچه حال است غالباً مطلق است یعنی دائماً برقرار نیست مثل : جَاءَ
خَالِدٌ ضَاحِكًا که خند همیشه برای خاله دوام ندارد .

کاهی اوقات بهم حال وصف ثابتی است که از موصوف جدا نمی شود و آن
وقتی است که مضمون جمله را تأکید میکند مثل : زَيْدٌ أَبَوْكَ عَطُوفًا یعنی زید
پدر مهربان تست . که مهربانی از پدر دور نمی شود . یا وصفی است که عامل را
تأکید میکند مثل : وَ يَوْمَ أُنْعَتْ حَبًّا که در اینجا حَبًّا تأکید میکند اُنْعَتْ را که
عامل آنست زیرا که اُنْعَتْ لازمه اش حیات است .

۲۴ - حال غالباً مشتق است ولی کاهی بهم جامد میباشد و آن ممکن است
مؤول مشتق و یا غیر مؤول باشد .

مؤول در سه مورد است یکی اینکه دلالت بر شبیه کند مثل : كَرَّ خَالِدٌ لَدَا
یعنی خاله مانند شیر حمله کرد . متنبی گوید :

تقرین ۲

وَجُمْلَةُ هَذِهِ آيَةُ مَفْعُولٍ مَعَهُ مَوَارِدُ عَطْفٍ وَنَصْبُ أَنْزَايَا كُنْسِيْدَ :
 قَالَتْ لَعَالَى : فَاجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَتَسْرَكَاءُ كُمْ . ذَرْبِي وَالْمَكْدِيْنِ .
 ذَرْبِي وَتَرْخَلَفْ وَجَبْدًا . ذَرْبِي وَمَنْ يَكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ . لَقَدْ
 كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَالْبَاءُ كُفَى ضَلَالٍ مُبِينٍ . فَكُنْكُمْ أَفْهَامُ وَالْعَاوُونَ
 وَحَنُودِ الْبَلَسِ أَجْعُونَ . كَفَّ أَنْتَ وَالْحَوَارِثَ . كَفَّ أَنْتَ صَاحِبَنَا .
 مَا لَكَ وَالْمَبَاحِثَ الْعِلْمِيَّةَ . إِذْهَبَ وَالشَّارِعَ الْجَدِيدَ . كُونُوا
 وَرُقْمَانَكُمْ إِخْوَانًا . دَعِ أَمْرَهُ وَمَا اخْتَارَ . كَفَّ خَالِكَ وَالْمَصَائِبَ .
 قَالَتِ السَّاعِرُ :

إِذَا عَجَبْتَكَ اللَّهُمَّ حَالًا مِنْ أَمْرِ فَدَعُهُ وَوَكَلِ أَمْرَهُ وَاللَّيَالِيَا
 دَعِ الرَّجُلَ وَشَأْنَهُ . كُنْ وَأَصْدِقَانِكَ كَمَا تَكُونُ وَإِخْوَانِكَ .
 فَأَمَّ خَالِدًا وَطُلُوعَ الشَّمْسِ . نَامَ سَعِيدٌ وَعُرُوبَ الشَّمْسِ .
 سَارَ الْأَمِيرُ وَالْجُنْدَ . قَالَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا لِابْنِ آدَمَ
 وَالْفَخْرَ .

حال

۲۳ - حال ایسی است کہ برای چگونگی فاعل یا مفعول یا ہر دو میآورد مثل :

یعنی این نُخْشَرْتست در حالتیکه طلا است که طلا اصل نُخْشَر است .
 گاه میشود که مصدر زکمره حال میشود و مؤول مُشْتَق است مثل : جَاءَ خَالِدٌ دَرَكْنًا
 بجای دَاكِئًا یعنی تن در زنده . جَاءَ خَالِدٌ بَغْنَةً بجای مُبَاغِنًا یعنی آمد
 خاله ناکهان و مثل قَتَلْتُهُ صَبْرًا یعنی تحبوسًا .

۲۶ - حال محتاج بعامل و صاجبی است . عاملش فعل میثبه فعلی است که
 پیش از آن میآید مثل جَاءَ جَلِيلٌ مُسِرًّا وَالْجَلِيلُ سَائِرٌ مَا شَبَّاهُ که در این
 دو جمله جَاءَ فعل و سَائِرٌ شبه فعل میباشد و هر دو عامل مُسِرًّا و
 مَا شَبَّاهُ هستند .

صاحب حال فاعل یا مفعولی است که حال چگونگی آنرا معلوم میکند .
 صاحب حال مضاف الیه نمی باشد مگر در صورتیکه مضاف الیه در اصل فاعل
 یا مفعول باشد و این وقتی است که مضاف مصدر باشد مثل : سَرَّ بَنِي
 قُدُومًا سَالِمًا یعنی سالم آمدن تو مرا خوشحال ساخت در این مثال سَالِمًا
 حالت از آن قُدُومًا که مضاف الیه است و در اصل فاعل قُدُوم
 میباشد .

قوله تعالى : إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا یعنی بازگشت همه شما بجانب خداوند است
 جَمِيعًا حالت از ضمیر کُم که مضاف الیه است برای مبرح و در اصل فاعل

بَدَتْ قَمَرًا وَمَالَكَ خُوطَ بَانٍ وَفَاحَتْ غَنَبَرًا وَرَنْتَ غَزَالًا
یعنی مانند ماه نمایان شد و بان شاخ درخت بان دو لا کردید و مثل غنبروی
خوش داد و مانند آهونگاه کرد.

دوم اینکه دلیل بر مضا علیه باشد یعنی داد و ستد را برساند مثل : يَغْنَهُ بَدًا
بِئِدٍ یعنی دست بدست آنرا فرو ختم.

سوم اینکه بر ترتیب دلالت کند مثل : اَدْخُلُوا رَجُلًا رَجُلًا یعنی یکی یکی ترتیب
داخل شوید و همچنین عَلَّتْهُ الْحِسَابُ نَابًا نَابًا یعنی حساب را بتفصیل و مرتب
با و یاد دادم.

۲۵- در بعضی موارد بهم حال جامه غیر مؤول است مثلاً در جائیکه دلالت بر
نرخ جنس بکند مثل : يَغْنَهُ مَدَّ بَدِّ دَهْمٍ یعنی بفروش چارکی یکد رهم یا اینکه
موصوف باشد مثل : اَنَا اَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَهُمْ يَفْتَمِلُ اَهْلًا بَسْرًا
سَوِيًّا یا دلالت بر عدد کند مثل : فَهَمْ مِيقَاتٍ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً یعنی تمام
و صد و گاه خدای او چهل شب . یا اینکه نوع باشد برای صاحبش مثل : هَذَا
مَالَكَ دَهْمًا . ذَهَبَ نوعی از مال است . یا اینکه منوع صاحبش باشد
مثل : هَذَا ذَهَبُكَ خَائِمًا این طلای تست در حالتیکه انحصار است که بیشتر
فرع طلا است . یا اینکه اصل صاحبش باشد مثل : هَذَا خَائِمُكَ ذَهَبًا

لَا يَرْكُنْ أَحَدٌ إِلَى الْأَنْجَامِ يَوْمَ الْوَعْدِ مُتَخَوِّفًا لِحِمَامِ
یعنی یکس بواماندن از جنات نباید میل کند در روز جنات در حالتیکه ترسند از آن
يَا صَاحِبَ هَلْ حَمَّ عَيْشُ بَاقِيَا فَنَرَى

فِي نَفْسِكَ الْعُذْرَ فِي إِبْعَادِكَ الْأَمَلَا

ای دوست آیا زندگانی مقدر شده است در حالتیکه همیشه باشد پس بینی
در خودت عذر خواستن را در دراز گردانیدن تو آرزو را .

یا اینکه بوصف یا اضافه مخصوص شود مثل وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
مُصَدِّقًا مَصَدَّقًا حالت از کتاب که نکره است و چون اختصاص بصفت
یافته که مِنْ عِنْدِ اللَّهِ است جایز است که صاحب حال واقع شود .

و همچنین فِي آزْبَعَةٍ أَنْامٍ سَوَاءٌ لِلشَّائِلِينَ ، سَوَاءٌ حَالُ آزْبَعَةٍ كَمَكْرَهٍ
چون آزْبَعَةٍ مُخْتَصٍّ باضافه است جایز است که صاحب حال باشد .

۲۸ - اصل در حال اینست که نکره باشد چون محکوم به است و اگر معرفه
باشد تاویل نکره میشود مثل جَاءَ زَيْدٌ وَحْدَهُ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَ حْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ در مثالِ اَوَّلٍ وَ حْدَهُ حَالُ آزْبَعَةٍ وَ معرفه
و تاویل نکره میشود یعنی مُنْفَرِدًا و همچنین جَاءُوا الْجَمَاءَ الْغَفِيرَ

یعنی آمدند همه .

مرجع است .

و یا اینکه مُضاف بعض مُضاف الیه باشد و جزر آن و بتوان مُضاف را حذف کرده و مُضاف الیه را در جای آن تدراد مثل **أَجِبْتُ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا** یعنی آیا دوست میدارد یکی از شما که گوشت برادر خود را بخورد در حالتیکه میت باشد . در این مثال **مَيْتًا** از اخیه حال است و **لَحْمَ** بعض اخیه میباشد .

و یا مُضاف مثل بعض مُضاف الیه است مثل **فَاتَّبَعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا** یعنی پیروی کنند ملت ابراهیم را در حالتیکه ابراهیم دین دوست بود . در این مثال **حَنِيفًا** حال است از **إِبْرَاهِيمَ** که مُضاف الیه است از **مِلَّةَ** و جایز است که حال از مُضاف الیه باشد چون مُضاف مثل **جُزُرِ مُضَافٍ إِلَيْهِ** است .

اصل اینست که صاحب حال معرفه باشد چون آن محکوم علیه است و حقش اینست که معلوم باشد .

۲۷- محاب حال ممکن است نکره باشد برگاه حال بر آن مقدم شود مثل : **جَاءَنِي مُسِرًّا رَجُلٌ** یا اینکه بعد از نفی یا انقیاض یا استفهام بیاید مثل این آیه : **مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْنٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ** و مثل این شعر :

نه حروف فعل مثل : فَنِلْتَ بُيُوتَهُمْ خَلَاوَةً یعنی اینجا بی آنهاست در حالتی
خالی است ، در این آیه چون نِلْتَ معنی فعل دارد که اُشْبِرُ باشد پس طَل
باید بر حال مُقَدَّم باشد بهم چنین است در این آیه : وَهَذَا بَعْلَى شَبَحًا
یعنی اینست شوهر من که پیر است .

اقسام حال

۳۱- حال دو نوع است : مُؤَيَّسَهُ و مُؤَكَّدَهُ حال مُؤَيَّسَهُ که آنرا
مُیَسَّسَه نیز میگویند حالی است که معنی آن بدون آن دریاقه نمیشود مثل : جِئْتُ
رَايَكَا که اگر کلمه رَايَكَا نباشد معنی سواری من دریاقه نمیشود .
حال مُؤَكَّدَهُ آنست که بدون ذکر آن معنی دریافت شود .
حال مُؤَكَّدَهُ یا مُؤَكَّدَ عاملش است یا مُؤَكَّدَ صاحبش و یا مُؤَكَّدَ جمله ای پیش .
تَاكِيْدَ عامل مثل این آیه : وَارْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ سُلُوْلًا که رَسُوْلًا حال تَاكِيْدِ است
برای ضمیر مفعول اَرْسَلْنَاكَ و تَاكِيْدَ صاحب باشد مثل این آیه : وَلَوْ شَاءَ
رَبُّكَ لَأَمْنَنَّ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمْعًا که در اینجا جَمْعًا حال است برای مَن
موصوله که فاعل اَمْنَنَّ است و آنرا تَاكِيْدَ میکنند . حالی که تَاكِيْدَ میکنند مضمون
جمله ای پیش را مثل زَبَدًا بَوَّكَ عَطُوفًا که عَطُوفًا حالست و تَاكِيْدِ می کنند مضمون
جمله پیش را .

ترتیب پس و پیش بودن حال و صاحبش

۲۹ - اصل اینست که حال پس از صاحبش بیاید ولیکن پیش آمدنش هم جایز است

مثل جاءَ رَاكِبًا سَعِيدٌ و مُتَقَدِّمٌ میشود حال بر صاحبش و جواباً هرگاه صاحبش محصور باشد مثل ما جاءَ رَاكِبًا الْأَخَالِدُ در این عبارت چون خالده که صاحب راکباً می باشد محصور است باید مؤخر از حال باشد .

هرگاه خود حال محصور باشد مقدم شدنش ممتنع است مثل : وَمَا نُنْزِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ در این آیه چون مُبَشِّرِينَ و مُنْذِرِينَ که حال می باشند محصورند، نمیشود بر مُرْسَلِينَ که صاحب آنها است مقدم شوند .

ترتیب پس و پیش بودن حال و عاملش

۳۰ - اصل اینست که حال پس از عاملش بیاید اما اگر متصرف باشد پیش

آمدنش هم جایز است مثل رَاكِبًا جَاءَ ذَبْدٌ و اگر حال صدر بودنش لازم باشد پیش آمدنش واجب است مثل وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَهْوَاءًا قَا حَا كَمْ یعنی چگونه کافر میشوید بخدا در حالتیکه شما مرده بودید پس خدا شما را زنده کرد . در این آیه كَيْفَ که حالت از فاعل تَكْفُرُونَ چون لازم الصدراست و جواباً بر عامل مقدم شده است . اگر عامل فعل جامد باشد ممکن نیست که پس از حال بیاید مثل : مَا أَحْسَنَ زَيْدًا مُفِيلاً و همچنین است اگر عامل در آن معنی فعل باشد

۳۴ - در دو مورد رابط واجبست که او باشد یکی اینکه ضمیری در کار نباشد
 مثل جَاءَ زَيْدٌ وَمَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ دوم اینکه حال فعل مضارع باشد که
 پیش از آن کلمه قَدْ آمده باشد مثل : لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي
 رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ .

۳۵ - در بعضی موارد هم رابط باید وجوباً ضمیر باشد : یکی اینکه حال برای
 تأکیدی مضمون جمله قبل باشد مثل : هُوَ الْحَقُّ لَا شَكَّ فِيهِ . وَذَلِكَ
 الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ .

دوم اینکه حال فعل ماضی باشد که بعد از آن آمده باشد مثل این آیه :
 وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ .
 سوم اینکه فعل مضارع مثبت باشد بدون قَدْ مثل : وَلَا تَمْنُنْ تَسْكَثُ
 یا منفی باشد بواسطه لَا مثل : وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَا بَوَاسِطَهُ مَا مِثْلَ شِعْرِ
 عَمِيدُكَ مَا تَصْبُؤُ وَفِيكَ شَبِيبَةٌ

فَمَا لَكَ بَعْدَ السَّبَبِ صَبَاتٌ مَتَمًا

ترا می‌شناسم در حالتیکه کو دکی نمی کردی و قتیکه جوان بودی پس چه شود
 بعد از پیری که عاشق سرگردانی .

چهارم اینکه بعد از عاطفی باشد مثل فَجَاءَتْهَا بِأَسْنَابِهَا آوْهُمُ فَاتْلُوْهُ .

۳۲ - حال کا ہی مفرد است مثل جاءَ زَبْدٌ ضاحِکًا وکا ہی شبہ جملہ کہ طرف یا مجرور بحروف جر است مثل رَأَتْ اِلْهلالَ بَنَنِ السَّحابِ در این جملہ بَنَنِ السَّحابِ کہ طرف است حال برای هلال میباشد و همچنین در این آیه فَنَخْرَجَ عَلٰی قَوْمِهِ فِی زِبَدَتِهِ . فِی زِبَدَتِهِ کہ جار و مجرور است حالت برای ضمیر خَرَجَ و در این مورد حال متعلق است بکلمہ مخذوفی و جوابا کہ میتوان فرض کرد کلمہ مُسْتَقَرِّ یا اِسْتَقَرَّ باشد .

۳۳ - وکا ہی بهم حال جملہ است ولی باید جملہ خبریہ باشد و حرف استقبال نداشته باشد و باید رابطی بهم داشته باشد کہ آن یا واو، یا ضمیر است یا بُرُ باین وجہ کہ اگر حال جملہ اسمیہ باشد رابطش واو و ضمیر است مثلاً در این آیه : اَلَمْ نَرِ الْاِلٰهَیْنَ خَرَجُوْا مِنْ دِباْرِهِمْ وَهُمْ اُلُوْفٌ جملہ : هُمْ اُلُوْفٌ حالت برای ضمیر واو در خَرَجُوا و رابط آن بهم ضمیر است و ہم واو یکہ بعد از دِباْرِهِمْ آمده است و ہمین جہت باید ترجمہ شود : در حالتیکہ آنها ہزار ہا بودند . و در این آیہ کہ میفرماید اِهْبِطُوا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ضمیر کُمُ بہ تنہائی رابط است و باید ترجمہ شود : فرود بیایید در حالتیکہ بعضی از شما دشمن بعضی ہستید . و در این آیہ لَتَرَ اَکَلَهُ الذِّبُّ وَنَحَرُ عَصَبَةٍ و او بہ تنہائی رابط است و باید ترجمہ شود : اگر یوسف را اگر ک درید و حال آنکہ ما کوہی ہستیم .

پس عامل جوازاً حذف شده است و همچنین هرگاه کسی بگوید کَيْفَ جِئْتُ
جواب میگویند زَاكِبًا یعنی جِئْتُ زَاكِبًا و در اینجا عامل بسترینه سؤال حذف
شده است .

عامل حال قیاساً در بعضی موارد واجبست حذف شود بدینقرار :

۱- وقتی که حال بجای خبر بیاید مثل ضَرْبِي زَنْدًا قَائِمًا یعنی زدن من زید را
در حال قیام بود و اصل جمله چنین بوده است ضَرْبِي زَنْدًا حَاصِلٌ
إِذَا كَانَ قَائِمًا .

۲- وقتی که حال تالیف کند مضمون جمله ای را مثل : زَنْدًا بَوَكَ عَطُوفًا
یعنی اِحْنَهُ عَطُوفًا یعنی زید پدر تو است در حالتیکه مهربانست .

۳- وقتی که حال برای سرنش باشد مثل : آقَاعِدًا وَقَدْ قَامَ النَّاسُ
که اصلش چنین بوده است آتَوَجَدُ قَاعِدًا وَقَدْ قَامَ النَّاسُ یعنی آیا میشود
که نوشته باشی در حالیکه مردم ایستاده اند .

۴- وقتی که بواسطه حال زیادتی یا نقص تدریجی مراد باشد مثل :

تَصَدَّقْ بِدَرَاهِمٍ فَصَاعِدًا یعنی درمی تصدق بده و بالا برو یعنی تصدق رازیا
کن یا مثل : اِسْتَرِ الثَّوْبَ بِدِينَارٍ فَتَنَازِلًا یعنی جامه را بیک دینار بخرد و کمتر .
و غیر از این موارد بعضی اوقات عامل حذف میشود سماعاً و قاعده ندارد مثل :

تعد و حال

۳۶- گاهی حال مُتَعَد میشود و صاحبش یکی بیش نیست مثل این آیه :

قَرَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا که در اینجا غضبان و اسفا هر دو حالند برای موسی .

هرگاه حال و صاحبش هر دو مُتَعَد باشند هرگاه لفظ و معنی حال یکی باشد لازمست حال را تثنیه یا جمع بیاوریم مثل این آیه وَ تَحَرَّكُمُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ذَاتَيْنِ اگر حال مُتَعَد باشد و لفظ و معنای آن هم مختلف باشد بالفاظ مُتَخِلَف ادا میشود و حرف عطف نیخواهد مثل لَقَبْتُ خَالِدًا مُصْعِدًا مُنْخَدِرًا و در صورتیکه احتمال اشتباه برود لازمست حال اول برای صاحب دوم باشد و حال دوم برای صاحب اول چنانکه در مثالی که گفته شد مُصْعِدًا حال است برای خالد و مُنْخَدِرًا حالست برای ضمیر لَقَبْتُ ولی اگر ترس اشتباه نباشد تقدیم و تاخیرش جایز است مثل لَقَبْتُ هِنْدًا رَاكِبَةً مَاشِيًا که واضح است ذاکبَةً حال است برای هِنْد مَاشِيًا حال است برای ضمیر فاعل

حذف عامل حال

۳۷- اگر تثنیه معنوی یا لفظی در کار باشد حذف عامل حال جایز است مثل اینکه هرگاه کسی تهیه سفر می بیند یا و میگویند رَاشِدًا یعنی تَسَافِرُ رَاشِدًا

خَالِصِينَ لَهُ الدِّينَ . لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهَ آخَرَ فَتَقْعَدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا .
وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعَدَ مَلُومًا مَحْشُورًا . وَمَنْ قُلَّ مَظْلُومًا
فَقَدْ جَعَلْنَا لَوَلِيِّهِ سُلْطَانًا . اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي
غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ . وَرَأَيْنَهُمْ صُذُوقًا وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ .
خُسَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ .

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا لَقِيتُ أَحَدًا إِلَّا أَعَابَنِي عَلَى نَفْسِهِ .
لَا يَجْعَلَنَّ الْمَالَ كَيْبَكَ مُفْرَدًا وَتَعْنِي إِلَهَكَ فَاجْعَلَنَّ مَا تَكْسِبُ
بِمُزْجِ الْحِلْمِ بِالْعِلْمِ وَالْقَوْلِ بِالْعَمَلِ تَرَاهُ قَرِيبًا أَمَلَهُ فَلَيْلًا زَلَّ لَهُ ،
خَاسِعًا قَلْبُهُ ، فَايَعَهُ نَفْسُهُ ، مَنُزُورًا كَلَّهُ ، سَهْلًا أَمْرُهُ ،
حَرِيرًا دِينُهُ ، مَبْنَةً شَهْوَتُهُ ، مَكْطُومًا غَضَبُهُ . أَيْضًا :
أَرْسَلَهُ دَاعِيًا إِلَى الْحَيِّ وَشَاهِدًا عَلَى الْخَلْقِ قَبْلَ تِلْكَ رِسَالَتِ رَبِّهِ
غَيْرَ وَاوٍ وَلَا مُقْصِرٍ وَجَاهِدَ فِي اللَّهِ أَعْدَاءَهُ غَيْرَ وَاهِنٍ وَلَا مُعْذِرٍ .
قَالَ الشَّاعِرُ :

وَمَا ضَرَّنا أَنَا قَلِيلٌ وَجَارُنا

عَزِيزٌ وَجَارُ الْأَكْثَرِينَ ذَلِيلٌ

وَالشَّرُّ لَيْسَ بِسَبِيلِهِ الْمَطَرُ

الْخَيْرُ لَا يَأْتِيكَ مُصِلاً

هَبْنَا لَكَ كَهْ أَصْلَحَ مِنْ بُوْدِه اسْت : نَبَتْ لَكَ الْخَيْرَ هَبْنَا .

مترین ۷

اقسام حال را در جمله های زیر بیان کنید :

قَالَ تَعَالَى : إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا .
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا . إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ
نَذِيرًا . وَيَوْمَ نُسِفُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَتَرْنَا هُمْ
فَلَمْ نَعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا . وَإِذْ كُنْتُمْ لَمْ تَمُرُّوْنَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ . فَنَادُوا
مُصْبِحِينَ . وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ
حَيًّا . وَزَيَّنَهُ مَا يَقُولُ وَبَاتَيْنَا فَرْدًا . لَانْقَرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ
سُكَارَى . وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُفَالَى . وَكَلَّهْمُ
أَبَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا . ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ ابْتَغِ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ
حَنِيفًا . وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِنَا مُعْرِضُونَ .
وَخَلَقْنَا الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا . وَجَاؤَ آبَاؤُهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ . قَالَ
إِنِّي لَجَذْنِي أَنْ نَذْهَبُوا بِهِ وَآخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ
غَافِلُونَ . وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ . فَأَخَذْنَا هُمْ بِغُرَّتِهِ
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ . انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا . دَعُوا اللَّهَ

اِسْتَرَبْتُ عِشْرِينَ كِغَابًا و در تیره جمله ناصب آن مُسْتَرَبْتُ از فعل باشد
فعل مانند : طَابَ : در جمله طَابَ جَعْفَرُ عَلِيًّا . يَوْسُفُ طَيِّبٌ أَبُوهُ نَفْسًا .
اِسْمُ مُبْهَمٍ که تیره برای آن میآید پنج نوع است :

۱- مساحت مثل : لِي جَرِيْبٌ قُطْنًا .

۲- وزن مثل : عِنْدِي مَنَوَانٍ عَسَلًا

۳- کیل مثل : اَعْطِ الْفَقِيْرَ صَاعًا قَحْمًا .

۴- عدد مثل : اَعْطَيْتُ اَحَدَ عَشَرَ دِرْهَمًا .

۵- چیز که برای تیره مُسْرَعٌ باشد مثل : لَهُ خَاتَمٌ فِضَّةٌ يَا بَابُ سَاجَا
يَا تَوْبُ خَرًّا .

تیمیز ذات ممکن است منصوب باشد مثل مثالی که زدیم و ممکن است بواسطه
مِنْ یا بواسطه اضافه مجرور شود مثل : عِنْدِي دُطْلٌ مِنْ زَيْتٍ و میتوان
گفت : عِنْدِي دُطْلٌ زَيْتٍ (باستانی اعداد از اَحَدَ عَشَرَ تا تِسْعَةَ تِسْعِيْنَ
که بعد خواهیم گفت و باید در اینجا تیره منصوب باشد)

تیمیز نسبت آنستکه مُفْتَرَجٌ جمله باشد مثل : حَسَنٌ عَلِيُّ خُلَفَا . وَ
مَلَأَ اللهُ فَلْبَكَ سُرُوْرًا .

اسمی که بعد از کلمه تعجب یا بعد از اسم تفصیل بیاید از نوع تیمیز نسبت است مثل :

قَالَ الْمُنْتَنَى :

وَبُرْهَبُ نَابِ اللَّيْثِ وَاللَّيْثُ وَحَدُّ

فَكَيْفَ إِذَا كَانَ اللَّيْثُ لَهُ صَحْبًا

مَنْبِتًا لِأَهْلِ الثَّغَرِ رَأَيْتَ فِيهِمْ

كَأَنَّكَ وَحَدَّكَ وَحَدَّهُ

وَأَنَّكَ حِزْبُ اللَّهِ صِرْتَ لَهُمْ حِزْبًا

وَدَانَ الْبَرِيَّةِ بَابِ وَأَب

قَالَ الْحَكَمَاءُ :

مَنْ آدَبَ وَلَدٌ صَغِيرًا سَرَّاهُ كَبِيرًا . لِمَنْ دُمُوتِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ

صِدْقٌ وَدَّي .

تمیز

۳۸- تمیز اسم نکره است که اسم مبهم را روشن میکند مثل :

اشْتَرَيْتُ عِشْرِينَ كِتَابًا که کتاب روشن کرده است معنی عِشْرِينَ را و یا نسبت

مُبْهَمِ را روشن میکند مثل طَابَ جَعْفَرُ عَلَمًا که در اینجا عَلَمًا روشن میکند

نسبت خوبی را که به جعفر داده شده است .

۳۹- تمیز دو قسم است : تمیز ذات که تمیز مفرد بهم میگویند و تمیز نسبت

که تمیز جمله نیز مینامند .

و تمیز مفرد عامل نصب همان اسم مبهم است مانند عِشْرِينَ در جمله :

حکم تمیز عدد صریح

۴۲ - تمیز عدد صریح از سه تاده باید جمع و مجرور باشد مثل خَمْسَةُ رِجَالٍ و سَبْعُ نِسْوَةٍ فقط مِائَةٌ اگر تمیز واقع شود مفرد و مجرور باید باشد مثل : خَمْسَ مِائَةٍ .

از یازده تا نود و نه تمیز عدد باید مفرد و منصوب باشد مثل : رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ جَلًّا يَعْشُرُ بَنَ رَجُلًا يَأْتِ عَاوِلَ عَيْنِ امْرَأَةٍ تَمِيزُ مَاءَ وَالْفِ مُفْرَدٌ و مجرور باید باشد مثل : مِائَةُ رَجُلٍ أَلْفِ امْرَأَةٍ .

حکم تمیز کم

۴۳ - کم دو نوعست : استفهامیه و خبریه .

کم استفهامیه آنست که عدد مبهمی داریم و میخواهیم معین کنیم مثل : كَمْ كَتَبَ بَاعِنْدَكَ و تمیز آن مفرد و منصوبست چنانکه دیدید و حذف آن تمیز خارجست مثل : كَمْ مَالِكَ که اصلش این بوده است كَمْ دِينَارًا مَالِكَ .

کم خبریه اخبار است به بسیار بودن چیزی که عددش کمیّت مبهمی است مثل : كَمْ عَجَبًا اشْرَبْتُ یعنی چقدر بنده با حسنه دیدم و در این قسم کم تمیزش اِيتُونَ حذف کرد اگر دلیلی بر آن باشد مثل : كَمْ نَدِمْتُ که اصلش این بوده است : كَمْ مَرَّةٍ نَدِمْتُ و تمیز این كَمْ یا جمع و مجرور است مثل مثالی که گفته شد

اَكْرَمَ بَعَلِّي رَجُلًا یعنی چقدر گرامی است علی از حیث مردی یا ما اتَّبَعَهُ رَجُلًا یعنی چه مرد شجاعی است و لِلّٰهِ دَرَّةٌ فَارِسًا یعنی خدا برکتش بدو چه سوار است و یا اَنْتَ اَعْلٰی مَنَزَلًا یعنی قدر و منزلت تو بالاتر است .

۴۰ - تمیز نسبت دو قسم است : محول و غیر محول . محول آنست که اصلاً فاعل یا مفعول یا مبتدا باشد و بعد تحویل شود به تمیز . تمیز محول اصلش یا فاعل است مثل طَابَ عَمْرُوهُ وَ نَفْسًا یعنی نفس عمر و خوبست ، یا مفعول است مثل این آیه وَ فَجَّرْنَا الْاَرْضَ عُيُونًا یعنی شکافتیم چشمه های زمین را ، یا مبتدا است مثل این آیه اَنَا اَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَاَعَزُّ نَفَرًا یعنی مال من از تو بیشتر است و کسان من از تو قوی تر .

تمیز محول نصبش واجبست و جرش جایز نیست برخلاف تمیز غیر محول که جرشم جایز است مثل : لِلّٰهِ دَرَّةٌ فَارِسًا که میتوان گفت : لِلّٰهِ دَرَّةٌ مِنْ فَارِسٍ . ۴۱ - حد و هم دو نوعست : صریح و غیر صریح .

حد و صریح آنست که مقدارش معلوم باشد مثل : خَمْسَةَ عَشَرَ يَاعِشِرِينَ و مانند آنها .

حد و غیر صریح آنست که مقدارش معلوم نباشد مثل : كَمَدٌ (چقدر) ، و كَأَنَّهُ (چقدر) ، و كَذَا (چنین) .

مترين ١

جسد نامى زير تپ ز را تعيين كنيد :

قَالَ تَعَالَى : فَلَيْتَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ الْأَخْسَبِينَ عَامًا . إِنَّ
هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَلِسْعُونَ نَجْعَةً وَلِي نَجْعَةٌ وَاحِدَةٌ . وَلَيْتَوَانِي
كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةِ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا . إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ
سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ . مُنْجَاءً بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَسْرٌ
أَمْثَالُهَا . وَسَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ . وَكَانَ
مِنْ نَبِيِّ فَاثِلٍ مَعَهُ رِيبُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ وَمَا ضَعُفُوا
وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ . كَمْ مِنْ فِيهِ فَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِيهِ
كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ . أَلَمْ يَرَوْا كَمَا أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ .
قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَفَى بِالْأَجَلِ حَارِسًا . الْمُؤْمِنُ يَسْرُهُ
فِي وَجْهِهِ وَخُرْنُهُ فِي فَلْيِهِ أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا وَأَذَلُ شَيْءٍ نَفْسًا . كَفَى
أَذًا بِالنَّفْسِكَ بِحُبِّكَ مَا كَرِهْتَ لِعَبْرِكَ . كَذَاكَ أَدَاً بِالنَّفْسِكَ
بِاجْتِنَابِ مَا تَكْرَهُهُ لِعَبْرِكَ . إِنْ أَخْسَرَ النَّاسُ صَفْقَةً وَأَخْبَبَهُمْ
سَعْيًا رَجُلٌ أَخْلَقَ يَدَهُ فِي طَلَبِ أَمَالِهِ وَلَمْ تَسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ عَلَى إِزَائِهِ
فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا بِحَسْرَتِهِ وَقَدِمَ عَلَى الْآخِرَةِ بِتَبَعَتِهِ .

و یا مفرد و مجرور است مثل کَذَّابٍ لِّی .

۴۴ - کَايَنْ مثل کم خبریه است جز اینکه تمیزش مفرد است و بواسطه من مجرور میشود مثل این آیه : وَ کَايَنْ مِنْ ذَايَنْ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ بِرِزْقِهَا وَ اِيَّاكُمْ .

۴۵ - کذا کنایه است از عدد و بهم مثل جائنی کذا و کذا رَجُلًا یعنی چقدر مرد پیش من آمدند و یا کنایه از جمله است مثل فُلْتُ کذا و کذا حَدِيثًا یعنی چقدر با حدیث کفتم . غالباً کذا تکرر میشود با حرف عطف و تمیزش مفرد و منصوب است .

۴۶ - اصل در تمیز اینست که اسم جامد باشد و نکره ولیکن اگر وصف باشد و بجای موصوف آمده باشد مشتق هم میشود مثل لِلَّهِ دَرَّةٌ فَارِسًا که اصلش لِلَّهِ دَرَّةٌ رَجُلًا فَارِسًا بوده است و مثل : مَا أَحْسَنَ عَالِمًا که اصلش مَا أَحْسَنَ رَجُلًا عَالِمًا بوده است .

کانهی تیسره معرفه هم میشود و آن در معنی نکره است مثل طِبْتَ النَّفْسَ که بمعنی طِبْتَ نَفْسًا میباشد و مثل این آیه : اِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ یعنی مَنْ سَفِهَ نَفْسًا .

کلمه الا خالدا را از این حکم مُسْتَنی نموده اند و گفته اند قوم برخاستند بجز خالده
 او برخاست هم چنین در این عبارت مَا قَامَ الْقَوْمُ إِلَّا خَالِدًا حکمی در باره قوم
 کرده اند که برخاستن است و از آن حکم خالدا بیرون کرده اند و گفته اند قوم
 برخاستند بجز خالده که او برخاست .

پس آنچه را که از حکم بیرون کرده میشود مُسْتَنی گویند و آنچه مُسْتَنی را از آن بیرون
 میکنند مُسْتَنی منه می نامند و کلماتیکه بواسطه آنها مُسْتَنی را از مُسْتَنی منه بیرون میکنند
 ادوات استثناء گویند و آن : إِلَّا، عَدَمًا، سِوَى، حَلًّا، عَدًّا، طَرَفًا، مَا عَدَّا،
 مَا خَلَّا، لَيْسَ، لَا يَكُونُ میباشد و در فارسی بجز، بجز و کمتر، جز اینکه و کمترین که
 گفته میشود .

۴۸ - مُسْتَنی ده نوعست : متصل و منقطع متصل آنست که مُسْتَنی از جنس
 مُسْتَنی منه باشد مثل همان مثال که گفته شد که خالدا از جنس قوم است .
 مُسْتَنی منقطع آنست که مُسْتَنی از جنس مُسْتَنی منه نباشد مثل : جَاءَ الْقَوْمُ
 إِلَّا حِمَارًا .

حکم مُسْتَنی بِالْإِلَّا

۴۹ - هرگاه استثناء بواسطه کلمه الا باشد سه حالت ممکن است پیش بیاید
 بعضی اوقات واجبست که مُسْتَنی منصوب باشد گاهی هم نصب جایز است

سُئِلَ بَعْضُ الْحُكَمَاءِ : أَيُّ الْأُمُورِ أَشَدُّ نَائِبِدًا لِلْعَقْلِ وَأَبْهَاشًا
إِضْرَارًا بِهِ . فَقَالَ : أَشَدُّهَا نَائِبِدًا لَهَا ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ : مُسَاوَةٌ
الْعُلَمَاءِ وَتَجَرِبَةُ الْأُمُورِ وَحُسْنُ الثَّبَتِ وَأَشَدُّهَا إِضْرَارًا بِهِ
ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ : الْإِسْبِدَادُ وَالْتِهَادُ وَالْعَجَلَةُ .

قَبْلَ لِرَجُلٍ : مَا أَكْثَرَ صَوَابِكُمْ قَالَ نَحْنُ أَلْفَ رَجُلٍ وَفِيْنَا حَازِمٌ وَاحِدٌ
فَنَحْنُ نَسِيرُهُ فَكَأَنَّا أَلْفَ حَازِمٍ . قَبْلَ لِأَبِي وَائِلٍ أَنْتُمْ أَكْبَرَانَتْ
إِمَّ الرَّبِيعِ بْنِ خُثَيْمٍ قَالَ : أَنَا أَكْبَرُ مِنْهُ سِنًا وَهُوَ أَكْبَرُ مِنِّْي عَقْلًا .
خَيْرُ الْأَخْوَانِ وَالْأَعْوَانِ أَقْلُهُمْ مُدَاهَنَةً وَخَيْرُ الْأَعْمَالِ
أَحْمَدُهَا عَاقِبَةٌ .

قَالَ السَّاعِدُ :

ثَلَاثُونَ عَامًا قَدْ تَوَلَّيْتُ كَانَهَا

حُلُومٌ نَقَصَتْ وَبُرُوقٌ خَوَاطِفُ

مُسْتَشْنَى

۴۷ - مُسْتَشْنَى آنست که بواسطه کلمه الا یا کی از نظایران از انرا حکمی

که قبل از آن کرده اند بیرون کنند مثل : قَامَ الْقَوْمُ الْأَخْلَادُ که در این جمله
حکمی در باره قوم کرده اند یعنی کُتِبَ اند قوم برخاستند پس از آن بواسطه

إِلَّا بِعِلِّيَّ كِه در اصل این طور بوده : مَا جَاءَ أَحَدًا إِلَّا عَلَىٰ . وَمَا رَأَيْتُ
أَحَدًا إِلَّا عَلَىٰ . وَمَا مَرَرْتُ بِأَحَدٍ إِلَّا بِعِلِّيَّ .

غیر موجب یا بعد از نفی است مثل : وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ یَا بَعْدَ اَنْتَ
مثل این آیه : وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ یعنی لَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ سُبْحًا
إِلَّا الْحَقَّ . وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالْبَيِّنَاتِ هِيَ أَحْسَنُ یعنی
لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ سِوَى الْبَيِّنَاتِ هِيَ أَحْسَنُ و یا بعد از استفهام
انکار می است مثل این آیه : قَهْلَ بَهْلَكِ إِلَّا الْيَوْمَ الْفَاسِفُونَ
یعنی لَا بَهْلَكُ أَحَدًا .

این قسم ششم است که مستثنی منه ذکر نشد و باشد استثناء مفرغ میگویند یعنی کلام
فایغ و خالی از ذکر مستثنی منه است .

حکم مستثنی به غیر و به سوی

۱- مستثنی به به سوی می تواند باشد به اسطره اینکه غیر و سوی به
آن نماند شده است مثل : جَاءَ الْيَوْمَ عَبْدُ جَلِيلٍ يَا حَمَاءَ الْيَوْمِ سِوَى
جَلِيلٍ . یعنی ای اعیان خودتان ، همه حال مثل اعراب مستثنی به
إِلَّا میباشد یعنی نه آمده میشود : جَاءَ الْيَوْمَ عَبْدُ جَلِيلٍ (بمنصب غیر) و
مَا جَاءَ أَحَدٌ عِندَ جَلِيلٍ (بمنصب غیر یا رفع آن) و مَا جَاءَ عَبْدٌ عِندَ جَلِيلٍ

و بهم بدل واقع شدن و گاه هست که واجب میشو و بمقتضای عوامل قبل عمل شود
موارد نصب مستثنی

۵. - مستثنی بالا در سه موقع نصبش واجب است : ۱- وقتی که در کلام

تامم موجب واقع باشد یعنی مستثنی منه مذکور باشد و منفی بهم نباشد مثل این آیه :
فَسِرْبُوا مِنْهُ الْأَقْلِلَ وَشَلْ : أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ الْأَخْلِلًا .

۲- وقتی که پستنی بر مستثنی منه مقدم باشد مثل : مَا جَاءَ الْأَخْلِلَ أَحَدٌ
یعنی سیکس نیامد بجز از خاله . و مثل این شعر :

وَمَا لِي إِلَّا أَلْ أَحَدَ شَيْعَةٍ . وَمَا لِي إِلَّا الْمَذْهَبَ الْحَقَّ مَذْهَبُ

۳- وقتی که مستثنی منقطع باشد مثل : حَاءَ الْقَوْمِ الْأَمْوَائِبَهُمْ

گاه بی اوقات بر دو وجه جایز است یعنی بهم بدل واقع شدن و بهم نصب و
آن وقتیست که پستنی ، کلامی باشد تامم و منفی و پستنی منه بر آن تمام باشد
مثل این آیه : مَا فَعَلُوا إِلَّا الْقَلِيلَ مِنْهُمْ كَمَا مِثْرَانُ كُفْتُ : الْأَقْلِلَ مِنْهُمْ
و همچنین وَلَا يَلْقَيْتُ مِنْكُمْ أَحَدًا إِلَّا أَمْرًا كَ . یعنی سیکس از شما توجه کند مگر
زن تو و همچنین : مَا جَاءَ أَحَدًا إِلَّا عَلِيٌّ وَمِثْرَانُ كُفْتُ الْأَعْلِيَّ

۵۱- مستثنی بحسب عوامل قبل از خودش معرب میشود بر گاه در کلام غیر تامم
غیر موجب باشد مثل مَا جَاءَ إِلَّا عَلِيٌّ وَمَا رَأَيْتُ إِلَّا عَلِيًّا و مَا مَرَدْتُ

إِلَّا الْبَلَاغَ . مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا . وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ
لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ . إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ . وَلَا تَسْفَحُونَ إِلَّا
لِمَنْ أَرْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُسْفِقُونَ . إِنْ يَقُولُوا إِلَّا كَذِبًا
وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ . قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ .
وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً . فَمَا ذَا عِدَا الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ
وَلَا نَزِدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا . مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَبْلَ لِلرُّسُلِ مِنْ
قَبْلِكَ . لَا حَسْبُكَ ذُرِّيَّتُهُ إِلَّا قَلِيلًا . وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا
الْبَلَاغُ الْمُبِينُ . إِنْ عِبَادِي لَنُرْكَ عَلَىٰ نَهُم سُلْطَانُ إِلَّا مَنِيعًا
مِّنَ الْغَاوِينَ . فِعِزَّتِكَ لَا غُوبَتَهُمْ أَجْعِبِينَ الْأَعْبَادَ مِنْهُمْ
الْمُخْلِصِينَ . وَلَا يَحْشُونَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ . فَيَجِدُ الْمَلَائِكَةَ كُلَّهُم
أَجْعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ ابْنِ وَاسْتَكْبَرَ . أَخْبَرَ اللَّهَ نَدْعُونَ . مَا يَسْطُرُونَ
إِلَّا صِحْهَةً وَاحِدَةً نَّأْخُذُهُمْ وَهُمْ مُنْجَحِمُونَ .
قَالَ السَّاعِرُ :

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ

وَكُلُّ نَعِيمٍ لِّمَحَالَةٍ زَائِلٌ

لَا أَشْتَمِي بِأَقْوَمِ الْأَكَارِهَا بَابُ الْأَمِيرِ وَلَا دِفَاعِ الْحَاجِبِ

(برفع غیر) مَا رَأَتْ غَيْرَ خَالِدٍ (نصب غیر) مَا مَرَزْتُ يَغِيْرَ خَالِدٍ
(بجر غیر) وَتَحْمِيْنٍ اسْتِ اعراب سَوِي .

۵۳ - مُسْتَنِي بِ لَيْسَ . وَلَا يَكُوْنُ نَصْبٌ وَاجِبٌ اسْتِ چُوْنِ خَبَرِ
آنها اسْتِ مَثَلًا وَرَجُلُهُ جَاءَ الْقَوْمُ لَيْسَ عَلَيَّا يَأْتِي الْقَوْمُ لَا يَكُوْنُ عَلَيَّا
یعنی لَيْسَ الْجَائِي عَلَيَّا وَلَا يَكُوْنُ الْجَائِي عَلَيَّا بنا براین اسم لیس و
لا یکن ضمیر مستمری اسْتِ که راجع اسْتِ باسم فاعل مفعول از کلام
سابق و عَلَيَّا خبر اسْتِ .

مُسْتَنِي بِنَجَلًا و عِدَا و حَاشَا یا مَجْرُور اسْتِ بنا براینکه آنها از حروف جازیه
باشند و یا منصوب اسْتِ بملحظه اینکه آنها افعالند و فاعلشان ضمیر مستمر
اسْتِ چنانکه در لیس و لا یکن و ذلک و غیره .

۵۴ - مُسْتَنِي بِ مَا عَلَمًا . مَا عَلَمٌ مَفْعٌ وَاسْتِ بنا براینکه مفعول اسْتِ
و فاعل آنها ضمیر مستمری اسْتِ که باسم فاعل مفعول سابق است
هر بن ۱

در مثالهای زیر اقسام مستثنی را تمیز و ببید :

كُلُّ شَيْءٍ هَٰذَا لِأَوْجَهٍ . مَا أَهْمُهُ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا ابْتِغَاءُ
الْخَيْرِ . وَمَنْ يَقْضَ مِنْ رَحْمَةٍ رَبِّهِ إِلَّا الشَّالُوْنَ . فَهَلْ عَلَى الرَّسْلِ

و نون است .

۵۷ - منادی اگر مضاف یا شبیه مضاف باشد یعنی چیزی بآن متصل باشد و متمم معنی آن گردد و یا کمره غیر مقصوده باشد لفظاً منصوب میشود مثل :
 يَا عَبْدَ اللَّهِ (که عبد مضاف است به الله) ، وَاَحَنَّا وَجْهَهُ که حنا شبه مضاف است چون وَجْهَهُ فاعل و متمم آنست و يَا رَجُلًا خُذْ بَدِي (که رجلاً مکره است و شخص معین مقصود نیست) و همچنین در این شعر :
 فَمَا زَاكِيًا اِمَّا عَرَضَتْ قَبْلَ عَيْنٍ نَدَامَايَ مِنْ مَخْرَانِ اَنْ لَا نَلْقِيَا
 یعنی ای سیکه سواری اگر رسیدی بکله و مدینه بهم نشینان من که از بخران هستند برسان که ملاقات نخواهد بود ، و اینجا زَاكِيًا مکره است و شخص معین مقصود گوینده نموده است .

۵۸ - حرف نَدَا با الف و لام تعریف جمع نمیشود و نمیتوان گفت :
 يَا اَلْجُلُوسُ بَرَكَاهُ اسْمُ مَعْرِفٍ بِالْف و لام را بنحوا ببنند منادی قرار میدهند اگر مذکر باشد آئی پیش از آن میاورند و اگر مؤنث باشد آیه میاورند و های تنبیه یا اسم اشاره یائی میافزایند مثلاً : يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدًا فَمَلَأْ بِهِ وَجْمِينَ : يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ، و همچنین يَا أَيُّ هَذَا الرَّجُلُ يَا أَيُّ هَذِهِ الْمَرْأَةُ

لَا يَكْشِفُ السَّمَاءَ إِلَّا ابْنُ حُرَّةٍ

بَرَى عَمْرَأَ الْمَوْتِ ثُمَّ نَزَّوْهَا

منادی

۵۵ - منادی اسپسی است که واقع میشود بعد از یکی از حروف

نما مثل یا عَبدَ اللَّهِ و یا یُوسُفُ که در فارسی میگوئیم ای عبدالله ، ای یوسف ، یا میگوئیم جانا یارا ، خدایا ، پسرا .

حروف نداشش است : آ . یا . آئی . آبا . هیا . وا .

آ و آئی برای منادی نزدیک است آبا و هیا برای منادی دور است یا هم برای نزدیک گفته میشود و بهم برای دور . و ا برای دینغ است مثل :

وَاحْضَرْنَا .

اعراب منادی

۵۶ - برگاه منادی مفرد باشد معرفه یا نکره مقصوده در آنصورت

بهمان وجهی که قبل از منادی شدن مرفوع بوده است مبنی بر رفع میشود ، چنانکه میگویند : یا زَیْدُ و یا رَجُلٌ که مرفوع بضمّه طایره اند و یا موسی که مرفوع بضمّه مقدر است و یا زَیْدَانِ و یا زَیْدَانِ که چون تثنیه اند الف و نون دارند و یا زَیْدُونِ یا مُسْلِمُونَ که جمع مذکر سالمند و رفعشان بواو

میاند، مثل: **يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ** ولیکن اقرار یا هم جایز است خواه ساکن خوانده شود و خواه مفتوح مثل: **يَا عِبَادِي لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ** و هم چنین: **يَا عِبَادِي الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ** میتوان کسره را بدل بفتح و یا را بدل بالف کرد مثل: **يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَّقْتُ بَيْنَ جَنبِ اللَّهِ . وَبِأَسْفَا عَلَىٰ يَوْسُفَ .**

اگر مُضَاف بیا پس می باشد که آخرش حرف عله است یا باید بجای خود بماند و مفتوح باشد مثل: **يَا مَنَآيَ . يَا مَوْلَايَ . يَا حَاجِيَّ .**
مُنَادَا می فرمهم

۱- هرگاه حرف آخر مُنَادَا می (نا) باشد میتوان آنرا در هر حال حذف کرد مثل: **يَا خَدِيجَ** بجای **يَا خَدِيجَه** هرگاه حرف آخر مُنَادَا می غیر از نا باشد حذف جایز است بشرط آنکه علم باشد و مُضَاف نباشد و از سه حرف بیشتر نباشد مثل: **يَا سَعْدَا** بجای **يَا سَعَادُ** ، **يَا حَارِ** بجای **يَا حَارِثُ** **يَا جَعْفَ** بجای **يَا جَعْفَرُ** این حذف آخر مُنَادَا می را ترجیح میگویند و آن برای تخفیف است .

مُنَادَا می مُسْتَغَاث

۲- **يَا مُسْتَغَاثُ** اینست که کسی را برای دفع بلا و مُصِيبَتی بیاری بطلبند

اما اگر منادی لفظ جلاله (الله) باشد جمع آن با یا جایز است و میگوید
یا الله و در این مورد بسیار میشود که حرف نذا حذف میکنند و در عوض می
مشد می یا خورش و میآورند یعنی بجای یا الله میگویند اللَّهُمَّ .
برگاه و منادی مضاف یا اسم علم یا آنها باشد بسیار میشود که حرف
نذا حذف میکرد و مثل این آیه : رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَرْكَتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ
بِجَمْعٍ : يَوْسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا هُمْ حَسِينٌ : سَفَرُكُمْ أَهْلًا الْفُلَانِ .
تابع منادی

۵۱ - اگر تابع منادی مبسوط باشد یعنی مضاف نباشد به تبع لفظ
منادی میتواند مرفوع شود و به تبع محاش میتواند منصوب شود و مثلاً بهم میگویند
گفت بازیدا الطَّيِّبُ و میتوان گفت : بازیدا الطَّيِّبَ گمراشته منادی
آئی باشد و آنصورت باید مرفوع گردد و منصوب مثل : یا أَهْلًا النَّاسُ
یا أَهْلًا النَّبِيُّ اَللَّهُ اَلرَّبَّاعُ منادی مبسوط مضاف باشد نصبش
واجب است مثل : اَلْعَلَى اَبَا الْحَسَنِ ، یا اَللَّهُ مَا لِكَ الْمَلِكِ .
۵۲ - منادی اگر معرب باشد تابعش هم معرب است و منصوب مثل :
یا عَبْدَ اللَّهِ اَلْكَرِيمَ اگر منادی مضاف بیار متکلم باشد برگاه و اسمی باشد
که حرف آخرش صحیح است غالباً یا متکلم حذف و کسر و ایلیم پیش از آن بود باقی

در فارسی مُنادای مُستغاث با مُنادای عادی تفاوت ندارد و بیشتر از آئینک آواز معلوم میشود .

مُنادای مندوب

۴- مُنادای مندوب چیز نیست که برای آن دروغ بخورند یا از آن درو بکشند مثل : **وَاسْتِذَاهُ . وَاکْبِذَاهُ . وَاعْلَاهُ . وَالمَحْمَدَاهُ** در مُنادای مندوب از ادوات مذاقظ **اوا** ، استعمال میشود و گاهی یا بهم میآورند در صورتیکه اشتباهی رخ ندید .

۵- مُنادای مندوب سه حالت دارد :

- ۱- آخرش الف زائده باشد مثل : **وَاعِلِيَّاهُ . وَاحْسَا .**
- ۲- آخرش الف زائده و **(هَاءٍ سَكَنٌ)** باشد مثل : **وَاعِلِيَّاهُ وَاحْسَنَاهُ .**

۳- بحال خود باقی ماند مثل : **وَاعِلِيَّاهُ . وَاحْسَنُ** در فارسی ادوات مُنادای مندوب وای است و داد و دهنه یاد و فغان و امان .

مُترین ۱-

در جمله های زیر اقسام مُنادای و مندوب و مُستغاث و مرخم را بیان کنید :

مثل: **يَا لِّلّٰهِ لِّلْظَلُوْمِ** یعنی ای خدا بفریاد مظلوم برس، کسی که از او یاری
جسته میشود مُسْتَغَاثٌ گفته میشود و کسی که برای او یاری میطلبند مُسْتَغَاثٌ له
نامیده میشود در استغاثه از حروف نذات **هـ** یا را بکار می برند و حذفش جایز
نیست .

همچنین مُسْتَغَاثٌ را نباید حذف کرد اما مُسْتَغَاثٌ له را میتوان حذف نمود مثلاً
در مثال فوق **يَا لِّلّٰهِ** میتوان گفت **لِّلْظَلُوْمِ** را میتوان حذف نمود .
۳-۶- مُسْتَغَاثٌ سه حالت دارد :

۱- لام مفتوح بر سرش باشد و مجرور شود مثل این شعر :

يَا لَقَوْمِيْ وَ يَا لَامِثَالِ قَوْمِيْ **لَا اَنَاسٌ عُوْثُهُمْ فِيْ اَزْدٍ بَادٍ**

۲- آخرش الف زایده باشد مثل : **يَا قَوْمَا** .

۳- بحال خودش باقی بماند مثل این شعر :

اَلَا يَا قَوْمٌ لِّلْعَجَبِ الْعَجِبِ **وَلِلْعَفَلَاتِ تَعْرِضُ لِّلْاَبِ**

اما مُسْتَغَاثٌ له لازمست که لام مکسور بر سرش باشد و مجرور شود مثل :

يَا لِّلّٰهِ لِّلْظَلُوْمِ و **يَا لَزَيْدٍ لِّعَمْرٍو** .

سأوی ممکن است برای تعجب باشد مثل اینکه کسی آب فراوان به بیند و بگوید

يَا لِكُلِّ شَيْءٍ سَأَوِيْ تعجب در همه احکامش مانند منادای مُسْتَغَاثٌ است

بِأَفْطَرِ الْخَلْقِ الْبَدِيعِ وَكَافِلًا رِزْقَ الْجَمِيعِ سَحَابُ جُودِكَ مُعَاذِلًا
يَا غَامِرَ الْخَرَابِ لَدَّهُ مُجَنِّدًا يَا إِلَهَ هَلْ لِحَرَابِ الدَّهْرِ عُمَرَانُ
يَا خَادِمَ الْجِسْمِ كَمْ تَسْعَى لِحِذْمَتِهِ أَنْتَ لِبُ الرِّيحِ مِثْلَافِهِ خُسْرَانُ
يَا أَبْهَى الْعَالَمِ الْمَرْضِيُّ سِبْرُهُ

أَبْشِرْ فَإِنَّ لِعَبْرِ الْمَاءِ رُبَانُ

وَبَا أَخَا الْجَهْلِ لَوْ أَصَحَّتْ فِي الْحُجْجِ

فَأَنْتَ مَا بَيْنَهَا لِأَشَكَّ ظَمَانُ

أَبْهَى السَّائِلِ عَمَّا فَدَى هَلْ جَدُّهُ مِثْلُ مَلْبُوسِ حَلَقِ
فَبَا أَخَا الْحَوَانِ قَدْ أَدْبَرَ الصَّبَا وَنَادَيْتَ مِنْ سِنِّ الْكُهُولِ هَانِفِ
وَكَبِدًا قَدْ نَقَطَتْ كِبَى فَدَحْرَقَهَا لَوَاعِجُ الْكَمَدِ
أَعْبَسَنِي حُودًا وَلَا أَحْمَدًا أَلَا تَنْكِبَانِ لِصَحِيحِ الثَّنَائِ
أَبَا شَجَرِ الْخَابُورِ مَا لَكَ مُورِفًا كَأَنَّكَ مَوْجِعٌ عَلَى أَيْ صَرْفِ
أَبْهَى الْإِنْسَانِ صَبْرًا إِنَّ بَعْدَ الْعُسْرِ بُسْرًا

إِسْرِبِ الصَّبْرَ وَإِنْ كَانَ مِنَ الصَّبْرِ أَمْرًا

صَاحِ شَيْرٍ وَلَا تَزَلْ ذَاكَ الرَّامِدِ

بَارَاكِبًا إِنَّمَا عَرَضَتْ قَبْلِنَا بَنِي نَفْعِيسَ قَوْلِ امْرِئٍ نَاخِلِ الصَّدْرِ

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْنَانِي سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ . وَ
يَا قَوْمِ آوُوا إِلَيَّ كِبَالًا وَالمِيزَانَ . قَالُوا يَا لَوُطِ إِنَّا نُرْسِلُ
رَبِّكَ . قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ . وَقَالَ
مُوسَى يَا قَوْمِ إزْكُنْكُمْ امْنُكُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ
مُسْلِمِينَ . قُلِ اللَّهُمَّ مَا لَكَ الْمَلِكِ . رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ
لِيَوْمٍ لَارَيْبَ فِيهِ . إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ
الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا سَامِعَ الدُّعَاءِ ، يَا رَافِعَ السَّمَاءِ ،
يَا دَائِمَ الْبَقَاءِ ، يَا وَاسِعَ الْعَطَاءِ ، يَا عَالِمَ الْغُيُوبِ وَبَاغَاغِرِ
الدُّنُوبِ ، يَا سَائِرَ الْغُيُوبِ وَبَاكَاشِفَ الْكُرُوبِ .
يُسَعَّرُ :

بِأَحَارِ هَذَانِ مَنْ مَتَّيَّرَنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُلًّا
أَبَا مَالِكٍ لَأَسْئَلِ النَّاسَ وَالنَّاسَ

يَكْفَيْكَ فَضْلَ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ أَوْسَعَ

إِلَهِي لَكَ الْحَمْدُ الَّذِي أَنْتَ أَهْلُهُ عَلَى عِمَمٍ مَا كُنْتُ قَطُّ لَهَا أَهْلًا
يَا دَهْرُ وَجْهَكَ قَدْ أَكْثَرْتَ فُجْعَانِي شَعَلْتَ أَبَاكَ دَهْرِي بِالْمُصِيبَاتِ

يَا أَيُّهَا الرَّكَّابُ الرُّجَى مَطْبَنَّهُ
 تَوَمَّى هُمْ قَتَلُوا أَمِيمَ أَخِي
 فَإِذَا رَمَيْتُ يُصِيبُنِي سَهْمِي
 أَلَا يَا نَحْلَةً مِنْ ذَاتِ عِرْقٍ
 عَلَنِكَ وَرَحِمَةُ اللَّهِ السَّلَامُ
 مَهْلًا بَنِي عَمَّنَا مَهْلًا مَوَالِينَا
 لَا تَسِينُوا بَنَانَنَا مَا كَانَ مَدْفُونًا
 تَمَّتْ لِي الْمَوْتُ الْمَجَلَّ خَالِدٍ
 وَلَا خَيْرَ فِي مَنْ لَبَسَ عِرْقَ حَاسِدِهِ
 أَبَا أَسَدٍ فِي جِسْمِهِ رُوحَ ضَعِيمٍ
 وَكَمْ أَسَدٍ أَرَا حُكَّانَ كِلَابٍ
 وَبَا أَخِذًا مِنْ دَفْئِهِ حَوْثَ نَفْسِهِ
 وَمِثْلَكَ يُعْطَى حَقُّهُ وَبُهَابُ
 فَبَا بَحْرَ الْبُحُورِ وَلَا أَوْزِي
 وَبَا مَلِكَ الْمُلُوكِ وَلَا أَحَاشِي
 مَثَلُ : لَوْلَاكَ يَا كُنِّي مَا أَكَلْتُ يَا فَمِي .

يَا مَلِكًا عَمَّ الْبَسِطَةُ ذِكْرُهُ بُرْجِي وَنُجْشِي عِنْدَهُ النَّقْعُ وَالضَّرُّ
يَا بَرَقَ إِنْ جِئْتَ الْغَيْرِي فَقُلْ لَهُ

أَنْتَ أَكْ تَعْلَمُ مَنْ يَارِضُكَ مُودَعُ

أَخَا لِدَانِ الْجُودِ بُعْجِي لِأَهْلِهِ جَمَالًا وَلَا تُنْفِي الْكُوزَ عَلَى الْكَدِّ

يَا عَاذِلِي لَا تُرِدْنَ مَلَامِي إِنْ الْعَوَاذِلَ لَسَنَ لِي بِأَمِيرِ

يَا عَجَبًا لِهَذِهِ الْفَلَيْقَةِ مَلُ تَعْدِلِينَ الْفُؤَادَ الرَّبِيقَةَ

يَا مَرْوَانِ مِطِئِي بِجُوسَةٍ رَجُوءِ الْحِجَاءِ وَرَيْثِهَا الرِّبَاسِ

يَا مَنْ يُعَزُّ عَلَيْنَا أَنْ نُفَارِقَهُمْ وَجِدَانَا كُلَّ شَيْءٍ بَعْدَهُمْ عَدَمُ

يَا وَاشِبَاحَ حَسَنَاتِنَا إِسَاءَتُهُ بَنِي حِذَارِكَ إِنْسَانِي مِنَ الْغَرِّ

يَا بَرِيدًا لِأَمَلٍ نِيلَ عِزِّ وَغِنَى بَعْدَ مَا قَدِّ وَهَوَانِ

مَدْعُونَ عَنَرُوا الرِّمَاحَ كَأَنَّهَا

أَشْطَانُ يُمِرُّ فِي لَبَانِ الْأَدَمِ

يَا أَخِي الْحَامِلِ ضَبْحِي دُونَ إِخْوَانِي وَقَوْمِي

إِنْ يَكُنْ سَاءَ لَكَ أَمْسِي فَلَقَدْ سَرَّكَ بَوْمِي

فَبِالْزَامِ رَسْخُؤِي مُقَدِّمًا إِلَى الْمَوْتِ خَوَاضًا إِلَى الْكَلْبَاءِ

رُوَيْدَ بَنِي شَيْبَانَ بَعْضَ وَعِيدِكُمْ نُلَاقُوا غَدًا خَلِيًّا عَلَى سَفَوَانِ

و در این آیه : فَاعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، و همچنین إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَرَأَاهُ قَرِيبًا که (ه) ، يَرَوْنَهُ و رَأَاهُ مفعول اول است و بعداً و قَرِيبًا مفعول دوم .

۸ء - بشت فعل است از افعال قلوب که افاده ظن میکنند جَلَّ حَالُ عَدَّةٍ (یعنی گمان کرد) هَتَّ (یعنی فرض کن) رَعِمَ ظَنَّنَ حَسِبَ وَ خَالَ (یعنی پنداشت) مَثَلًا وَ جَعَلُوا إِلَٰهًا لَّكَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ أَنَا أَنَا در این آیه : الْمَلَائِكَةُ مفعول اول است و أَنَا أَنَا مفعول دوم و در این مصرع : قَدْ كُنْتُ أَجْوَدًا عَسِرَ أَخَافُهُ أَبَاعِمُ و مفعول اول است و أَخَا مصرع ثِقَةٍ مفعول دوم . همچنین در این مصرع :

فَلَا تَعْدُدِ الْمَوْلَى شَرِيكَكَ فِي الْعِثْرِ مولا مفعول اول و شریک مفعول دوم است
و همچنین در این شعر :

مَقَلْتُ آخِرَ بَنِي أَبِي خَالِدٍ وَالْأَهْبَنِي أَمْرًا هَالِكًا

یا مُتَكَلِّمُ مفعول اول است و امر مفعول دوم . هم چنین در این آیه : دَعَمَ الَّذِينَ يَكْفُرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا أَنْ مَضَى أَنْ است و او با اسم و خبرش در محل مفعول اول و دوم است برای دَعَمَ هم چنین : يَبْذُلُونَ لَهُمُ مَلَاقُوا رَبَّهُمْ و همچنین أَحَبُّ الْإِنْسَانِ أَنْ تُبْرَكَ سُدَى و همچنین این مصرع :

افعال قلوب

ءء - سه قسم فعل هست که بر بیش از یک مفعول متعدي میشوند :
 یک قسم اینست که دو مفعول دارد منصوب که اصلشان مبتدا و خبر بوده است
 یک قسم اینکه دو مفعول دارد منصوب اما اصلشان مبتدا و خبر نیست .
 یک قسم اینست که سه مفعول دارد منصوب . - ١ -

ء٧ - افعال قلوب افعالی هستند که بعد از گرفتن فاعل بر سه مبتدا و خبر
 در میانند و آن هر دو را منصوب میسازند و آنهم بر دو قسم است : شش
 فعل است از آنها که افاده یقین میکنند وَحَدَّ الْفَى تَعَلَّمَ دَرَى عِلْمَ رَاى
 مَثَلًا اَنَا وَحَدَّنَا هُ صَايِرًا در این آیه (٥) مفعول اول است برای

وَحَدَّنَا هُ صَايِرًا مفعول دوم آنست . هم چنین : اَتَمُّ الْفَوَا اَنَا اَتَمُّ
 ضَالِّينَ یعنی ایشان پدران خویش را همراه دانستند در اینجا اَبَا اَتَمُّ
 مفعول اول است و ضَالِّينَ مفعول دوم و همچنین در این مصرع : تَعَلَّمَ
 شِفَاءَ النَّفْسِ قَهْرَعْدَوْهَا که تَعَلَّمَ معنی بدان است و شِفَاءَ النَّفْسِ
 مفعول اول است ، قَهْرَعْدَوْهَا مفعول دوم و همچنین دُرَيْبُ الْوَفَى
 اَلْهَدَى بَاعُورًا وَغَابِطًا در اینجا دُرَيْبُ که فعل مجهول است ضمیر نا که مایب
 فاعل شده و مرفوع است مفعول اول و الْوَفَى مفعول دوم میباشد .

۱- هرگاه بعد از هر دو مفعول یا میان دو مفعول واقع شوند عمل آنها الفاعل میشود و یعنی لفظاً و محلاً باطل میشود مثل: خَالِدٌ كَرِهْتُ عَلَيَّ وَ خَالِدٌ عَلَيَّ كَرِهْتُ .

۲- هرگاه واقع شوند قبل از چیزیکه باید در صدر کلام باشد تعلیق میشوند یعنی عمل آنها لفظاً باطل میشود اما محلاً باطل نمیکرد. لازم الصدر مثل ما، لا، اِنْ نافية لامِ ابتدا لامِ قسم و ادوات استفهام مثل این آیه: لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ و مثل این عبارت: عَلِمْتُ وَاللَّهِ لَا زَيْدٌ فِي الدَّارِ وَلَا عَمْرُو و مثل این آیه: وَلَقَدْ عَلِمُوا الْمِنَ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَائٍ و بحسین: وَإِنْ أَدْرَى أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تُوعَدُونَ لِنَعْلَمَ أَى الْحَزَنِ أَحْصَى .

۳- هرگاه متدینه در کار باشد حذف هر دو مفعول جایز است مثلاً: اِنَّ شُرَكَائِيَ الَّذِيْنَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ یعنی تَزْعُمُوهُمْ شُرَكَائِيَ که هر دو مفعول حذف شده است .

- ۲ -

۷۱- افها لیکه دو مفعول میگیرند و با آنها نصب میدهند و اصل آنها مبتدا و خبر نیست بسیارند و بشماره در نمیآیند، از جمله آنها کسا و ذوق

بِحَالِ الْفِرَارِ بِإِخِي الْأَجَلِ یعنی گمان میکنید که فرار مکن رادو میکنید
 ۶۹ - باین افعال ملحق میتوان کرد افعال دیگر را که مانند آنها عمل میکنند
 و چون دلالت بر تغییر حالت دارند آنها را افعال تَصَبُّر می گویند
 از اینقرار : جَعَلَ ، رَدَّ ، تَرَكَ ، اتَّخَذَ ، تَخَذَ ،
 صَيَّرَ ، وَهَبَ ، مثلاً : وَدَّ الَّذِينَ
 كَفَرُوا الْوَيْرِدُ وَنَكَمُ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِكُمْ كُفْرًا ، وَتَرَكْنَا
 بَعْضَهُمْ مَمْجُوجٌ فِي بَعْضٍ ، میگویند : وَهَبَ اللَّهُ فِذَاكَ یعنی بگردانید
 مرا خدا فدای تو .

همه این افعال گاهی بمعانی غیر از معانی علم و گمان استعمال میشوند
 و در اینصورت مثل افعال دیگر یک مفعول میگیرند و آنرا منصوب
 می کنند مثلاً : عَلِمْتُ بمعنی شناختم و رَأَيْتُ بمعنی دیدم ،
 وَجَدْتُ بمعنی یافتم ، ظَنَنْتُ بمعنی گمان کردم . همه افعال قلوب
 کاملاً صرف میشوند و همه مشتقاتشان بهم مثل ماضی عمل میکنند بجز
 هَبَ و تَعَلَّمَ که فقط بصیغه امر بکار میروند و وَهَبَ که فقط بصیغه
 ماضی استعمال میشود .

۷۰ - افعال قلوب خواصی دارند از اینقرار :

خَبَرَ، أَخْبَرَ، نَبَأَ، أَنْبَأَ، مَثَلًا: بُرِّهَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ در این آیه بُرّی فعل است و الله فاعل آنست و هُم مفعول اول است و أَعْمَالَهُمْ مفعول دوم است و حَسَرَاتٍ مفعول سوم است. همچنین اِذْ بُرِّهَ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ فَلَبِلَا کاف مفعول اول است، هُم مفعول دوم است و فَلَبِلَا مفعول سوم، هم چنین: وَلَوْ أَرَبَكُمُ كَثِيرًا فَفَسَلْتُمْ در این افعال مفعول اول مثل مفعول باب افعال است که اسم مفرد است و مفعول دوم و سوم مثل دو مفعول عَلِمْتُ میباشد و همان احکام که گفتیم در آنها جاری است.

تمرین !!

در جمله های زیر افعال قلوب و افعال دو مفعولی و سه مفعولی را بیان کنید:

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ . أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ . يَوْمَ يَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَاعْمَلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا أَوْ لَدِرٍ مَا حَسَابُهُ . تُؤْتِي الْمَلِكَ مَنَاشَأُ . وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ . وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا . وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ . فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا . الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ . وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ

وَأَعْطَىٰ، وَآتَى، أَطْعَمَ، زَادَ، وَعَدَ میاشند چنانکه گفته میشود :
 كَسَوْتُ زَيْدًا ثَوْبًا، وَزَعَمَ اللَّهُ وَلَدًا، إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ، وَنُطْعِمُونَ
 الطَّامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِنًا وَيَتِيمًا وَآسِيرًا، وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً
 مِنْهُ وَفَضْلًا، وَإِذْ أَنْبَأْتُ عَلَيْهِمَ آيَاتَهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا
 وَإِنْ أَنْتُمْ إِحْدَيْهِنَّ فِطْرًا .

و مانند آنها در این موارد که دو مفعول هست اصل اینست که آنکه در معنی
 فاعل است مُقَدَّم باشد مثلاً در جمله : أَعْطَيْتُ خَالِدًا دِرْهَمًا خَالِدَ در
 معنی فاعل است زیرا که او گیرنده است و در هم چیز نیست که او میگیرد .
 و هرگاه آن افعال فعل مجهول شدند بهتر آنست که مفعولی را که در معنی
 فاعل است نایب فاعل قرار دهند و مفعول دوم را منصوب سازند
 که در واقع مفعول به است مثلاً : أَعْطَىٰ خَالِدٌ دِرْهَمًا .

گاهی هم امر معکوس میشود و مفعول دوم نایب فاعل و مرفوع میشود
 و مفعول اولی منصوب می گردد و میگویند : أَعْطَىٰ زَيْدًا دِرْهَمًا و این
 در صورتی است که اشتباهی رخ ندهد .

۷۲- افعالیکه بسمه مفعول متعدی میشوند هفت فعلند آری، اَعْلَمَ، حَدَّثَ،

وَالْأَرْضُ تَعْلَمُ أَنَا خَيْرُ سَائِكِنِهَا
 كَمَا بِهِ شَهِدُ الْبَطْحَاءِ وَالْمَدُنُ
 وَإِذَا طَلِبْتُ الْعِلْمَ فَأَعْلَمَ أَنََّّهُ
 حِمْلٌ فَتَنْظُرُ أَيَّ حِمْلٍ تَحْمِلُ
 أَرَى الْحِلْمَ فِي بَعْضِ الْمَوَاطِنِ ذَلِكَ
 وَفِي بَعْضِهَا عَجْزٌ إِذَا لَمْ يُكْرَبْ عِزُّ
 أَرَى النَّاسَ خُلَانِ الْجَوَادِ وَلَا أَرَى
 يُجِبُّ لَهُ فِي الْعَالَمِينَ خَلِيلُ
 لَفَدْ عِلْمَ الْقَبَائِلِ أَنَّ قَوْمَ
 ذَوُ وَاجِدٍ إِذَا لَيْسَ الْحَدِيدُ
 فَمَا زَالَ بِإِكْرَامِهِمْ وَاقِفَاءُ هُمْ
 وَالطَّافُهُمْ حَتَّى حَسِبْتُهُمْ أَهْلِي
 تَعْلَمُ أَنَّ خَيْرَ النَّاسِ مَيْتٌ
 عَلَى جَنْبِ الْهَبَاءَةِ لَا يَرِيهِمْ
 يُنَبِّئُ أَنَّ النَّارَ بَعْدَكَ أَوْفَدَتْ
 وَاسْتَبَتْ بَعْدَكَ بِالْكَلْبِ الْجَلِيسُ

كَبِيرَةٌ . وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَمِْدًا وَهِيَ تَمْرٌ مَرَّ السَّحَابِ
وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُجْسِنُونَ ضُعْفًا . وَإِذَا رَأَوْهُمْ حَبِيبُهُمْ لَوْلَاهُمْ مَنُوءُ
حَسِبْتُ النَّفَى وَالْجُودَ خَيْرَ مَجَارَةٍ

رَبَّاحًا إِذَا مَا الْمَرْءُ أَصْبَحَ ثَائِلًا

زَعَمَ الْفَرَزْدَقُ أَنَّهُ سَقَطَ مِرْبَعًا

أَبَشِرْ بِطُولِ سَلَامَةٍ بِأَمِيرٍ

وَيَجَلْدِي لِلشَّامِيِّينَ أَرْبَعَهُ

أَيُّ لِرَبِّ الدَّهْرِ لَا انْضَعَفَ

هَبِ الدُّنْيَا نَقَادَ الْبَكَ عَفْوًا

أَلَيْسَ مَصِيرُ ذَلِكَ لِلزَّوَالِ

يَا أَيُّ كِتَابٍ أَمْ بِآيَةٍ سُنَّةٍ

تَرَى حُبَّهُمْ غَارًا عَلَيَّ وَمَحَبَّ

أَيُّنْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَوْعَدَنِي

وَالْعَفْوُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ مَأْمُورٌ

فَدَبَعَلَمُ النَّاسِ أَنَا خَيْرُهُمْ نَسَبًا

وَمَنْ أَخَذَهُمْ بَيِّنًا إِذَا فُخِرُوا

پس فعل تعجب نه از اسپم ساخته میشود و نه از مثل : اَكْرَمَ و دَخَرَ
 که زاید بر ثلاثی هستند و نه از ضَرْبِ مثلاً که فعل مجهول است و نه از مثل :
 مَا عَاجَ بِالْذَّوَاءِ (یعنی فایده نبرد از درمان) بواسطه اینکه عَاجَ لازم
 نفی است و نه از مثل : صَادَ و كَانَ چون فعلشان ناقص است و نه از
 مثل نَعِمَ و يَسْ چون فعل جامدند و نه از مثل مَاتَ و فَيَّ که معنی آنها
 زیاده و نقصان نمی پذیرد و نه از مثل عَوِدَ و عَيَّ و عَرَجَ که دلالت بر
 عیب و نقص میکنند و نه از مثل : حَمَرَ و سَوَدَ که دلالت بر رنگ دارند .
 ۷۴ - اگر بخوانند از چیزیکه فاقد شرایط فوق است اظهار تعجب کنند
 کلماتی مانند أَشَدَّ أَهْوَى و أَصْعَفَ و أَفْلَ و أَكْثَرَ میآورند .

فعلی که از آن صیغه تعجب نمیتوان ساخت بعد از مَا أَشَدَّ و نظایر آن
 مصدرش منصوب میشود و بعد از افعال با بار زایده مجرور میگردد مثلاً
 میگویند : مَا أَشَدَّ اِكْرَامُهُ یا اِكْتِسَابُهُ یا حُرَّتُهُ یا عَرَجُهُ یا مِلْكُونُهُ
 اَسَدٌ یا اِكْتِسَابُهُ یا حُرَّتُهُ یا عَرَجُهُ .

آنچه از آن تعجب می کنند باید معرفه باشد یا کمره مختصه مثل :
 مَا أَحْسَنَ زَيْدًا و مَا أَسْعَدَ رَجُلًا نَفَى اللَّهِ و نمیتوان گفت مَا أَسْعَدَ رَجُلًا
 اَكْرَمَ رَجُلٍ .

وَحَدَّثْتُ قَوْمِي أَخَذَتْ الدَّهْرُ فِيمِمْ
وَعَهْدُهُمْ بِالْحَادِثَاتِ قَرِيبُ
نَبَتْ زُرْعَةً وَالتَّفَاهَةُ كَانِمَهَا
يَهْدِي إِلَى غَرَائِبِ الْأَشْعَارِ
فَعِلْ تَعَجَّبْ

۷۳- تعجب دو صیغه دارد: یکی مَا أَفْعَلْ و دیگری أَفْعَلْ بِهِ و این

بر دو جامه مذ و صرف میشوند مثل: مَا أَحْسَنَ خَالِدًا و أَحْسَنَ بِخَالِدٍ

یعنی خاله چقدر خوبست و در فارسی ما در این مقام میگوییم: به به از خاله

در جمله مَا أَحْسَنَ خَالِدًا ما بقیده است و جمله بعد خبر آنست و خاله منصوب

بجمله اینکه مفعول به أَحْسَنَ است و گاهی اوقات میان ما و فعل تعجب

كَانَ میآوردند و میگویند مَا كَانَ أَشَجَّعَ خَالِدًا .

در جمله أَحْسَنَ بِخَالِدٍ أَحْسَنَ فعل بصیغه امر است و با زاید است و خاله

فاعل است و محلاً مرفوع است اما بواسطه با لفظاً مجرور شده است

این بر دو صیغه تعجب از زبان چیزی ساخته میشود که فعل تفضیل از آن خسته

میشود یعنی از فعل ثلاثی معلوم، مثبت، تام متصرف که قابل کمی و زیادی

باشد و دلالت بر رنگ و عیب هم نهند .

ساخته است و بهم چنین ما اولاد یا ما اعطاه و لیکن اینها نادر است
و منحصراً سماع است و قاعده ندارد .

مترین ۱۲

در جمله های زیر افعال تعجب را تمیز دهید :

مَا أَحْسَنَ الدِّينَ وَالْدُنْيَا إِذَا جُئِمَا

وَأَقْبَحَ الْكُفْرَ وَالْإِفْلَاسَ بِالرَّجُلِ

فَمَا أَكْثَرَ الْأَصْحَابِ حِينَ تَعْدُهُمْ

وَلَكِنَّهُمْ فِي النَّاسِ قَلِيلٌ

مَا أَكْثَرَ النَّاسَ لَا بِلَ مَا أَفْلَهُمُ

اللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي لَأَقْلُ فَنَدَا

خَلِيلِي مَا أَحْرَى بِذِي اللَّيْلِ أَنْ يَرَى

صَبُورًا وَلَكِنْ لَا سَبِيلَ إِلَى صَبْرٍ

أَرَى أُمَّ عَمْرٍو دَمْعُهَا قَدْ تَحَدَّرَا

بُكَاءً عَلَى عَمْرٍو وَمَا كَانَ أَصْبَرَا

فَمَا أَقْبَحَ الْقَرْبَطِ فِي زَمَنِ الصَّبَا

فَكَخِفَ بِهِ وَالشَّيْبُ فِي الرَّأْسِ شَاعِلٌ

اگر آنچه از آن تعجب میکند بقرینه معلوم باشد حد فاش جایز است مثل این شعر امیرالمؤمنین علیه السلام .

جَزَى اللَّهُ عَنِّي وَالْجَزَاءُ بَفْضِهِ
رَبِيعَةَ خَبْرًا مَا عَفَّ وَاکْرَمًا

که اینجا متعجب منه خلاف شده یعنی ما عَفَّها واکرمها و هم چنین در این آیه : اَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ یعنی وَأَبْصِرْ بِهِمْ که بعد از أَبْصِرْ بِهِمْ محذوف است معمول فعل تعجب بر آن مُقَدِّم نمیشود مثلاً میگویند :

مَا خَالِدًا أَحْسَنَ يَا خَالِدُ احْسَنَ بِمَحْنٍ نَبَايِدَ مِثْلَانِ فَعَلَّ تَعَجَّبَ وَمَعْمُولُش
فَاصِلَةٌ بَاشَدَ جُزْ بَطْرَفٍ يَمْجُورٌ بِجُزْ مِثْلَانِ نَبَايِدَ كُفْتُ مَا أَحْسَنَ
بِعَبْدَ اللَّهِ خَالِدًا يَا أَحْسَنَ لَوْلَا جَلَّةُ خَالِدٍ وَلَكِنْ مِثْلَانِ كُفْتُ : مَا أَحْسَنَ
بِالرَّجُلِ أَنْ بَصَدَّقَ وَمَا أَفْجَحَ بِهِ أَنْ تَكْذَبَ .

۷۵ - الفاظ دیگر بهم هست که افاده تعجب میکند اما آنها قیاسی نیست

و سماعی است مثل این آیه : كَفَّ نَكَفَرُوا بِاللَّهِ يَمْثِلُ هَذَا هَذَا : مثل این حدیث :

سُبْحَانَ اللَّهِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَخْشَى مِثْلَ اللَّهِ دَنْ فَارِسًا وَمِثْلَ : كَبُرَتْ
كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ حَقٌّ بزرگ است کلمه ای که از دهانهای آنها
بیرون میآید . بعضی اوقات هم فعل تعجب ساخته اند از چیزی باینکه فاقد
شرطها بوده اند مثلاً گفته اند : مَا أَخْصَرَهُ كَيْفَ فَعَلَّ تَعَجَّبَ رَأَى اخْصَرَ

وَمِنْ بَيْنَ وَسَاءَ یعنی بدا و این افعال جامدند و از آنها مضارع و امر ساخته نشود و نِعَمَ و بَيْنَ و سَاءَ فاعلشان یا پس است که بواسطه الف و لام جنسی معرفه شده است مثل : نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ آتَابٌ و بَيْنَ الشَّرَابِ وَ سَاءَتْ مُرْتَفَعًا یا کلمه ایست که اضافه شده است با سیمکه بواسطه الف و لام معرفه شده است مثل این آیه : نِعَمَ دَارَ الْمُتَّقِينَ و لَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ سَاءَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ یا ضمیر مستتر است که اسم نکره منصوبی آنرا تفسیر کرده است مثل : نِعَمَ رَجُلًا عَلَيَّ که در نِعَمَ ضمیر مستتر است که فاعل و مرفوع میباشد و رَجُلًا تمیز آن است و همچنین در این آیه : بَيْنَ لَظَالِمِينَ مَدَلًا در بَيْنَ ضمیری مستتر است و چون فاعل میباشد مرفوع است و مَدَلًا تمیز آنست یا ضمیر مستتر است که مای نکره آنرا تفسیر کرده است که معنی چیز است مثل : نِعَمَ مَا حَقَّقَدَ یعنی چه خوب چیز است جعفر در اینجا فاعل نِعَمَ ضمیر است که در آن مستتر است و ما تمیز آنست .

۷۷- چیزی یا کسی را که در مدح یا ذم مقصود است مخصوص میگویند و آن باید بعد از فاعل نِعَمَ و بَيْنَ مذکور شود مثلاً : نِعَمَ الرَّجُلُ عَلَيَّ علی مخصوص است بمرح و در بَيْنَ الرَّجُلُ أَبُو لَهَبٍ ابولهب مخصوص بدم است

أَخْلَقَ بِذِي الصَّبْرِ أَنْ يَحْتَاجَ حَاجَتِهِ

وَمَذْمُومَ الْقَرَعِ لِلْأَبْوَابِ أَنْ يُلْجَأَ

مَا أَحْسَنَ الصَّبْرَ فِي الدُّنْيَا وَأَجْمَلَهُ

عِنْدَ الْإِلَهِ وَأَنْجَاهُ مِنَ الْحَزَنِ

مَا الَّذِي التَّمَرُّ . مَا أَطْيَبَ الْهَوَاءَ . مَا أَطْيَبَ كَلَامَهُ . مَا أَنْظَفَ

تَوْنَهُ . أَفْخَحَ بَعْرَجِهِ وَأَشَدَّ بِصَفَرِيهِ . مَا أَشَدَّ إِسْوَادًا .

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا أَفْخَحَ الْخُضُوعَ عِنْدَ الْحَاجَةِ وَالْجَفَاءَ

عِنْدَ الْغِنَى . فَمَعَ إِلَى الْقَوَى مَا أَحْلَمَهُ وَتَوَاضَعَتْ مِنْ ضَعْفٍ

مَا أَجْرَنَكَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ . مَا أَكْثَرَ الْعِبَرَ وَمَا أَقْلَ الْأَعْيُنَ

مَثَلٌ : مَا أَشَبَّهَ اللَّيْلَةَ بِالْبَارِحَةِ . مَا أَرْخَصَ الْجَمَلَ لَوْلَا

الْهَرْدُ . مَا أَبْعَدَ مَا فَاتَ وَمَا أَقْرَبَ مَا هَوَاتٍ . مَا أَحْسَنَ الْمَوْتَ

إِذَا حَانَ الْأَجَلُ . مَا أَشَبَّهَ التَّغَيُّبَ بِالْمَلَاحِ .

افعال مدح وذم

۷۵ - افعال مدح وذم افعالی پیشه که برای انشاء مدح یا ذم میآوردند

بِسَبِيلِ مُبَالِغَةٍ مَثَلٌ : نِعَمَ الرَّجُلُ عَلَيَّ وَ يَنْسُ الرَّجُلُ أَبْوَالَهُ .

افعال مدح وذم چهارند: برای مدح نِعَمَ وَجَبَدًا یعنی خوشایانری و برای

حَبَّذَا الرَّجُلَانِ رَاكِبَيْنِ وَمَا نَسَدَ آهِنَاهُمَا

مترين ١٣

در جسد های زیر افعال مدح و ذم و فاعل آنها را بیان کنسید :
 قَالَ تَعَالَى : حَسْبَنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ
 النَّصِيرُ . نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَعًا . نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ
 وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدَانِ لَهُ أَثَابٌ . سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
 بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ . وَلَقَدْ نَادَيْنَا نُوْحًا فَلَنِعْمَ
 الْجَبِيْءُونَ . وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ .
 فَقَدْ رَأَيْنَا نِعْمَ الْفَاعِلِينَ . يُنْسِ الرِّفْدَ الْمَرْفُودَ . وَاشْتَرَوْا
 بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَيُنْسِ مَا يَشْتَرُونَ . فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ .
 نِعْمَ التَّنْزِيلُ الْهَدْيَةُ أَمَامَ الْحَاجَةِ . نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى الْمُرُوءَةِ الْمَالِ .
 نِعْمَ الْمَوْدِبُ الدَّهْرُ . يُنْسِ الرِّدْفُ لِابْعَدَ نَعَمَ . يُنْسِ الْعَوْنُ
 مَنْ جَمَلَ قَبْلُ . حَبَّذَا صِدْقُ الْبَخِيلِ . الْكِتَابُ نِعْمَ الْإِنْسُ
 فِي سَاعَةِ الْوَحْدَةِ وَنِعْمَ الْمَعْرِفَةُ فِي دَارِ الْعُرْبَةِ وَحَبَّذَا بُلْطَانُ
 يُحْمَلُ فِي خُرْجٍ . شِعْرُ :
 أَنْتَ نِعْمَ الْمَنَاعُ لَوْ كُنْتَ بَقِيَّ
 غَيْرَ أَنْ لَا بَقَاءَ لِلْإِنْسَانِ

و مخصوص مرفوع است یا مبتدا و جمله پیش خبر است و یا خبر است
برای مُبتدای محذوف و جواباً و اصل *و نِعِمَّ الرَّجُلُ عَلَيَّ* این بوده است
نِعِمَّ الرَّجُلُ هُوَ عَلَيَّ هر گاه در آغاز جمله چیزی باشد که دلالت بر مخصوص
کنند میتوان مخصوص را حذف نمود مثلاً در این آیه که سخن از ایوب میرود
و میفهمد ماید: *إِنَّا وَحَدَّثَانَاهُ صَابِرًا نِعِمَّ الْعَبْدُ* چون از کلام معلومست
ایوب مقصود است حذف شده است.

۷۸ - *وَحَبَّذا*، حَتَّ فعل است و *ذا* فاعل، و مخصوص باید بعد از آن
ذکر شود مثلاً: میگویند *حَبَّذا الرَّجُلُ* در این جمله *ذا* فاعل است و
الرَّجُلُ و مخصوص است بمرح و *ذا* *وَحَبَّذا* بواسطه مفرد و جمع یا
تذکیر و تانیث تغییر نمیکند چنانچه میگویند *حَبَّذا الرَّجُلُ* و *حَبَّذا هُنَّ*
و *حَبَّذا الرِّجَالُ* *حَبَّذا الرِّجَالُ* *حَبَّذا الدِّبَاءُ*
اگر پیش از *حَبَّذا* *لاء* نافی باشد بجای مح افاده ذم میکند مثلاً
لا *حَبَّذا الرَّجُلُ* المَوَافِ یعنی بد احوال مرد قبل.

کاهی اسم نکره ای بعد از *حَبَّذا* و قبل از مخصوص یا بعد از آن میآید
منصوبست برای تمیز بودن یا برای حال بودن و در مفرد و تثنیه و ج
و تذکیر و تانیث با مخصوص مطابق میکند مثلاً *حَبَّذا رَاكِبُهُ هُنْدُ*

۸ - عمل کردن مصدر شرطی نیست که مَصْدَر مفعول مطلق و منعوت و مضمَر نباشد مثلاً نمی گویند: *أَعْجَبَنِي ضَرْبُكَ خَالِدًا* چون ضَرْبُ مَصْدَر است و نمی گویند: *أَعْجَبَنِي ضَرْبُكَ زَيْدًا* چون ضَرْبُ مفعول مطلق است . و نمی گویند: *أَعْجَبَنِي ضَرْبُكَ الشَّدِيدُ خَالِدًا* چون ضرب منعوت یعنی موصوف نیست و نمی گویند: *ضَرْبِي خَالِدًا حَسَنٌ وَهُوَ عَمْرٌو أَقْبَحُ* (باین معنی که زدن من خالد را خوب بود و عمرو را زدن من بد بود) زیرا که در اینجا عَمْرٌو مفعول میشود برای هُوَ که راجع بضرب است و این عبارت غلط است چون مَصْدَر اینجا ضمیر شده است . مگر اینکه مَصْدَر مفعول مطلق باشد و تائب فعل گردد در آن صورت عمل کردنش جایز است مثل : *ضَرَبَا خَالِدًا* (یعنی بزنی خالد را) که این عبارت درست است زیرا خالد مفعول ضَرَبَا میباشد که بجای *إِضْرِبْ* آمده است .

۸۱ - غالباً مَصْدَر بفاصل اضافه میشود و بعد از آن مفعول منصوب میگردد مثلاً در این آیه : *وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ* . الله لفظاً مجرور است زیرا مَصْدَر بآن اضافه شده است و الناس منصوب زیرا که مفعول میباشد .

و میتوان مَصْدَر را بمفعول اضافه کرد و فاعل بعد از آن مرفوع خواهد بود

الْعِلْمُ كَنْزٌ وَذُخْرٌ لَا فَنَاءَ لَهُ
 نِعَمَ الْفَرِّقَيْنِ إِذَا مَا صَاحِبٌ صَحْبًا
 يَا جَامِعَ الْعِلْمِ نِعَمًا لَدُّنْجَمَهُ
 لَا تَعْدِ لَنِّ بِهِ دُرًّا وَلَا ذَهَبًا
 الْآخِذَ أَهْلَ الْمَلَاغِبَرَانِ
 إِذَا ذُكِرَتْ مَعَى فَلَا جَدَّاهِهَا
 نِعَمَ ابْنِ أَخِي الْقَوْمِ غَيْرُ مُكَذِّبٍ
 زَهْرُ حُصَامٍ مُفْرَدٌ مِنْ حَمَائِلِ
 يَا حَبْدَ أَحَبِّ الرِّبَّانِ مِنْ جَبَلٍ
 وَحَبْدَ أَكْثَرِ الرِّبَّانِ مَنْ كُنَانَا
 أَسْمَايَكِ عَمَلُ فَعْلٍ مُكِينِ

۷۹ - بعضی اسماء عمل فعل را میکنند . یکی از آنها مصدر راست که عمل فاعل را
 میکند پس اگر فعل لازم باشد فاعل را رفع میدهد و اگر متعدی بی یک مفعول
 باشد آنرا نصب میدهد و اگر متعدی بدو مفعول باشد مصدر بر هر دو مفعول
 نصب میدهد مثل : عَجَبْتُ مِنْ قُدُومِكَ وَمِنْ ضَرْبِكَ خَالِدًا وَمِنْ
 اعْطَاكَ خَالِدًا دِرْهَمًا وَمِنْ ظَنِّكَ عَمْرًا كَرِيمًا .

بوده و یتیم مفعول آنست و تقدیر عبارت چنین بوده است : آوَاطَعُمُ
برگاه بواسطه الف و لام معرفه شده باشد تا در اتفاق میافتد که عمل کند مثل :
این مصرع : ضَعِيفُ التَّكَايَةِ اَعْدَاؤُهُ بِجَايِ ضَعِيفِ نِكَاحَتِهِ اَعْدَاؤُهُ یعنی شقا
و از دشمنانش ضعیف می باشد که در این مصرع اعداء مفعول التکایه است
۸۳ - مصدر میم هم مثل مصدر غیر میم است مثل این شعر :

اَطْلُومُ اِنَّ مُصَابَكُمْ رَجُلًا اَهْدَى السَّلَامِ تَحِيَّةً ظَلُمُ
در اینجا مُصَاب مصدر میم است که بفاعلش اضافه شده و رَجُلًا مفعول آنست

تمرین ۱۴

چگونه می عمل مصدر را در جمله های آینده بیان کنید :

لَا بَسَامَ الْاِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ . يُحِبُّوهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ .
وَمَثَلُ الْذَيْنِ يَفْقَهُونَ اَمْوَالَهُمْ اِنْغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ . اَوْ بِاِخْذِهِمْ
فِي ثَقَلِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ . وَلَا تَقْضُوا الْاَيْمَانَ بَعْدَ
تَوْكِيدِهَا . وَبَدْعُ الْاِنْسَانِ بِالسَّرِّ دُعَاؤُهُ بِالْخَيْرِ . وَلَا تُنْعِ
مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ . بَلْ لَافِلَاتُونَ مَا لِلَّهِ
الَّذِي لَا يَحْسُرُ اَنْ يُقَالَ وَاِنْ كَانَ حَقًّا . قَالَ : مَدْحُ الْاِنْسَانِ
نَفْسَهُ . مَجَالَسَةُ الْاِخْوَانِ مَسَلَةٌ لِلْاَحْزَانِ . قَبْلَ لِعَلِّيْ بَيْنَ يَدَيْهِمْ

مثلاً در این آیه **وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا** حجّ اضافه شده است به بَيْت که مفعول است و مَنْ در محل رفع است زیرا که فاعل میباشد .

هرگاه مصدر بفاعش اضافه شود فاعل لفظاً مجرور و محلاً مرفوع خواهد بود و اگر بمفعولش اضافه شود مفعول لفظاً مجرور و محلاً منصوب خواهد شد . آنچه تابع مجرور است به تبعیت محلی اگر فاعل باشد مرفوع و اگر مفعول باشد منصوب خواهد بود مثلاً میگویند : **اَعْجَبَنِيْ اِعْطَاءُ خَالِدٍ الْكَرِيْمِ** در این جمله کریم تابع خالده است که لفظاً مجرور و محلاً مرفوع است پس کریم میتوانیم جرّ بدیمیم به تبعیت لفظی و میتوانیم مرفوع بخوانیم به تبعیت محلی . و در این جمله **سَرَفِيْ اِنْشَادُ الْاَشْعَارِ الرَّفِيقَةِ** میتوان الرفیقۀ را جرّ داد به تبعیت لفظ و نصب داد به تبعیت محل .

۸۲ - مصدر یا مضاف است یا بواسطه الف و لام معرفه شده است یا الف و لام ندارد و مضاف بهم نیست . اگر مضاف باشد چنانکه غالباً واقع میشود عمل میکند مثل : **وَلَوْ لَا دَفَعُ اللّٰهُ** و اگر الف و لام نداشته باشد باز عمل میکند هرگاه مضاف نباشد مثل این آیه : **اَوْ اِطْعَامٌ فِيْ يَوْمٍ ذِيْ مَسْغَبَةٍ يَّتَمِّمًا** در اینجا اِطْعَام مصدر است و فاعلش محذوف

و باید اضافه شود مثل : مَسْعُودٌ نَاصِرٌ سَعِيدٌ آمِنٌ (بجبر سَعِيد) .
 دوم اینکه بعد از استفهام یا نفی یا پسند الیه یا موصوف واقع باشد
 مثل : هَلْ سَلِمَ مَكْرِمٌ مَّصْدَقَهُ . وَمَا جَفَرُ فَوْذًا بِأَخَاهُ . وَعَلَى مَكْرَمٍ
 أَبَاهُ . یا اینکه کان خالدًا ناصِرًا أَخَاهُ یا ظَنَنْتُ هُوَ سَفِ مَحَبًّا أَبَاهُ و مَرَرْتُ
 بِرَجُلٍ نَاصِرٍ أَتَوْبَ و جَاءَ سَعِيدٌ رَاكِبًا قَرَسَهُ الْآنَ یا غَدًا .
 و گاهی اوقات استفهام و موصوف مُقَدَّر می شوند مثل : مَهْبِئٌ
 سَعِيدٌ خَالِدًا أَمْ مَكْرِمَةً که تقدیرش اینست : اَمْهَبِئٌ سَعِيدٌ
 و هم چنین مُخْتَلِفٌ الْوَانَهُ یعنی صِنْفٌ مُخْتَلِفٌ الْوَانَهُ و مثل این شعر :
 كَلَامُ صَخْرَةٍ يَوْمًا لَوْ هِنَهَا فَلَمْ يَصْرُهَا وَأَوْهَى قَرْنُهُ الْوَعِلُ
 یعنی مانند بز گوهی که شاخ میزند بسکت سخت تا آنرا روزی سُست کند
 لیکن بسکت زبانی نرساند و بز شاخ خود را سُست کند . در اینجا
 کلامی بمعنی کَوَعِلٍ نالاج است و همچنین طَالِعًا جَبَلًا یعنی بَارِجَلًا
 طَالِعًا جَبَلًا اسم فاعلی را که دارای شرط باشد میتواند بمفعولش
 اضافه کرد مثل : سَعِيدٌ نَاصِرٌ خَالِدٌ الْآنَ یا غَدًا (بجبر خالد) و تابع
 آنرا میتواند مجرور خواند بر حسب لفظ و محلا منصوب خواهد بود مثل
 سَعِيدٌ مُبْتَغَى جَاهٍ وَمَالًا مال را میتوان مجرور خواند که عطف بر لفظ

مَا نَحِبُّ لِلصَّديْقِ . فَقَالَ : ثَلَاثَ خِلَالٍ : كَيْفَانُ حَدِيثِ الْخُلُوْءِ
وَالْمُوَاسَاةِ عِنْدَ السَّيِّدَةِ وَاقَالَةُ الْعَثْرِ . زَبَانُ الْحَبِيبِ اطْرَافُ
الْحَبْتِ . ذِكْرُ الْاَوْلِيَاءِ نُزُلُ الرَّحْمَةِ . خَوْفُ اللَّهِ بِجُلُوْا الْقَلْبِ .
دَوَامُ الشُّرُوْرِ بِرُوْبَةِ الْاِخْوَانِ . ذِكْرُ السَّبَابِ حَسْرَةِ
سُمُو الْمَرْءِ الْوَاضِعِ . الصَّبْرُ بِوَرِثَةِ الطَّفَرِ . صِلَاحُ
الْاِنْسَانِ فِي حِفْظِ اللِّسَانِ . شِعْرُ :

اِذْ فَعَّ بِصَبْرِكَ حَادِثَ الْاَبَايَمِ وَنَرَحَ لُطْفَ الْوَاحِدِ الْعَلَامِ

اسم فاعل

۸۴ - اسم فاعل عمل فاعش را میگوید یعنی اگر لازم باشد فاعل مرفوع میگوید

مثل خَالِدٌ عَالِمٌ اَبُوهُ وَالسُّلْطَانُ خَادِمٌ وَذِبْرُهُ وَمُطْبَعٌ رَعِيَّتُهُ

و اگر متعدي باشد بفاعل رفع و بمفعول نصب میدهد .

اگر اسم فاعل الف و لام داشته باشد عمل کردنش بر حال جایز است

خواه بمعنی ماضی باشد خواه حال یا استقبال مثل : جَاءَ النَّاصِرُ

عَلِيًّا اَمْسِ الْاَنَ يَا غَدًا و اگر الف و لام نداشته باشد عمل میکند و

نصب میدهد بد و شرط : یکی اینکه بمعنی حال یا استقبال باشد مثل :

يُوسُفُ نَاصِرٌ عَلِيًّا الْاَنَ يَا غَدًا اما اگر بمعنی ماضی باشد عمل نمیکند

مَكْرَمُ جَارُهُ وَحَمْدُ خِصَالِهِ الْآنَ يَأْغِذَا وَآخِذٌ مُعْطَى أَبُوهُ
دِرْهَمًا که در این جا احمد مبتدا است و معطی خبر است
و ابوهُ نایب فاعل و دِرْهَمًا مفعول دوم است .

تمرین ۱۵

و جمده های زیر عمل اسم فاعل و اسم مفعول و صیغه مبالغه را بیان کنید :
إِنَّا رَأَدُّوهُ إِلَى الْبَيْتِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ . إِنْهُمْ عَنِ السَّمْعِ
لَمَعَزُولُونَ . لَأَجْعَلَكَ مِنَ الْمُسْجُونِينَ . وَكَثَرَهُمُ لِلْحَيِّ كَارِهُونَ .
أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهُمْ سَائِقُونَ . وَمَا نَحْنُ
بِمُعْوِيَّينَ . فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرِيْبَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِبَةٌ
عَلَىٰ غُرُوشِهَا . فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ . إِنْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ
كَانَ مَشْهُودًا . وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ
خَلِيفَةً . إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كُتُبًا وَالشَّمْرَ وَالْهَمَرَ رَأَيْتُهُمْ
بِإِسْحَاقَ بْنِ . وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ .
وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا . قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا .
لِيَفِيضَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا . إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِبِينَ . وَمَا كُنْتُ
مُنْجِذَ الْمُضِلِّينَ عَصُدًا . وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا . سُبْحَانَهُ

جاه باشد و منصوب خواند که عطف بر محل جاه باشد .
اسم فاعل که تشبیه و جمع باشد مانند مفرد است و عمل میکند مثل الذاکرین
الله کثیرا و همچنین هل هن کاشفات ضرره و همچنین خشمعا
ابصارهم یخرجون من الاجداث .

۵ ۸ - صیغه های مبالغه هم در جمیع آنچه ذکر کردیم در حکم اسم فاعل است
مثل اِنَّ اللهَ سَمِيعٌ دُعَاءَ مَنْ دَعَاهُ و همچنین اِنَّهُ لَمُخَارِبٌ بَوَائِكُهَا
یعنی او شتر های فریه را نخر میکند و هم چنین در این شعر :

اَتَاَنِ اَنَّهُمْ مَرَقُونِ عِرْضِي حِشَالُ الْكَرْمِلَيْنِ لَهَا فِدَبْدُ

یعنی بمن خبر رسید که ایشان عرض مرا بردند گره خورهای کرملین (اسم محلی است)

صداد دارند . هم چنین : صَرُوبٌ يَنْصِلُ السَّهْفِ سَوْقَ سَمَانِهَا

یعنی با سر شمشیر سا قما می نهد به آنها را میزند .

اسم مفعول

۶ ۸ - اسم مفعول عمل فعل مجهول را میکند و مانند اسم فاعل است

در اینکه اگر با الف و لام همراه باشد مطلقا عمل میکند و اگر مجرّد باشد

در صورتی عمل میکند که بعد از استفهام یا نفی یا پسند الیه یا موصوف

یا صاحب حال باشد و معنی حال یا استقبال باشد مثل : عَلِيٌّ

در این هر سه حال خود صفت هم یا الف و لام دارد و یا ندارد مثل :

يَسْعِدُ حَسَنُ الْخَلْقِ یعنی سعید نیکو است یا سَعِدُ الْحَسَنِ الْخَلْقِ و معمول
 می تواند مرفوع باشد بنا بر اینکه فاعل محسوب شود مثل : عَلِيُّ حَسَنُ
 خُلَفَئِهِ یا منصوب باشد بنا بر شباهت بمفعول به اگر معرفه باشد مثل :
 عَلِيُّ حَسَنُ خُلَفَئِهِ (بنصب) و یا منصوب باشد و تمیز محسوب گردد در هر گاه
 کمره باشد مثل عَلِيُّ حَسَنُ خُلَفَا و یا مجرور باشد بواسطه اضافه مثل :
 عَلِيُّ حَسَنُ الْخَلْقِ و بهتر آنست که اضافه شود بآنچه که در معنی فاعل است
 بخلاف اسم فاعل که بآنچه در معنی فاعل است اضافه نمیشود .

۱۸ - تبصره - صفت مشبیه در هفت چیز با اسم فاعل تفاوت دارد :

۱- صفت مشبیه از فعل لازم ساخته میشود بخلاف اسم فاعل که هم از لازم
 و هم از متعدی ساخته میشود .

۲- الف و لامی که بر سر اسم فاعل در میآید موصوله است ولی آنکه بر سر
 صفت مشبیه در میآید حرف تعریف است .

۳- اسم فاعل عمل گردش شرط و طست باینکه معنی حال یا استقبال باشد
 بخلاف صفت مشبیه که عملش شرط زمانی ندارد .

۴- عمل صفت مشبیه مخالف عمل فعلش است یعنی با آنکه از فعل لازم ساخته

بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ . وَمَا كُنَّا مِنَ الْخَلْقِ غَافِلِينَ . وَمَا كَانَ رَبُّكَ
مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَارَ رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمُ الْآيَاتِنَا . وَمَا
كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ . شَعْرُ :

وَمَا كُلُّ ذِي نُفْحٍ بِمُؤْنِكَ نُصْحُهُ وَمَا كُلُّ مُؤْنٍ نُصْحُهُ بِلَيْبٍ
وَأَبَا مُنَا مَشْهُورَةٌ فِي عَدْوِنَا لَهَا غَرَرُ مَشْهُورَةٍ وَجُحُولُ
قَدْ جَمَعَ الْمَالُ غَيْرَ أَكِلِهِ وَبَا كُلِّ مَالٍ غَيْرُ مَنْ جَمَعَهُ
قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

عَلَى غَيْرِ بَرٍّ وَآخِلَافٍ مُّهَدَّبَةٍ وَمَنْ نَهَذَّابٍ تَسْفِي فِي نَهَذِهِ

لَوْرَمْتُ الْفَ عَدْوِي كُنْتُ وَاجِدَهُم

وَلَوْ طَلَبْتُ صَدَقًا مَا ظَفِرْتُ بِهِ

عمل صفت مشبهه

۱۷ - صفت مشبهه شبیه است باسم فاعلی که بیک مفعول متعدي باشد

و همان عمل را نیز می‌کند و معمولش سه حالت می‌تواند داشته باشد :

یکی اینکه مضاف باشد بضمیر موصوف مثل : الْأَمِيرُ الْإِنِّي عَظِيمُ سُلْطَانُهُ
و دوم اینکه با الف و لام همراه باشد مثل سُلْطَانُ الْإِمْرِ الْعَظِيمِ الشَّانِ
سوم اینکه نه مضاف باشد و نه الف و لام داشته باشد مثل الْأَمِيرُ الْقَوِيُّ كُنْ

الزَّائِحَةُ . أَنْتُمْ بِرَبُّونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بِرَبِّي مِمَّا تَعْمَلُونَ .
 إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ . الْبَرُّ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ .
 إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوًّا . وَمَا كَانَ رَبُّكَ لَسَبًّا . إِنَّ ذَلِكَ
 عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ . سَعُرٌ :

وَكُلُّ الْحَادِثَاتِ إِذَا تَنَاهَتْ فَمَوْضُولٌ بِهِ فَارَحَ قَرِيبٌ

اسم تفضیل

۱۸۹ - اسم تفضیل صفتی است که از فعل مشتق شد و تا دلالت کند بر اینکه دو چیز که
 در آن صفت مشترکند یکی بر دیگری برتری دارد مثل : حَبِیلٌ أَعْلَمُ مِنْ
 سَعِیدٍ وَأَفْضَلُ مِنْهُ .

اسم تفضیل از فعل ثلاثی تام متصرف معلوم ساخته میشود که دلالت بر رنگ و
 عیب و زینت نکند و قابل بیش و کم باشد چنانکه در فعل تعجب بیان شد و
 بروزن أَفْعَلَ است در مذکر و بروزن فَعَلٌ در مؤنث .

اگر بخوانند اسم تفضیل را از فعلی که جامع شرایط نیست بسازند مصدر فعل مطلق را
 میآورند و بنا بر تمیز بودنش منصوب میکنند و پیش از آن کلمات آشد و
 أَكْثَرُ وَاَقْوَى وَاَضْعَفُ و مانند آنها را قرار میدهند مثلاً میگویند : هُوَ

میشود نصب میدهد مفعولی را ولیکن اسم فاعل عملش مخالف فعلش نیست .

۵ - اسم فاعل بروزن فعل خودش است مثل اینکه ازبَنَصْرُ اسم فاعل نَاصِرٌ میآید و ازبَنَظْلُقُ ، مُنْظِلِقُ ، ولیکن صفت مشبیه گاهی بروزن فعلش مثل طَاهِرُ الْقَلْبِ و گاه بروزن آن نیست مثل : عَلِيٌّ شَرِيفُ النَّفْسِ .

۶ - معمول اسم فاعل بر آن مُقَدَّم میتواند بشود مثل : أَنَا سَعِيدٌ أَنَا صِرُّ اما معمول صفت مشبیه بر آن مُقَدَّم نمیشود و نمیتوان گفت : سَعِيدُ الْعَمَلِ حَسَنٌ یعنی عملی که شبیه مفعول به است بر حسن مُقَدَّم نمیشود .

۷ - معمول اسم فاعل هم سببی است یعنی مُضَاف بضمیر موصوف میشود و هم جنبی یعنی بضمیر موصوف اضافه نمیشود مثل اینکه میتوان گفت عَلِيٌّ مُكْرِمٌ أَخَاهُ يَا عَلِيٌّ مُكْرِمٌ عَمْرُوًا ولیکن معمول صفت مشبیه فقط سببی میشود و اجنبی نمیشود مثلاً : عَلِيٌّ حَسَنٌ خُلُقُهُ .

تمرین ۱۰

در جمله های زیر عمل صفت مشبیه را بیان کنید :

عَلِيٌّ نَفِيٌّ الْعَرِضِ طَاهِرُ الْقَلْبِ شَرِيفُ النَّفْسِ كَرِيمُ الْقَدْرِ
لَطِيفُ الْأَعْضَاءِ جَمِيلُ الظَّاهِرِ طَوِيلُ الْقَامَةِ عَرِضُ الْجَهْدِ
رَشِيدُ الْقَدْرِ سَابِلُ الْحَدِّ أَشْهَلُ الْعَيْنِ أَشْمُ الْأَنْفِ طَيِّبُ

و مفرد و جمع با موصوف مطابق شود و میتواند مطابق نشود و در همه حال مفرد
و مذکر باشد مثلاً گفته میشود : سَعِيدٌ أَفْضَلُ الْقَوْمِ السَّعِيدَانِ أَفْضَلُ الْقَوْمِ
و السَّعِيدُونَ أَفْضَلُوا الْقَوْمَ وَ هِنْدٌ فَضْلَى النِّسَاءِ وَ الْهِنْدَانِ
فُضِّلَا النِّسَاءَ وَ الْهِنْدَانِ فَضْلَاتُ النِّسَاءِ يَا فَضْلَى النِّسَاءِ
در این مثالها صفت با موصوف مطابق شده است و ممکن است مطابق نشود
مثل : خَالِدٌ أَفْضَلُ الْقَوْمِ وَ الْخَالِدَانِ أَفْضَلُ الْقَوْمِ وَ هِنْدٌ
أَفْضَلُ النِّسَاءِ .

۳- اینکه با الف و لام همراه باشد در آنصورت باید در افراد و تشبیه و جمع
و در تذکیر و تأنث با موصوف مطابق شود مثل : سَعِيدٌ أَفْضَلُ
مَرْبِهِمُ الْفُضْلَى . الرَّجُلَانِ الْأَفْضَلَانِ . الْمَرْبَمَانِ الْفُضْلَانِ .
الرِّجَالُ الْأَفْضَالُ . الْمَرْبَمَاتُ الْفُضْلَاتُ :

فاعل اسم تفضیل ضمیر است که وجوباً در آن میسر شده است و گاهی بی بدت
فاعل آن اسم ظاهر میشود .

و در و کلمه خیر و شر غالباً بمزد اسم تفضیل حذف میشود و آخر و آشت
نمی گویند .

أَشَدُّ حَرَةً يَأْكُرُ اسْتَحْجَا يَأْقَبُ عَرَجًا .

۹۰- اسم تفضیل سه حالت دارد :

- ۱- اینکه الف و لام نداشته باشد و مضاف بهم نباشد در این صورت بعد آن برای مفضل علیه باید من جاریه بیاورند و باید پیوسته مفرد و مذکر باشد مثل : عَلَى أَفْضَلٍ مِنْ خَالِدٍ وَ هِنْدٌ أَفْضَلُ مِنْ سَعِيدٍ . وَ الزَّيْدَانِ يَأْكُرُونَ يَا الْهِنْدَانِ وَ الْهِنْدَانِ أَفْضَلُ مِنْ خَالِدٍ ، چنانکه می بینید این قسم صفت با موصوف مطابق نمیشود . گاهی هم مِنْ لفظاً حذف میشود مثل : اللَّهُ أَكْبَرُ یعنی أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مثل این آیه : وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَحْسَنُ تَفْضِيلًا یعنی أَكْبَرُ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسَنُ مِنَ الدُّنْيَا .
- ۲- اینکه مضاف بکلمه باشد در آن صورت هم پیوسته مفرد و مذکر باید باشد و مستغنی است که مفضل علیه با مِنْ مجرور گردد مثل : سَعِيدٌ أَفْضَلُ وَ جَلٌّ وَ فاطمة أَفْضَلُ امْرَأَةٍ وَ السَّعِيدَانِ أَفْضَلُ رَحْلَيْنِ وَ السَّعِيدُونَ أَفْضَلُ رِجَالٍ وَ الْهِنْدَانِ أَفْضَلُ امْرَأَتَيْنِ وَ الْهِنْدَانِ أَفْضَلُ نِسَاءٍ که در این مثالها می بینید که اسم تفضیل با موصوف مطابق نشده اما مضاف الیه با آن مطابق است چنانکه در مثالها گذشت . یا اینست که اسم تفضیل مضاف بمعرفه است در آن صورت جایز است که در تذکره و مابقی

إِلَيْهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَالِهِ . إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَعُكُمْ . قَالَ
تَعَالَى : إِنَّ شَرَّ لَدَوَائِبِ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ . خَيْرُ الْأُمُورِ
أَوْسَطُهَا . قَالَ النَّبِيُّ (ص) ، خَيْرُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ .
نَحْنُ نَقْضُ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْفَقَصِ . لَوْ سَفُ وَاخُوهُ أَحَبُّ
إِلَى آبِنَا مَنَا .

اسماء افعال

۹۱- اسم فعل چیزیت که در معنی و در استمال نایب فعل باشد مثل شِثَان
که بجای فعل اِفْتَرَقَ (یعنی پراکنده شد) استعمال میشود و مثل صَه که
بجای اُسْكُنْ (ساکت شو) بکار میرود .

۹۲- اسم فعل سه نوع است :

اول اسم فعلی است که دلالت بر ماضی میکند مثل هَبْهَاتَ (آهی بعهده) یعنی
دور است و شِثَان و سَرْعَان و شِکَان (یعنی آسودگی شتاب کرد)
دوم اسم فعلی است که بمعنی مضارع دلالت میکند مثل : اَوَّه و آه
یعنی درد دارم و اُتَّی یعنی ملولم و اِهْلَا و وِی یعنی عجب دارم و بَحْجَ
یعنی خوش دارم سوم اسم فعلی است که بمعنی امر میآید مثل صَه و مَه
یعنی باز بایست و دَوَّ بَدَ یعنی مُهلت بده و بَلَّه یعنی بگذار و هَاك

تمرین ۱۷

در جمله های زیر اقسام و انواع اسم تفصیل را بیاورید
 مَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْحَالِفِينَ . اِذْ يَقُولُ آمَنَّا لَهُمْ طَرِيقَهُ
 اِنْ لَيْتُمْ اِلَّا يَوْمًا . وَاللَّهُ اَشَدُّ بَاسًا وَاَشَدُّ نَكِيلًا . وَالْفِتْنَةُ
 اَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ . وَلَيَحْدَثَنَّهُمْ اَحْرَصُ النَّاسِ عَلَى جَبْوَةٍ . اَيُّ
 الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَاَحْسَنُ نِدَاءًا . اَلَاغْرَابُ اَسَدُ كُفْرًا
 وَنِفَاقًا وَاَجْدَرُ اَلَّا يَعْلَمُوا اِخْدًا وَاَدَمَّا اَنزَلَ اللَّهُ . اَلْهَرَّ النَّاسُ
 نِفَاقًا مِنْ اَمْرِ بِالطَّاعَةِ وَلَمَّا تَمَرَّ بِهَا . اَلَا تَرَى خَرَجَ مِنَ الصَّرِيعِ
 اِلَى النَّاسِ . خُمُولُ الذِّكْرِ اَسْنَى مِنَ الذِّكْرِ الذَّمِيمِ . اَللَّهُ
 الْعَلْبَانِجِرُ مِنَ الْبِدَا السُّفْلَى . سَعْدٌ
 اَلِ الْمُهَلَّبِ قَوْمٌ اِنْ مَدَّ خَنَهُمْ

كَلَامُوا الْاَصْنَافَ الْمَاءِ وَاَحَادًا

وَاَحْسَنُ وَجْهِهِ فِي الْوَرْدِيِّ وَنَحْسٍ

وَاَيْمَنْ كَفَّ فِيهِمْ كَفَّ فَمِعِم

فَبَلِّحْكُمْ : اَيُّ الْاَحْمَالِ اَتَقَلَّ فَقَالَ الْعَصَبُ . قَالَ النَّبِيُّ :
 اَفْضَلُ الْعِبَادَةِ النَّوَاضِعُ . اَلْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِبَادُ اللَّهِ فَاجِبُ خَلْقِهِ

باشد فقط رفع میدهد اِیسی را بنا بفاعلیت مثل هَبْ هَاتَا الْعَفْیَق یعنی عقیق
 و وراست (عقیق نام محلی است)، و اگر معنی فعل متعدي باشد فاعل را رفع و
 مفعول را نصب میدهد و اگر فعلی که آن معنی آنست بواسطه یکی از حروف جر متعدي
 شود اسم فعل هم بواسطه همان حرف متعدي میشود مثل: حَتَّى عَلَى الْفَلَاحِ
 یعنی رو بیا و بر بر پستکاری که حَتَّى متعدي شده است به عَلَى زیرا که فعلی
 که آن معنی آنست به عَلَى متعدي میشود و آن أَفْعَل است. عَلَنَ که
 یکی از اسماء افعال است اگر معنی الرَّم یعنی باید کُنی باشد بواسطه متعدي
 میشود و اگر معنی اِغْنَصِم باشد یعنی منوَسَل بشو یا متعدي میشود. مُقَدَّم شد
 معمول اسم فعل بر آن جایز نیست بنا بر این میتوان گفت سَعَدًا رَوْنَدَا
 یَا سَعْدًا دُونَاكَ بلکه باید گفت: رَوْنَدَا سَعْدًا و دُونَاكَ سَعْدًا
 اسماء افعال همه مبنی هستند و هر کدام تنوین داشته باشد کلمه است مثل:
 وَاهَاً وَوَنَهَا وَاِبَدٍ و تنوین آنها برای نگه داشتن است نه برای تکیه بر کلام
 تنوین نداشته باشد معرفه است مثل: دُونَاكَ وَهَذَا

۹۵ - اسماء افعال را بطور قیاس میتوان بر وزن فَعَالٍ (بفتح فاء) خست
 و از هر فعل ثلاثی ساخته میشود و معنی آن فعل میباشد چنانکه نَزَلَ از نَزَلَ
 ساخته میشود معنی اِنْزَلَ و دَرَاكَ از دَرَاكَ معنی اِذْرَاكَ و تَرَاكَ

وَدُوْنَكَ یعنی کبر عَلَیْكَ یعنی برتست (باید کنی)، وَاللَّيْلَ یعنی دور شو
وَابْدَ یعنی باز هم بگو و جَهْلُ یعنی شتاب کن و هَلُمَّ و تَعَالَ یعنی بیا
وَأَمِّنَ یعنی اجابت کن و مَكَانَكَ یعنی ثابت باش و أَمَامَكَ یعنی
پیش برو و وَرَاءَ یعنی پس برو و اکثر افعال معنی فعل امر میباشند.

۹۲- اسم فعل دو قسم است: یکی مرتحل یعنی از آغاز بطور اسم فعل
وضع شده است مثل: هَبْهَاكَ وَصَهْ و یکی منقول که ابتدا اسم فعل
نبوده بعد نقل با اسم فعل شده است و منقول هم یا از طرف و یا جاز و مجرور است
مثل: دُوْنَكَ، عَلَیْكَ، وَاللَّيْلَ و یا منقول از مصدر است مثل: رُوْبِدَ
هنا اگر بدون کاف باشد مذکر و مؤنث و تشبیه و جمعش یکی است و اگر کاف
بآن ملحق شود بر حسب مخاطب صرف میشود و میگویند: هَاكَ، هَاكِ، هَاكُلَا
هَاكُ هَاكُنَّ، بهتر اینست که بجزه اش صرف شود و گفته شود هَاءٌ و
هَاءٌ هَاوُنَا (و تشبیه)، و هَاوُم (در جمع مذکر)، و هَاوُن (در جمع مؤنث)
مثل این آیه: هَاوُم اَقْرَؤْا کِتَابَ یعنی بیایید و کتاب مرا بخوانید
(هَاوُم اسم فعل فاعلش و جواستتر است اَقْرَؤْا فعل و فاعل،
کتاب مفعول مضاف بیا یا مضاف الیه. هَا حرف سکت).

۹۳- هر اسم فعلی بر آن فعلی است که معنی آن است یعنی اگر معنی فعل لازم

حروف جرّ

۹۶- مجرور دو قسم است : مجرور بواسطه حروف جرّ و مجرور باضافه .
مجرور بحرف جرّ آنست که اسم بعد از حرف جرّ واقع شود و آن بنفذه حرفست .
از انقرار : مِنْ . اِلَى . عَنْ . عَلَى . فِي . بَا . لَام . خَلَا . عَدَا . حَاشَا
و هفت حرف دیگر یعنی مُذْ . مِنْذُ . حَتَّى . وَكَاف . وَادَا . وَرَبَّ
و ناء . قسم مخصوص با اسم ظا بر میباشد .

معانی حروف جرّ

(۹۷) ۱- مِنْ برای ابتدای مکان و زمان است یعنی از مثل این آیه :
سُحْرَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَدْنٍ لَبَدْلًا مِنَ الْمَسْحَدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْحَدِ الْأَقْصَى وَ
يَهْتُمُّ مِنَ الصَّبَاحِ إِلَى الْمَسَاءِ وَكَاهٍ بِرَأْيِ بَعْضٍ اسْت : أَحَدْتُ مِنَ الدَّرَاهِمِ
وَكَاهٍ بِرَأْيِ بَعْضٍ اسْت : عِنْدِي حَاطَمٌ مِنْ دَهَبٍ يَا فَاجِبُوا
الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْنَانِ وَكَاهٍ بِرَأْيِ تَعْلِيلٍ مِثْلُ مَتَا خُطِبْنَا لَهُمْ فَأَغْرَفُوا
و همه این موارد بفارسی از کفّه میشود .

ولیکن کاه هم برای ظرفیت است مثل : مَاذَا اخْلَفُوا مِنْ الْأَرْضِ یعنی چه
چیز خلق کردند در زمین . و کاه بی هم مِنْ در کلام زاید است و معنی ندارد و بشرط
اینکه نفی یا نهی یا استفهام بر آن مقدم شود و مجرور آن نکره باشد خواه

اَزْتَرَكَ یعنی اُتْرُکْ و نَصَارِ اَزْ نَصَرَ یعنی اَنْصُرُ و مانند اینها .

مقرین ۱۱

اسم فعلها را در جسد های زیر تمیز دهید :

قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبْنَانَا وَابْنَانَكُمْ وَنِسَانَا وَنِسَانَكُمْ وَأَنْفُسَنَا
وَأَنْفُسَكُمْ . قُلْ هَلَمْ سَهَدَّاكُمْ . فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٍ . قُلْ
تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ .

الْيَوْمَ عَهْدُكُمْ وَإِنَّ الْمَوْعِدَ هَهُنَا لَلسَّيِّئِ لِيَوْمٍ عَهْدُكُمْ غَدُ
فَهَبْنَاهُ هَهُنَا الْعَفْوَ وَمِنْ هَهُنَا

وَهَبْنَاهُ حِلَّ الْعَفْوَ حَالَةً

نَذَرُ الْجَمَاعَةَ صَاحِبِهَا مَا مَاتَ هَذَا الْكَافُّ كَانَتْ كَانَهَا لَمْ تَحْلَفْ
عَلَيْكَ بِبِرِّ الْوَالِدَيْنِ كُلِّهِمَا وَبِرِّ النَّسَبِ وَبِرِّ الْأَبَاعِدِ
عَلَيْكَ بِالْعَفْوَ وَلَوْ أَنَّهُ أَحْرَمَكَ الصَّدَقَ سَارَ الْوَعْدِ
فَسَتَّانَ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ ابْنِي عَلَى كُلِّ حَالٍ سَبِّعُمْ وَنَضَلْعُ
عَلَيْكَ بِإِخْوَانِ الصَّغَاءِ فَإِنَّهُمْ

عِمَادٌ إِذَا اسْتَجِدَّ نَهْمٌ وَظُهُورٌ

بَادَهْرَاتٍ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ .

مصاحبت است معنی باشل : وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُوْ مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ
عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ یعنی مع ظلمهم .

۵ - عَنْ برای عبور و تجا و راست مثل سِرْتُ عَنِ الْبَلَدِ و معنی بعدهم
میآید مثل : لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ .

۶ - کاف برای تشبیه است مثل این آیه : فَكَأَنَّهُ وَرْدَةٌ كَاللِّهَانِ و گاهی
برای تعلیل میآید مثل این آیه : وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَذَا كُرٌ و گاهی هم زائد است
مثل : لَبَسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ .

۷ - لام برای مالکیت است مثل : لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ یعنی آنچه
در آسمانها و زمین است ملک خدا است .

و یا برای اختصاص است مثل : التَّحَرُّجُ لِلْفَرَسِ یا برای تعلیل است مثل :

لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ و یا برای انجام غایت است

مثل : كُلُّ مَجْرَىٍّ لِأَجَلٍ مُّسَمًّى یعنی تا اجل معین . و معنی بعدهم میآید مثل :

أَيُّمُ الصَّلَاةِ لِلدُّلُوكِ الشَّمْسِ یعنی بعد از زوال آفتاب و یحین معنی علی

مثل وَبَحْرُونَ لِلْأَذْفَانِ و گاهی برای تعجب است مثل : لِلَّهِ دَرَّةٌ فَارِسًا

یعنی عجب سواری است و بِاللَّيْلِ یعنی عجب آبی است .

۸ و ۹ - إِلَى وَحَتَّى برای انجام غایت است یعنی تا مثل :

فَاعِلٌ بِأَشَدِّ مَثَلٍ : وَمَا بَاتِهِمْ مِنْ ذِكْرِ يَافِعُولٍ : بِأَشَدِّ مَثَلٍ : هَلْ
تُحْسِنُ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ يَابْتَدَأُ بِأَشَدِّ مَثَلٍ : هَلْ مِنْ خَالٍ غَيْرِ اللَّهِ

۲- با برای الصاقت یعنی حسابان مَثَلٍ : اَمْسَكَ بِخَالِدٍ و برای یاری
جُستَن مَثَلِ كَذِبٍ بِالْفَلَمِ يَنْجَرُ بِالْقَدُومِ یعنی بایشه تراشیدم و برای مُتَعَدًی
كَرُونِ مَانَدَ ذَهَبَ اللَّهُ نَوْرَهُمْ یعنی آذَهَبَ اللَّهُ نَوْرَهُمْ و برای مِثْم خورن :
أَقْسَمَ بِاللَّهِ و برای سَبَّیْت است مَثَلٍ فَمَا تَقْضِيهِمْ بِمَا هُمْ لَعَنَاهُمْ
و گاهی هم زاید است یا با فاعل مَثَلٍ : كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا یا با مفعول مَثَلٍ :
وَلَا نُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ یعنی با دست خود خود را هلاکت نمیدارید
و یا بابتدأ مَثَلٍ بِحَسَنِكَ دِرْهَمٍ یعنی کافیت ترا در همی و گاه معنی مُصَاحَبَتِ
مَثَلٍ : وَفَدَ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ یعنی داخل شدند با کفر .

۳- جی برای طَرَفِیت است معنی در مَثَلٍ : فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَسِينَتُ
فِي النَّهَارِ یا برای سَبَّیْت است معنی برای مَثَلٍ : إِنْ أَمْرًا دَخَلَ النَّارَ
فِي هَرَّةٍ حَبَسَتْهَا یا برای مُصَاحَبَتِ است معنی با مَثَلٍ : ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ
یعنی داخل شوید همراه کردها .

۴- عَلًی معنی برتری است یعنی بر مَثَلٍ : عَلَيْنَهَا وَعَلَى الْفُلْكِ نَحْمَلُونَ
و برای طَرَفِیت است معنی در مَثَلٍ : وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حَبْرِ غَفْلَةٍ و برای

و بسیار میشود که کلمه دُبّ حذف میشود و عملش بعد از واو باقی میماند
 این مصرع: وَلَيْلٍ كَوُجٍ الْحِجْرَ أَخِي سُدُوْلَهْ یعنی وَرُبَّ لَيْلٍ و لیکن بعد از
 مِنْ وَعَنْ و با هم کاهی ما افزوده میشود، لیکن از عملشان باز نمیدارد
 مثل: مِمَّا خَطَبْتُمْ فِيهِمْ و عَمَّا قَلِيلٍ لَّيُصِحَّخَنَّ نَادِمِينَ فِيمَا رَخَدِ
 مِنَ اللَّهِ لَيْتَ لَهُمْ .

۱۵ و ۱۶ و ۱۷- حاشا و عدا و خلا چنانکه در باب مستثنی کفایت برای
 استثنا میآید معنی بحر .

۹۸- جاز و مجرور و طرف البتّه مربوط متعلق میباشد و متعلق آنها یا فعل است
 یا شبیه فعل یا چیزی که معنی فعل در آن باشد. مثال فعل و شبه فعل این آیه است
 که میفرماید: اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ که علیم اولی به فعل
 اَنْعَمْتَ و علیم دومی به مَعْضُوْبِ تعلق دارد که شبه فعل میباشد .
 مثال چیزی که معنی فعل در آن باشد این آیه است: هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ
 إِلَهُ كَفِي السَّمَاءِ مُتَعَلِّقٌ است به إِلَهُ چون آن معنی مَعْبُودٌ است .
 همچنین مَا أَنْتَ بِعِمَّةٍ رَبِّكَ بِمُحْضُونٍ که بِعِمَّةٍ تعلق دارد بامای نافیه که
 معنی فعل دارد یعنی نعمت پرور کار خود مجنون نیستی .

حاشا و عدا و خلا و دُبّ و کاف تشبیه و حرف جزایه از این حکم

مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَىٰ وَشَلَّ : اَتَمُّوْا الصَّیَامَ اِلَى اللَّیْلِ .
و مثل این آیه : سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ .

۱۰ و ۱۱ - وَاُوْنَا برای پشم خوردن است مثل : وَاللّٰهِ لَا فَعَلْنَا كَذَا
و نَاللّٰهِ لَا كِبَدْنَا اَصْنَا مَكْمُرًا .

۱۲ و ۱۳ - مُنْذُ و مُنْذُ برای آغاز زمان است اگر زمان ماضی باشد
بمعنی از مثلاً : مَا رَأَيْتُهُ مُنْذُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ یا مُنْذُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ و گاه برای
طرفیت است اگر زمان حاضر باشد مثل : مَا رَأَيْتُهُ مُنْذُ يَوْمِنَا یا مُنْذُ
يَوْمِنَا یعنی در این روز او را ندیده ام .

۱۴ - رَبَّ یعنی بسا برای تکثیر است مثل این آیه : رَبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا
لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ و گاهی بمعنی تقلیل است مثل این شعر :

أَلَا رَبَّ مَوْلُودٍ وَلَيْسَ لَهُ أَبٌ وَ ذِي وَلَدٍ لَمْ يَلِدْهُ أَبَوَانِ

یعنی گاه میشود که مولودی پدر ندارد و صاحب فرزندی که پدر و مادر او را نرانیست

رَبَّ مخصوص است بکلمات و گاهی جزمید بدضمیر یا که بواسطه اسم مکرره

تفسیر میشود مثل : رَبُّهُ رَجُلًا یعنی بسا مرد . و گاهی بعد از آن کلمه ما

میآید و آنرا از عمل باز میآورد و در آن صورت بر سه جمله فعلیه در میآید مثل

این آیه : رَبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَأْكُلُوا رِجْلَيْكَ فَقُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ .

در جمله کِتابِ یوسف کتاب مُضاف است و یوسف مُضاف الیه و حرف
جرّی که در اضافه مُقدّر است، اگر مُضاف الیه ظرف مُضاف باشد بی
خوابد بود مثل: مَكَرَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بِصَلَاةٍ الْجَمْعَةِ و اگر مُضاف الیه
جنس مُضاف باشد کلمه مِنْ مُقدّر است مثل خَاتَمُ مُضِدِّهِ و سَاعَةُ دَهَبٍ
و اگر مُضاف الیه برای مُضاف ظرف باشد و نه جنس و آن صورت حرفی که
در اضافه مُقدّر خوابد بود لام است مثل: قَرَسُ حَالِیٍّ وَ ذَا زَعِيٍّ .
عِلْمُ الْهَقْدِ وَ شَجَرُ الرُّمَّانِ .

اسمی که مُضاف میشود تنوین و نون تثنیه و نون جمع نه اگر سالم از آن بیاید
حذف شود مثل: نَذَتْ بِهَا إِلَى لَهَبٍ . و الْمُفْجِئِ الصَّلَاةِ و لیکن نون
مفرد و نون جمع کسره حذف نمیشود مثل: لِسَانُ عَلِيٍّ وَ سَبَابُ طَبِیٍّ
الْأَلْسِنِ .

۱.۱- اضافه دو قسم است: لفظی و معنوی. اضافه لفظی اضافه
صفت است بمعمولش و مقصود از صفت، اسم فاعل و اسم مفعول
و صفت مشبّه میباشد مثل: یوسفُ مَكْرِمٌ عَلَيَّ الْآنَ أَوْ عَدَا و مَضْرُوبُ
الْعَبْدِ وَ جَبَانُ الْقَلْبِ وَ شَجَاعُ النَّفْسِ، شَرِيفُ النَّسَبِ و آنرا
اضافه لفظیه از آن جهت میگویند که بواسطه حذف تنوین و نون تثنیه و

مستثنی است یعنی متعلق ندارند .

۹۹- در بعضی موارد متعلق این حروف الکر فعل خاص باشد حدش غایب است
و الکر فعل عام باشد مثل حصل و کان و تثبت و استقرّ حدش
واجب است و آن موارد بقرار زیر میباشد :

- ۱- هرگاه طرف و مجرور صفت باشد مثل : اَوْ كَسَبَ مِنَ السَّمَاءِ
- ۲- هرگاه جمله موصول باشد مثل : لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَمَنْ عِنْدَهُ لَاسْكَنُوهُ .
- ۳- هرگاه خبر باشد مثل : خَالِدِي الدَّارَ اَوْ عِنْدَكَ .
- ۴- هرگاه حال باشد مثل : تَخْرُجُ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِيَّتِهِ وَ رَأَيْتَ الْجَالِدَ
بَيْنَ السَّحَابِ و این صورت طرف مستقر نامیده میشود اما اگر متعلق خاص باشد
چه محذوف باشد چه مذکور و یا عام باشد و مذکور باشد آنرا طرف لغو
گویند یعنی جزو کلام نیست .

اضافه

- ۱- قسم دوم از مجرورات مجرور باضافه است . اضافه نسبت داده
اسمی است با اسم دیگر بواسطه حرف جرّی که مقدر است . اسمیرا که نسبت
میدهند مضاف گویند و اسمیرا که آن نسبت میدهند مضاف الیه گویند مثلاً

بمعرف بالف و لام شده باشد در این صورت جایز است که مضاف هم
الف و لام داشته باشد مثل : الضَّارِبُ الرَّجُلِ و همچنین : الضَّارِبُ
رَأْسَ الْجَانِي و همچنین است اگر مضاف تثنیه یا جمع مذکر سالم باشد مثلاً :
الضَّارِبَانِ بِالْجَعْفَرِ و الضَّارِبُونَ بِالْجَعْفَرِ .

۱۰۲- بعضی اسما است که ابهام زیاد دارند و اگر بمعرفه هم اضافه شوند
معرفه نمیکردند مثل : غَيْرٌ وَ مِثْلٌ وَ شَبَهٌ زیرا اگر بمعرفه هم اضافه شوند باز
صفت نکره بپسند مثل : مَرَدٌ رَجُلٍ غَيْرِكَ یا مِثْلِكَ یا شَبِهُكَ
مُضَافٌ چون بدگر یا مؤنث اضافه شود کسب تذکیر یا تأنیث میگیرد مثل
این آیه : كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ در این جا کُلُّ که مبتدا است اضافه شده
بِنَفْسٍ و چون نفس مؤنث است خبر را که ذَائِقَةُ است مؤنث آورده اند
بواسطه اینکه مبتدا از مضاف الیه کسب تأنیث کرده است همچنین در این مصرع
كَأَشْرَقَتْ صَدْرُ الْفَنَاءِ مِنَ الدِّمِ که شَرَقْتُ فعل است و صدر هم مذکر
و فاعل آن . با وجود این فعل مؤنث شده است چون فاعل از مضاف الیه
کسب تأنیث کرده است و در این مصرع : إِنْ أُنِقَ الْعَقْلُ مَكْشُوفٌ
يَطْوَعُ هَوًى ، إِنْ أُنَادَتْ مُبْتَدَاً و با آنکه مؤنث است خبرش که مَكْشُوفٌ است
مذکر آمده است زیرا که مبتدا از مضاف الیه کسب تذکیر کرده است .

نون جمع سبب تخفیف لفظ میشود مثل : ناصِرُ مُحَمَّدٍ الْآنَ يَافَا
 الْمُعْطَا دِرْهِمَ . الْمُعْطُو دِرْهِمَ مثل این آیه : وَمَا تَخْنُ بِئَارُكِ إِلَهَتَا
 اضافه معنوی بخلاف اضافه لفظی است یعنی نه مضاف صفت است
 مضاف الیه معمول آن مثل : غُلَامٌ زَبَدٌ و یا اینکه مضاف الیه معمول با
 و مضاف صفت نباشد مثل : اَعْجَبَنِي ضَرْبُ عَلِيٍّ خَالِدًا و یا مضاف
 صفت باشد و مضاف الیه معمول آن نباشد مثل : عَمْرُو قَائِلُ خَالٍ
 آمِنِ چون پیش از این ذکر شد که اسم فاعل هر گاه معنی ماضی باشد
 عمل نمیکند . پس در این مورد اضافه را معنوی میگویند چون امر معنوی را میرساند
 و آن امر معنوی اگر اضافه بمعرفه باشد تعریف است مثل : غُلَامٌ
 وَغُلَامٌ هَذَا وَغُلَامُ الرَّحْلِ و اگر اضافه بکره شود تخصیص است مثل : غُلَامُ
 رَجُلٍ که غلام چون تنها ذکر شود مشترک میان مرد و زن است و بیکر
 و قسیده گفتند غُلَامُ رَجُلٍ غلام معین نشده است . اما اشترک کلمه
 و نزدیک بمعرفه شده است .

در اضافه معنوی مضاف نباید الف و لام داشته باشد بلکه لازمست
 که بکره باشد مثلاً نباید گفت الْغُلَامُ خَالِدٌ بلکه باید گفته شود : غُلَامٌ خَالِدٌ
 اما در اضافه لفظی هر گاه مضاف الیه معرف بالف و لام باشد و یا اضافه

و بعضی از آنها مفرد انضاف میشود از این قرار: کُلٌّ (بر همه)، و بعض (برخی)، و مِثْل (مانند)، و شَبَد (مانند و غمّ، جز و سیوی (مگر)، و کِلَا (کلیتا، برکت، و نَحْو (مانند)، و حِلَا (مقابل)، و اِزاء (مقابل)، و ذُو و ذَات (الو، دارایی، و لدی (نزد پهلوی)، و لَدُن (نزد)، و عِنْد (نزد یا سنگام)، و وَحْد (تنها، و جمیع (همه)، و مَعَ (با)، و آتِ و قَبْل و بَعْد و جهات ششگانه و قضای (نهایت) .

کُلٌّ و بعض و جمیع و مَعَ و آتِ جایز است که مضاف الیه آنها لغتاً حذف شود و معنی آن اراد و کرد و در آن صورت با تئوین اغراب داده خواهد شد مثل این آیه: يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّبِعُوا اَمْرًا مِّنْهُنَّ حَتّٰى يَكُوْنَ مِنَ الْاَمْرِ مَشْرُوْرًا ۚ وَلَوْ اَنَّكُمْ كُنْتُمْ اَشْقٰى اُمَّةً مِّنْ سِوٰىهَا لَفَسَدَتِمْ ۚ اِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِیْنَ . وَإِنْ كُلٌّ اِلَّا كَذَّبَ الرَّسْلَ وَ جَاوِجَعًا وَمَا اَنَّا مَانِدْعُوْا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی .

قَبْل و بَعْد و جهات ششگانه (فوق، تحت، یمن، ایسار، خلف، امام، برکاء و مضاف الیه شان حذف شود و معنی آن اراد و کرد و معنی برضم میشوند مثل این آیه: لِلّٰهِ الْاَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ یعنی من قبلی الغلبه دین بَعْدَهَا اما اگر مضاف الیه شان ذکر شود آن همتا معرب خواهند بود

مواردیکه اضافه جایز است و مواردیکه جایز نیست

۱.۳- غالب اسمها اضافه شدنشان جایز است مثل فرس و غلام و کما .
و دار و مانند آنها که بشمار است .

بعضی اسمها اضافه شدنشان جایز نیست مثل ضمیر و اسم اشاره و موصول
اسما شرط و استقمام مگر آنی که خواه موصول باشد و خواه اسم شرط
و خواه اسم استقمام اضافه شدنش واجب است .

بعضی اسمها اضافه شدنشان واجبست و آنها یا بجمله اضافه میشوند یا بجزء
اسمانی که بجمعه بای اضافه شود یا اضافه شدنشان بجمله مطلق است خواه اسمیه
و خواه فعلیه باشد آنها : جَنَّتْ وَاذُ میباشند مثل : اجْلِسْ جَنْتُ
جَلَسَ سَعِدٌ یَا حَتَّ سَعِدٌ جَالِسٌ مثل این دو آیه : وَاذْكُرُوا اِذْ
كُنْتُمْ اَعْدَاءُ . وَاذْكُرُوا اِذْ اَنْتُمْ قَلِيلٌ وکماهی هم جمله ای که اِذْ بآن
اضافه شده حذف میشود و تنوین جای آنرا میگیرد مثل این آیه : وَهَؤُمِذِ
بَصَرِ الْمُؤْمِنُونَ که امشرا این بوده است : هَؤُمِ اِذْ غَلَبَتِ الرُّومُ
یا اضافه شدن اسم فقط بجمله فعلیه است و آن اِذَا و لَمَّا ای چیست
است مثل : اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ ، فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَیْهِ الْمَوْتَ .
مَا دَلَّاهُمْ عَلٰی مَوْتِهِ .

اُسْعِدْكَ اِسْعَادًا بَعْدَ اِسْعَادٍ یعنی یاری میکنم ترا یاری کردنی بعد از یاری کردن، وَحَنَانُكَ یعنی اَتَحَنُّ عَلَیْكَ تَحَنُّنًا بَعْدَ تَحَنُّنٍ یعنی بتو مهربانی میکنم مهربانی کردنی پس از مهربانی کردن. وَدَوَالُكَ یعنی اَنَدَاوُلُ نَدَاوُلًا بَعْدَ نَدَاوُلٍ و همچنین هَذَا ذَلِكَ یعنی اُسْرِعُ لَكَ اِسْرَاعًا بَعْدَ اِسْرَاعٍ .

گاهی مضاف حذف میشود و مضاف الیه جای آنرا میگیرد و همان اعراب آنرا نیز می پذیرد مثل : جَاءَ رَبُّكَ یعنی حَاءُ اَمْرٍ رَبِّكَ که امر ماضی جار حذف شده و رَبَّ جای آنرا گرفته و مرفوع گردیده است و همچنین : وَاسْأَلِ الْقَدَرَةَ یعنی وَاسْأَلِ اَهْلَ الْقَدَرَةِ که اهل مفعول و منصوب و چون حذف شده قریه که مضاف الیه و مجرور بود جای آنرا گرفته و منصوب گردیده است .

توابع

۱۰۵- توابع کلماتی هستند که در اعراب تابع ماقبل خود میشوند و آنها پنج تا میباشند نَعْتُ ، تَوَكُّدٌ ، بَدَلٌ ، عَطْفٌ بَيَانٌ ، عَطْفٌ مُخَوِّفٌ

۱- نعت

نعت که صفت نیز گفته میشود و مقبوعش را موصوف یا منعوت می نامند آن

و اعراب آن های نصب است بنا بر ظرفیت یا جرات بواسطه من مثل :
 جِئْتُ قَبْلَ الْعَصْرِ . یَا جِئْتُ مِنْ قَبْلِ الْعَصْرِ همچنین است کلمات دیگر .
 ۱۰۴ - اسمهای اضافه آنها بمفرد لازم است سه نوعند :

اول آنهائی که بم باسیم ظاهر اضافه میشوند و بم ضمیر مثل : کِلَا وَکِلَا
 وَعِنْدَ وَلَدَى وَقَضَارَى مانند کِلَا الرَّجُلَيْنِ وَکِلَا الْمَرْأَتَيْنِ وَ
 کِلَاهُمَا وَکِلَاهُمَا وَعِنْدَ سَعِيدٍ وَعِنْدَكَ لَدَى الْبَابِ وَلَدَيْنَا
 وَقَضَارَى الْأَمْرِ وَ قَضَارَاهُ .

دوم اسمهای که مخصوص باسیم ظاهرند مانند : اُولُوْ، ذُوْ، اُولَئِكَ، ذَاكَ
 یعنی صاحب یا دارا، میباشد مثل : نَحْنُ اُولُو قُوَّةٍ . و اُولَئِكَ
 الْاَحْمَالِ . و ذَالْتُنَّ و ذَاتَ بَهْمَةٍ .

سوم اسمهای که مخصوص بضمیرند و آن وَحْدَ است که بضمیر مخاطب و غائب
 و متکلم بر سه اضافه میشود و میتوان گفت وَحْدَى، وَحْدَكَ و وَحْدَهُ بعضی
 فقط بضمیر مخاطب اضافه میشود مثل : لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ وَ حَنَانُكَ دَوَائِكَ
 وَ هَذَا ذِكُّكَ و همه اینها منصوبند بنا بر اینکه مفعول مطلق اند برای فعلی که وجوباً
 حذف شده است و باید این قسم تقدیر شود که لَبَّيْكَ یعنی اَللّٰهُ لَكَ
 نِلْبَسَةٌ یعنی اجابت میکنم ترا پس از اجابت کردنی . وَ سَعْدَيْكَ یعنی

الَّذِي يَقْرَأُونَ مِنْهُ هَذِهِ حَمَمٌ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ .

د - اسم منسوب مثل : این سبنا حکم ایرانست یعنی منسوب بایران .

ه - آنچه دلالت بر تشبیه کند مثل : رأيت رجلاً أسداً یعنی شجاعاً .

و - مایه کمره که مراد از آن ابهام باشد مثل این آیه اِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي

اَنْ يَصْرِفَ مَالًا مَا بَعُوْا عَنْهُ یعنی مثل که مقید بعضی از صفات نیست

و همچنین کُلُّ و آیت که دلالت بر کمال کنند مثل : خَالِدٌ رَّحُلٌ كُلُّ

الرَّحُلِ یعنی خالده مردیست که مردی او کامل است و مثل این مصرع :

لَمَّا اَلْقَوْهُمُ كُلَّ الْقَوْمِ بِاُمِّ خَالِدٍ وَ يَحْمِينِ : رَأَتْ رَجُلًا اَنَّى رَجُلٍ یعنی

دیدم مردی را چه مردی یعنی مرد کامل .

۱۰۱ - نعت حقیقی : اعراب تابع منقوش است چه در رفع و چه در نصب و

چه در جر و همچنین در افراد و تثبیه جمع و در تعریف و تکیه و تکرار و تثبیت

یعنی ما چنانچه از این دو حالت چهار حالت را دارد مثلاً باید گفت : جَاءَ

رَجُلٌ مَالِيَهُ الرِّجَالُ الْعَالِمَانِ وَ الرِّجَالُ الْعَالِمُونَ وَ اِمْرَاةٌ عَالِمَةٌ

وَ اِمْرَاَتَانِ عَالِمَتَانِ وَ نِسَاءٌ عَالِمَاتٌ ملاحظه میکنید که رجل چون مفرد

بود عالم بهم مفرد آمد و چون مرفوع بود عالم هم رفع داده شد و چون

مذکر بود عالم بهم مذکر گردید و چون مکروه بود عالم را بهم مکروه آوردیم و همچنین

تأبعی است که دلالت میکند بر معنائیکه در متبوعش است و در اینصورت نعت
حقیقی گفته میشود مثل : جَاءَ يُوسُفُ الْعَالِمُ یا دلالت بر معنائی میکند که در متعلق
متبوعش است و در آنصورت آنرا نعت سببی میگویند مثل : جَاءَ يُوسُفُ
الْعَالِمُ أَبُوهُ نعت در معرفه توضیح میکند مانند مثال گذشته و در نکر تخصیص
میدهد مثل : جَاءَ رَجُلٌ عَالِمٌ و گاهی برای مدح یا ذم یا ترحم میآید مثل :
أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ . أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ السَّيِّئِ الرَّحِيمِ . أَللَّهُمَّ
ارْحَمْ عَبْدَكَ الْمُسْكِينَ .

ع ۱۰ - غالباً نعت مشتمی است مثل : أَمَرَ السُّلْطَانُ الْعَادِلُ يَا السَّاطِئُ
الْمَحْبُوتُ يَا السُّلْطَانُ السَّخَّاءُ . که هم جامد است و مؤنول مشتق میشود
و آنرا چند مورد است :

۱ - مصدر باشد مثل : يُوسُفُ رَجُلٌ يَفَاءُ یعنی مَوْتُوقٍ بِهِ و یُوسُفُ
عَدْلٌ یعنی عَادِلٌ . رَضَى یعنی مَرْضِیٌّ .

۲ - اسم اشاره مثل : آذِمٌ عَلَيَّاهُذَا یعنی آذِمٌ عَلَيَّ الْمَشَارِئِ الْبَدِ .

۳ - دو و ذاتی یعنی صاحب و صاحب مثل : جَاءَ رَجُلٌ ذُو مَالٍ یا اِمْرَأَةٌ
ذَاتُ مَالٍ یعنی صاحب مال .

۴ - موصوفه بمراد و بالاف و لام باشد مثل آیه شریفه : قُلْ إِنَّا لَمَوْتٌ

نَعُوتٌ مُطَابِقٌ مِثْلُ جَاءَتْكُنِي امْرَأَةٌ كَبِيرَةٌ اَلْاَبَ يَا امْرَآئَانِ
كَرِهْمَنَا اَلْاَبَ يَا نِسَاءُ شَرِّفَاتُ النِّسَبِ .

۱.۱- نعت ممکن است جمله و یا شبیه جمله و یا مفرد باشد . مفرد آنست که

جمله و شبیه جمله نباشد پس تثنیه و جمع را هم شامل است .

جمله نعت میشود بشرط آنکه خبریه باشد و بعد از مکرره واقع شود مثل این آیه :

فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ که در اینجا جمله مُحِبُّهُمْ

صفت برای قوم است اما اگر بعد از معرفه واقع شود نعت نیست بلکه

حال خواهد بود مثل اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ

جمله چون نعت شود باید در آن ضمیری راجع به موصوف باشد که آن ضمیر

یا ظاهراست مثل این آیه : وَانْقَاضُ يَوْمًا تَرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ . یا مقدر است

مثل : وَانْقَاضُ يَوْمًا لَا يَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا که در این آیه بعد از کلمه

لَا يَجْزِي فِيهِ مقدر است .

اسمیکه بالف و لام جنسی معرفه شده باشد مانند مکرره و صفت جمله واقع میشود

مثل : كَتَلِ الْخَمَارَ يَحْمِلُ أَسْفَارًا که در این آیه : جُمْلَةُ يَحْمِلُ صفت حمار است .

شبیه جمله (طرف یا مجرور بحرف جر) نیز صفت مکرره واقع میشود مثل :

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ . در این آیه : مِنْ عِنْدِ اللَّهِ صفت کتاب .

باقی آنها. این قاعده چند استثنا دارد بدینقرار :

۱- اگر صفت فعل معنی فاعل باشد در تانیث با منعوت مطابقت میکند مثلاً میگویند : رَجُلٌ صَبُورٌ و اِمْرَأَةٌ صَبُورٌ .

۲- هرگاه صفت فاعیل معنی مفعول باشد مذکر و مؤنث یکسان است مثلاً رَجُلٌ جَرَّحٌ و اِمْرَأَةٌ جَرَّحٌ .

۳- اسم تفضیلی که با مین گفته میشود یا بکره اضافه کرد در چنانچه پیش از این گفته شد و همه وقت مفرد مذکر است مثلاً میگویند : جَاءَتْ هِنْدٌ اَفْضَلُ مِنْ عَمْرٍو .

۴- اگر منعوت جمع مکرر غیر عاقل باشد و صفش را میتوان جمع یا مفرد مؤنث آورد مثلاً میتوان گفت : اَنهَارٌ جَارِبَةٌ یا جَارِبَاتٌ .

۱۰۸- نعت بسی برگاه اسم ظاهر را رفع دهد در اعراب و تعریف و تکلیف تابع منعوتش میشود اما در افراد و تشبیه و جمع و تذکیر و تانیث مطابق آن میشود مثلاً میگویند جَاءَتْ اِمْرَأَةٌ عَالِمَةٌ اَبُوها و اِمْرَأَاتٍ عَالِمَاتٍ اَبُوهُنَّا نِسَاءٌ عَالِمَاتٍ اَبَا تُهَنَّ که در این جمله با وصف مفرد و مذکر آورده شده بر چند موصوف مؤنث و تشبیه و جمع بود اما اگر نعت بسی ضمیر پستری را رفع دهد مانند نعت حقیقی است و در چهار حالت از حالات ده گانه با

سَبْقَتُهُ غَضَبًا که در اینجا صحیحه که صفت سبقت بود و حذف شد است .
 باید دانست که بعضی اسمها موصوف میشوند اما وصف میشوند مثل اسم
 علم و بعضی نه وصف میشوند و نه موصوف مثل ضایر و آبن و کم و
 کف و بعضی هم موصوف و هم وصف میشوند مثل اسم اشاره و پنج
 الف و لام معرف شده باشد و آنچه یکی از معرفه با اضافه شده باشد

تمرین ۱۹

و حمد های آئیده اقسام نعمت را بیان کنید :

إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ . لَا تَلْجِدُ الْهُدَى لِنَفْسٍ . وَجَعَلْنَا
 سِرَاجًا وَفَاجًا . وَبَدَّلْنَا بُرْهَانَكَ سَبْعًا سِدَادًا . نَسِجَ لَهْفٍ فِي السَّمَاءِ
 وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ . هَذَا ذِكْرُ مُبَارَكٍ
 أَنْزَلْنَاهُ . فَمَنْ الذِّكْرُ يَعْنِي الْأُمَمِينَ رُسُلًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ
 آيَاتِهِ . وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ . وَمَا
 مِنْ ذَائِدِي فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ يُخَافُ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ
 إِنْ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ . قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ فِي
 صَلَاتِهِمْ حَاسِعُونَ . مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ
 عَلَيْهِ . قُلْ هَلْ أَنْتُمْ بِالْآخِرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ

واقع شده است و در این جمله : رَجُلٌ مِنْ بَنِي نَجِيمٍ عِنْدِي مِنْ بَنِي نَجِيمٍ
صفت رَجُلٌ واقع شده است .

۱۱۰ - گاهی نعت از تبعیت ما قبلش در اعراب باز میماند و آن یا مرفوع
میشود و بسبب اینکه خبر است برای مبتدائی که وجوباً حذف شده است یا
منصوب است چون مفعول فعل محذوفی است و این حال در نعتی پیش میآید
که برای مدح یا ذم یا ترحم باشد مثل : اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلْحَمْدُ که در این جمله
حمید را میتوان مرفوع خواند بنا بر اینکه از متابعت باز داشته شده باشد
و میتوان آنرا تابع دانسته و مجرور خواند و هم چنین در این آیه : وَ اَمْرًا
حَمَلَةُ الْحَطَبِ ، میتوان حَمَلَةَ را منصوب خواند بنا بر اینکه از متابعت
باز داشته شده و مفعول فعل محذوف باشد و نیز در این جمله اَللّٰهُمَّ
ارْحَمْ عَبْدَكَ الذَّلِيلَ میتوان ذلیل را مرفوع خواند بنا بر اینکه خبر مبتدائی محذوف
باشد .

منعوت را میتوان حذف کرد اگر متبینه ای بر آن دلالت کند مثلاً در این
آیه : وَ اَلْاَمَلُ الْحَدِيدُ اِنْ اَعْمِلْ سَابِغَاتٍ بِحَلٍّ ، اما سَابِغَاتٍ بوده
و موصوف حذف شده است .

گاهی صفت هم اگر معلوم باشد حذف میشود مثل این آیه : بِاَخَذِ كُلِّ

مُؤْمِنٌ فَلْيُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلْيَجْزِئْهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مَا كَانُوْا
يَعْمَلُوْنَ .

۲- توكید

۱۱۱- توكید كه تاكید هم میگویند تابعی است كه برای تفسیر و تائید

ما قبل آن میآورند و تابع را موكده و متبوع را موكده میامند .

تاكید برد و نوعست : لفظی و معنوی توكید لفظی تكرار لفظست یا عینا یا

برادف آن . و هم در اسم میآید هم در فعل و هم در حرف و هم در جمله مثلاً

قَالَ سَعِيدٌ سَعِيدٌ وَجَاءَ عَلِيٌّ عَلِيٌّ وَلَعَنَ نَعَمَ وَأَكْرَمْتَ أَكْرَمْتَ

خَبِيرٌ جَدِيرٌ وَصَمَتْ سَكَّتْ سَعِيدٌ وَاجَلَ جَبِيرٌ وَقَعَدَتْ وَحَلَسَتْ

اگر موكده جمله باشد غالباً بمراو نم میآید خواه جمله اسمیه باشد خواه

فعلیه مثل این آیات وَمَا آدْرَبَكُمْ مَّا يَوْمَ الدِّينِ تَمَّ مَا آدْرَبَكُمْ مَّا يَوْمَ الدِّينِ

وَكَلَّا سَعَلُمُونَ تَمَّ كَلَّا سَعَلُمُونَ و كاهی به و ن حرف عطف میآید مانند

قَوْلِ رَسُولٍ وَاللّٰهُ لَا عَزْوَٓنَ فُرَبَّسًا وَاللّٰهُ لَا عَزْوَٓنَ فُرَبَّسًا وَاللّٰهُ

لَا عَزْوَٓنَ فُرَبَّسًا .

فایده توكید لفظی اینست كه مانع سهو و توهم غلط میشود زیرا اگر کسی بگوید

جَاءَ سَعِيدٌ بسا بست كه شنونده توهم میکند كه گوینده دیگری را میخوا

تَعْمَهُدُ فِي الْحَبْوَةِ الذَّنْبَا . اِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا . وَقُلْ لَهَا
 قَوْلًا كَرِيمًا . اِلَهُكُمْ اِلَهٌ وَاحِدٌ . فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ .
 وَاِنَّكَ لَعَلَىٰ حُلُوقٍ عَظِيمٍ . وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا . فِيهَا عَيْنٌ
 جَارِيَةٌ . فِيهَا سُرُورٌ مَرْفُوعٌ . وَاَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ . اِنَّهٗ كَانَ
 عَبْدًا شَكُورًا . وَاِذَا لَا اُنْبَاَهُمْ مِنْ لَدُنَّا اَجْرًا عَظِيمًا . وَلَهْدِنَاهُمْ
 صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا . كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ . اَلْحُجَّةُ اَشْهَدُ
 مَعْلُومَاتُ . وَاذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ . فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ
 النَّخْلُ ذَاتُ الْاَكْمَامِ . وَتَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ
 نَعْنَا عَمَلَكُمْ عِبَادًا لِّاَوَّلِيْ بَابٍ شَدِيدٍ . قُلْ اَرَايْتُمْ اِنْ اَصْبَحَ
 مَاءٌ كَرْمٌ غَوْرًا فَمِنْ بَابِكُمْ مَّاءٌ مَّعِيْنٍ . رَبَّنَا اَخْرِجْنَا مِنْ هٰذِهِ
 الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ اَهْلُهَا . مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَّكُنْ لَهُ
 نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَّكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَ
 كَانَ اللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا . نَزَّلَ الْكِتَابَ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ
 الْعَلِيمِ غَاثِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ
 لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْبَاقِي الْمُصْبِرُ . كِتَابٌ اَنْزَلْنَاهُ اِلَيْكَ لِتُخْرِجَ
 النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّوْرِ . مَنْ عَلِمَ صَالِحًا مِنْ ذِكْرِ اَوَّلِيْ وَهُوَ

يَعْنِيهِ و برگاه نفس و عین برود را با و رد ما بد نفس اربعین مقدم آورد .

۱۱۴- کلا و کلتا برای تأکید تشبیه است چنانکه میگویند حلاء الرجالین کِلَاهُمَا وَالرَّيْثَانِ كِلْتَاهُمَا و فایده توکید ما این دو کلمه ایست که توهم حذف مضاف از میان میرود که گمان نرود که مقصود اخذ الرجلین یا بعض الرجلین بوده و مضاف حذف شده و فعل با آنها مجازا است داده شده است .

برای غیر مثنی یعنی برای مفرد و جمع بکلمات کُلّ و حَمِيع و غایه توکید بعل میآید و فایده اش اینست که توهم عدم شمول و احاطه دفع میشود مثلاً و قتله میگویند قَالَ الْعُلَمَاءُ مُكْمِنٌ است که بعضی از علما با اکثر علما باشند و لیکن چون بگویند قَالَ الْعُلَمَاءُ کُلُّهُمْ این احتمال مرتفع میشود .

۱۱۵- این کلمات تأکید باید ضمیر موكده متصل باشد مثل جاء الفوم کُلُّهُمْ و اسْتَرْبَى الدَّارَ كُلَّهَا و جَاءَ النِّسَاءُ كُلُّهُنَّ و اگر بخوانند تَأْکِید قوت دهند بعد از کُلُّه لفظ اجمع و بعد از کُلُّهَا لفظ جمعاء و بعد از کُلُّهُنَّ اجمعین و بعد از کُلُّهُنَّ جمع میآورند مثلاً انهم جئوا العذرة کُلُّهُ و انصرف جوش السلیین کُلُّهُنَّ و فُتِحَتْ مَمْلَكَةُ الْعَدُوِّ کُلُّهَا

بگوید که آمده است و اشتباهاً سَعِدَ گفته است بنا بر این گویند و بر کاه لفظ را تکرار و تأکید کند و بگوید جَاءَ سَعِيدٌ سَعِيدٌ دفع تو بم میشود و مثل نیست که بگوید قصد آسعد کفتم و سهو نکرده ام .

۱۱۲- توكيد معنوی الفاظ مخصوص دارد و آنها نفس و عین میباشند مثلاً جَاءَ الْأَمِيرُ نَفْسُهُ يَاعَيْنُهُ و فایده این تأکید دفع تو بم مجاز است زیرا اگر فقط گفته شود : جَاءَ الْأَمِيرُ مَكْلَن است شونده تو بم کند که مقصود گویند و آمدن خود امیر نیست بلکه کسی از امیر یا خواجه آمده است و آمدن را مجازاً با امیر نسبت داده است بنا بر این بر کاه بگوید جَاءَ الْأَمِيرُ نَفْسُهُ يَاعَيْنُهُ این تو بم دفع میشود و یقین حاصل می گردد که آمدن امیر حقیقی است نه مجازی .

۱۱۳- نفس و عین را که برای تأکید میآورند باید متصل بضمیری باشند و آن ضمیر در مفرد و تثنیه و جمع مطابق مؤکد میشود و خود نفس و عین هم باید مطابق مؤکد باشد جز در تثنیه که جمع آمدنش فصیح تر است مثلاً جَاءَ سَعِيدٌ نَفْسُهُ وَ هِنْدٌ نَفْسُهَا وَ الرَّجُلَانِ أَنْفُسُهُمَا وَ الرَّجُلُ أَنْفُسُهُمْ وَاعْنَهُمْ وَ النَّسَاءُ أَنْفُسُهُنَّ وَاعْنَهُنَّ و میتوان لفظ نفس و عین را بارزانه مجرور ساخت مثلاً گفتم : جَاءَ عَلِيٌّ بِنَفْسِهِ يَ

قَوْلُهُ تَعَالَى : إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ . لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ
الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ . قَالَ الشَّاعِرُ :
أَخُوكَ أَخُوكَ مَنْ تَدْنُو وَتَرْجُو مَوَدَّتُهُ وَإِنْ دُعِيَ اسْتَجَابَا
وَمَوْلَاكَ مَوْلَاكَ الَّذِي إِنْ دَعَوْتَهُ أَجَابَكَ طَوْعًا وَالدِّمَاءُ تُصَبَّبُ
فَلَمَّا نَأَتْ عَنَّا الْعَشِيرَةُ كُلُّهَا انْخَفَا فَالْفَنَاءُ السُّوفَى عَلَى الدَّهْرِ
أَبُوكَ أَبُوكَ أَرَبْدُ غَيْرَ شَكٍّ أَحَلَّكَ فِي الْحَاذِي حَبْتُ حَلَا
أَبَا مَنْ لَسْتُ أَقْلَاهُ وَلَا فِي الْبُعْدِ أَنْسَاهُ .

لَكَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ لَكَ اللَّهُ لَكَ اللَّهُ

وَرَزَمَهُ الْعِلْمُ وَأَسْأَلَ الْخَلْقَ كُلَّهُمْ

وَسَائِرُ النَّاسِ فِي النَّمِثِلِ أَعْضَاءُ

۳- بدل

۱۱۷- بدل تابعی است که مقصود از حکم است ولیکن حکم به متبوع نسبت داده میشود مثلاً ضربت خالداً داسه که ضرب در واقع به را پس متبوع است ولیکن بخالد نسبت داده شده است که مقدمه ذکر او باشد پس تابع را بدل میگویند و متبوع را مبدل منه مینامند . بدل بر چهار قسم است :
۱- بدل مطابق که بدل کل از کل نیز میگویند و آن بدلی است که ذاتش عین

وَأَنهَدَمَتِ الْفِلَاحُ وَالْخُصُونُ كُلُّهُنَّ . وکا ہی ہم این الفاظ رامیا ورنہ
بدون اینکہ کُل را بر آنا مقدم کنند مثل رَجَعَ الْجَبَشُ أَجْمَعُ ظَافِرًا
و مثل این آیه : وَلَا تُغْوِبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ .

۱۱۶۔ ہر کا و نحو ابند ضمیر مرفوع متصل را بنفس و عین تالیف کنند باید ضمیر
مرفوع متصل را تالیف کنند بضمیر منفصل مثل جئتُ أَنَا بَقِيَّ و جَاءُواهُمْ
أَنفُسُهُمْ ولیکن در ضمیر منصوب و مجرور این کار لازم نیست چنانکہ میگویند
أَكْرَمْنَاهُمْ أَنفُسَهُمْ و مَرَرْتُ بِهِمْ أَنفُسَهُمْ .

پرامی ہر ضمیر متصلی خواہ مرفوع باشد خواہ منصوب خواہ مجرور میتوان
ضمیر مرفوع منفصل را تالیف آورد مثل : قُمْتَ أَنْتَ أَكْرَمْنَا أَنْتَ
و مَرَرْتُ بِكَ أَنْتَ .

تمرین ۲.

در جملہ ہی زیر اقسام توكید را تعیین كنید :

قُلْ إِنَّا لَأَمْرُكَلَهُ اللَّهُ . فَبَعَثَ الْمَلَائِكَةَ كُلَّهُمْ أَحْمَعُونَ
إِلَّا إِبْلِيسَ . وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَبَا صَاحِبِ الذَّنْبِ لَا تَقْطَنْ فَإِنَّ إِلَهَ رَوْفٍ رَوْفٍ
وَلَا تَرْجَلَنَّ بِلَا عُدَّةٍ فَإِنَّ الصَّطْرَ بَيْنَ مَخَوْفٍ مَخَوْفٍ

لَتَسْفَعَا لِتَاَصِیْبِهِ نَاصِیْبَهُ کَاذِبُهُ خَاطِئُهُ یا مبدل منه نکره و بدل معرفه است
مثل : جَاءَ رَحُلٌ جَعْفَرٌ .

اسم ظاهر بدل اسپم ظاهر میشود چنانکه دیدید ولیکن ضمیر بدل ضمیر میشود
و ضمیر بدل اسپم ظاهر بمیشود اما اسپم ظاهر بدل از ضمیر میشود مثل :
اَكْرَمْتُ جَعْفَرًا چنانکه اسم بدل از اسپم میشود فعل بم بدل از فعل می کرد مثل
این آیه وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ كَمَا يَضَاعَفُ لِمَنِ
یلق است .

جمله بم بدل از جمله میشود مثل این آیه : اَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْمَلُونَ اَمَدَّكُمْ
بِالْاَعْلَامِ وَبَيْنَیْنِ .

بر کاه اسی بدل از اسم استفهام یا از اسپم شرط شود باید با همزه
استفهام یا این شرطیه همراه باشد مثل مَنْ جَاءَ اَسْعَدًا اَمْ عَلِیٌّ وَمَنْ
يَقْرَأْ خَالِدًا وَاِنْ عَمْرُوْا اَقَمُوْا مَعَهُ و در اینجا در فارسی آنرا میتوان خواه
ترجمه کرد و معنی عبارت چنین میشود هر کس برخیزد خواه خاله باشد خواه
عمرو باشد من با او برمیخیزم .

۴- عطف بیان

۱۱۹- عطف بیان تابعی است شبیه بصفته که اگر متبوعش معروف باشد

ذات مبدل منه است اگرچه مفهوم آنها تفاوت داشته باشد مثل :
 اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ که صراط الذین بدل کل
 از کل است از صراط المستقیم .

۲- بدل بعض از کل یعنی ذاتش جزئی از ذات مبدل منه است مثل :
 أَكَلْتُ الرِّغْفَفَ نِصْفَهُ وَ قَبْلْتُ سَعِيدًا يَدُ بدل بعض متصل است بضمیر که
 رابع مبدل منه است چنانکه در مثال دیدید .

۳- بدل اشتمال که مبدل منه مشتمل باشد بر بدل مثل : اَعْجَبَنِي سَعِيدُ
 عَلَيْهِ يَا كَرَمُهُ در بدل اشتمال بهم شرطست که متصل بضمیری باشد که
 رابع مبدل منه باشد .

۴- بدل مبالغه که بدل غلط بهم میگویند مثل جاء خَالِدًا الْفَرَسُ که گویند
 میخواست بگوید جاء الْفَرَسُ و اشتباه زبانی کرده و خالده را بطل نام
 برده و بعد متوجه شده و فرس را بدل آن قرار داده و است . پس بدل
 غلط بدلی است از لفظی که بطل گفته شده است نه این که خود بدل غلط باشد .

۱۱۸- بدل و مبدل منه یا بر دو معرفه اند مثل : جاء سَعِيدٌ أَخُوكَ
 یا بر دو نکره اند مثل جاء رَجُلٌ أَخٌ لَكَ یا مبدل منه معرفه و بدل نکره است
 و در این قسم شرط است که برای بدل نکره صفتی بیاد و نند مثل این آیه :

و همچنین در این آیه وَ اسْتَرْوَا النُّجُومَ الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ
جمله هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ بدل النُّجُومِ است .

۳ - اینکه عطف بیان تابع جمله نباشد و بخلاف بدل مثلاً در این آیه :
اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنِ لَّا يَسْأَلْكُمْ أَجْرًا جُمْلَةُ اتَّبِعُوا مَنِ لَّا يَسْأَلْكُمْ أَجْرًا
بدل است از جمله : اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ .

۴ - اینکه عطف بیان فعلی نیست که تابع فعل دیگر باشد بخلاف بدل که
پیش از این گفته شد .

تمرین ۲۱

در جمله های زیر عطف بیان و بدل را متعین کنید :

إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ . فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ
مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ . كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ
إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ اللَّهُ الَّذِي لَهُ
مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ . يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ
قَالَ فِيهِ . وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا
إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى . لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ
لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ .

آنرا توضیح می‌کند و اگر نکره باشد تخصیص می‌دهد مثل قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّكَ که علی ابو الحسن را توضیح می‌کند و عطف بیان اوست و مثل این آیه: قَالُوا تَعْبُدُ إِلَهَكَ وَاللَّهُ أَبَاكَ إِنَّا إِبرَاهِيمَ وَاسْمِعِلَّ وَاسْتَحَقَّ که ابراهیم و ما بعدا و عطف بیان برای ابائک می‌باشد و آنرا توضیح می‌کند و بهم چنین در این آیه: أَوْ كَهَآرَةِ طَعَامٍ مَسَاكِينَ که طعام مساکین عطف بیان است برای کفاره و آنرا تخصیص می‌دهد و بهم چنین مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ که عطف بیان ما است.

۱۲۰- عطف بیان در چهار امر از امور ده گانه با مقبوعش موافق می‌شود چنانکه در باره نعت ذکر شد و تفاوتی میان او و نعت نیست جز اینکه نعت از مشتقات است و عطف بیان از جامد ما است. و عطف بیان می‌تواند بدل کل از کل شود و از چند جهت بابدل منتهی دارد:

۱- اینکه در تعریف و تکلیف با مقبوعش مخالف نیست بخلاف بدل چنانکه ذکر نمودیم.

۲- اینکه عطف بیان بخلاف بدل جمله نمی‌شود مثل این آیه: مَا بِقَالَ نَكَ إِلَّا مَا قَدْ قَبِلَ لِلرَّسُولِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ الْبَیْمِ که در اینجا جمله إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ بدل است از ما قَبِلَ

و بر حسب زمان بر آن مُقدم است فاء برای مشارکت است با
ترتیب و بی فاصله چنانکه برگاه گفته شود : جَاءَ عَلِيٌّ قَسْعِدُ مَعِيشِ
اینست اول علی آمد و پس از او بلا فاصله سعید آمد .

در فارسی فاء را پس میگویند اما غالباً قسم دیگر باید ترجمه شود چنانکه جمله
مزبور را باید ترجمه کرد علی آمد آنگاه سعید ، خداوند میفرماید حَلَفَكَ
قَسَوْنَكَ .

ثُمَّ برای ترتیب است با فاصله چنانکه برگاه گفته شود جَاءَ عَلِيٌّ ثُمَّ
خَالِدٌ معیش اینست که اول علی آمد پس از او خالد آمد و میان
آمدنشان فاصله بود و مثل این آیه : فَاقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا سَاءَ النَّسَرَةُ در
فارسی ثُمَّ را پس از آن ترجمه میکنیم .

حتّی برای مشارکت در حکم است و شرطش اینست که معطوف اسم باشد
نه فعل و ایسم ظاهر باشد نه ضمیر و معطوف جزئی از معطوف علیه یا مانند
جزئی از آن باشد و معطوف برتر یا پست تر از معطوف علیه باشد مثل :
مَاتَ النَّاسُ حَتَّى الْإِنْبَاءِ يَا غَلَبَكَ النَّاسُ حَتَّى الْجَبَّانُ و مثل این شعر :
فَهَرْنَا كُمْ حَتَّى الْحُكْمَاءِ فَانْتُمْ نَهَا بُوَسَا حَتَّى سَدَا الْأَصَاغِرَ
او دلالت بر مشارکت معطوف و معطوف علیه میکند در اعراب اما غالباً

قَالَ الشَّاعِرُ :

وَلَكِنَّ الْفَتَى حَمَلَ بْنَ بَدْرٍ بَغَى وَالْبَغَى مَرْغَهُ وَخَيْمُ
أَبَا أَخَوَيْنَا عَجَدَ شَمْسٍ وَتَوَفَّلَا أُعْبِدْ كَمَا بِاللَّهِ أَنْ تُحْدِثَا حَرْبَا

۵ - عطف بحروف

۱۲۱ - عطف بحروف که آنرا عطف النسق نیز میگویند تابعی است که

میان او و مقبوعش یکی از حروف عطف میباشد و آنها را حرفه از انقراض
واو، فاء، ثم، حتی، او، ام، بل، لکن، لا، متبوع را معطوف علیه و
تابع را معطوف گویند.

واو عطف که در فارسی هم هست دلالت بر مشارکت معطوف و
معطوف علیه میکنند بدون اینکه ترقیبی منظور باشد مثل: جَاءَ سَعِيدٌ
وَعَلَىٰ که ممکن است بر دو در یک زمان آمده باشند یا علی پیش از
سعید یا بعد از او آمده باشد و مثل این آیه: فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ
التَّيْفَةِ که اصحاب التَّيْفَةِ معطوف است بر اهلاء، در حالیکه بر دو
با هم همراهند و در این آیه: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ اِبْرَاهِيمَ
نوح معطوف است و متأخر از او است و در این آیه: كَذَلِكَ يُوحَى
إِلَيْكَ وَالِى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ، الَّذِينَ معطوف است بر كاف الیك

بَلْ برای اضراب است یعنی اشغال از یک چیز بچیز دیگر و شرط عطف به بل اینست که معطوف مفرد باشد نه جمله و اگر بعد از ایجاب یا امر واقع شود معنی آن سلب حکم است از ماقبل و اثباتش برای ما بعد مثل : جَاءَ سَعِيدٌ بَلْ عَلِيٌّ که آمدن را برای علی اثبات و برای سعید نفی میکند و در فارسی میگوئیم سعید آمد نه بلکه علی آمد و همچنین اگر مَبْعُودٌ بَلْ عَلِيٌّ که اگر م را از سعید سلب و برای علی اثبات میکند و اگر بَلْ پس از نفی و نهی واقع شود معنی آن ابقاء حکم معطوف علیه است بر حال خود و اثبات ضد آن برای معطوف مثل : مَا جَاءَنِي عَلِيٌّ بَلْ سَعِيدٌ که آمدن را از علی سلب و برای سعید اثبات میکند وَلَا تَضِرْ عَلَيَّ بَلْ سَعِيدٌ که زدن را از علی سلب و برای سعید اثبات میکند .

لَكِنْ برای استهراک است یعنی رفع توهم میکند و حرف عطف میشود بسته شرط :

- ۱- آنکه بعد از آن مفرد باشد .
- ۲- بعد از نفی یا نهی واقع شود .
- ۳- با و او همراه نباشد . و آن نیز معطوف علیه را بر حال خود میکند ارد و ضد آنرا برای معطوف اثبات میکند مثل : مَا جَاءَنِي خَالِدٌ لَكِنْ سَعِيدٌ

در حکم مشارکت نیست و حکم برای یکی از دو یا چند چیز است مثلاً :
 جَاءَ عَلِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ که آمدن حکمی است رابع یکی از آنها که معین نشده است
 کدام است اگر آو بعد از طلب باشد برای تخیر است مثلاً : نَزَّوَجٌ
 هَذَا أَوْ أَخَاهَا یا برای اباح است مثل : جَالِسِ الْعُلَمَاءِ أَوْ الزُّهَّادِ
 و اگر بعد از خبر واقع شود برای شکی است که گوینده دارد مثل :
 لَيْسَ أَبُومًا أَوْ بَعْضَ تَوَمٍ یا برای ابهام بر مخاطب است مثل : إِنْ
 آوَابَا كَمْ لَعَلِّي هَدَى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ و برای تقسیم است مثل :
 الْكَلِمَةُ إِسْمٌ أَوْ فِعْلٌ أَوْ حَرْفٌ .

۱۲۲ - آم و نوعست متصل و منقطع . متصل آنست که بعد از بزمه تسویه
 واقع شود مثل این آیه : سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَدْرَأْتَهُمْ أَمْ لَمْ تَدْرَأَهُمْ يَابَعْدُ از
 بزمه ایلکه بواسطه آو و آم تعیین جسته میشود مثل : أَسْعِدْنِي الدَّارَ أَمْ
 عَلِيٌّ و متصل از آنجست میگویند که پیش و پس آن بچکدام از دیگری
 بی نیاز نیست .

منقطع آنست که بعد از بزمه تسویه و بزمه استفهام نباشد و آنرا منقطع
 از آن جهت میگویند که میان دو جمله واقع میشود که بهم مربوط نیستند بلکه
 مستقلند و بعضی بل میباشد مثل این آیهلَسُوا لَأَعْمَى الْبَصِيرُ هَلْ تَسْتَوِي الْأَعْمَى

کتاب قرانت عربی

که آمدن را برای سعید اثبات و از خالف نفی کرده است .
 لاء آنچه بعد از آن قرار گرفته عطف میکند بآنچه پیش از آن واقع گردیده است
 و در اعراب و حکم را برای ما قبل اثبات و از ما بعدش نفی میکند یعنی عکس لکن است
 و شرط معطوفش اینست که مفرد باشد و جمله نباشد و بعد از ایجاب یا امر
 باشد مثل : جاء سَعِيدٌ لَّا عَلَى . وَ أَكْرَمُ عَلَيْنَا لَّا خَالِدًا .

بخط محمد بنی کمال و علی البرکات

العنوان	الفهرس	الصّحيفة
الصّدقة		١
نادرة		١
التميمة		٢
قضاء الله		٢
نادرة		٣
جواب لطيف		٣
الجل		٤
الغنى من حديث لا يؤحى		٥
من نوادر السائلين		٥
نادرة		٦
الذئب		٦
القرود والتجّار		٧
حلم الوليد بن عتبة		٨
شهادة الطير		٩
حسن التّخلص		٩

العنوان	الصفحة
من طمع في الكل خسر الكل	٢٣
الجمان	٢٤
للفهد وفي مدح الإمام زين العابدين (٢)	٢٥
ثعلب وحبك	٢٦
شجرة البجلة	٢٦
الحاكم الذكي (١)	٢٨
الحاكم الذكي (٢)	٢٩
شروط السؤدد والرئاسة	٣٠
ضعف رأي الخليفة الأيمن	٣١
النميرى والحجاج	٣٢
البرامكة	٣٣
في رثاء البرامكة	٣٥
نوادع عن الكرام والخلاء (١)	٣٦
نوادع عن الكرام والخلاء (٢)	٣٧
على بن أبي رافع وأبند على بن أبي طالب	٣٨

الصَّحِيفَةُ

١٠

١١

١٢

١٢

١٣

١٤

١٥

١٤

١٢

١٦

١٨

١٩

٢٠

٢١

٢٢

العنوان

صَبْرُ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ

لِكُلِّ عَمَلٍ أَجْرُهُ

رَجُلٌ مِنَ الْأَجْوَادِ

بِحَبْلِ وَدَيْكٍ

جَزَاءُ سَنَمَارٍ

الضَّهْرُ بِالْعَبَسِيِّ

السَّارِقُ وَالْبَغَاءُ

الْعَطَارُ وَاللِّحَامُ

حَذَقَ كَمَلُوكٍ

فُقَابِلُ الشَّرِّ وَالْخَيْرِ

الْمَأْمُونُ وَمُحْكِي بَنِ أَكْثَمَ

كَرَامَةُ دَيْكٍ

الغذاء خارج الدار

حُسْنُ الْأَعْثَادِ

الذِّكَاؤُ بِسَبِيلِ الْخُلَاصِ

١- الصَّدَقَةُ

وَقَفَّ سَائِلٌ عَلَى امْرَأَةٍ وَهِيَ تَبْعَى . فَقَامَتْ فَوَضَعَتْ
لُقْمَةً فِي فِيهِ . ثُمَّ بَكَرَتْ فِي الْغَدِ إِلَى زَوْجِهَا فِي مَزْرَعَتِهِ .
فَوَضَعَتْ وَلَدَهَا عِنْدَهُ وَقَامَتْ لِلْحَاجَةِ تُرِيدُهَا . فَأَخْلَسَهُ
الذِّئْبُ . فَوَقَفَتْ وَقَالَتْ يَا رَبِّ وَلَدِي . فَأَنَا هَاتِي فَأَخَذَ
بِعُنَى الذِّئْبِ . فَاسْتَحْرَجَتْ وَلَدَهَا مِنْ غَيْرِ أَدْنَى وَضَرَّ فَقَالَ
لَهَا هَذِهِ سِلْكُ اللُقْمَةِ الَّتِي وَضَعْتُهَا فِي فَمِ السَّائِلِ .

٢- نَادِرَةٌ

حَكِيَ أَنَّ السِّرَاجَ الْوَزَّاءَ وَجَهَزَ غُلَامًا لَهُ يَوْمًا لِبَيْعِ زَيْبًا
مِثْبَلًا لِبَاكُلٍ بِهِ لِفَنًا . فَأَحْضَرَهُ الْغُلَامُ فَقَلَبَهُ السِّرَاجَ عَلَى
الِلْفَتِ فَوَجَدَ زَيْبًا حَاذَا . فَأَنكَرَ عَلَى الْغُلَامِ ذَلِكَ وَأَخَذَ وَ
جَاءَ إِلَى الْبَيْعِ وَقَالَ لَهُ لِمَ تَفْعَلُ مِثْلَ هَذَا ؟ فَقَالَ لَهُ وَاللَّهِ

العنوان	الصفحة
الأمام فخر الدين الرازى والحامد (١)	٣٠
الأمام فخر الدين الرازى والحامد (٢)	٣٠
الوزير المهلبى وعبد الله الصوفى (١)	٣٢
الوزير المهلبى وعبد الله الصوفى (٢)	٣٣
عنزة بن شداد (١)	٣٣
عنزة بن شداد (٢)	٣٥
نموذج من الشجاعة (١)	٣٦
نموذج من الشجاعة (٢)	٣٧
قدوم كعب بن زهير على رسول الله (ص) (١)	٤٩
قدوم كعب بن زهير على رسول الله (ص) (٢)	٥٠
نوادير عن أبي دلف (١)	٥١
نوادير عن أبي دلف (٢)	٥٢
نوادير عن أبي دلف (٣)	٥٣
هذه بوران	٥٥

٥ - نَادِرَةٌ

مِنْ غَرْبٍ مَا اتَّفَقَ لِعِمَادِ الدَّوْلَةِ أَنَّهُ لَمَّا مَلَكَ بَلَدَ شِيرَازِ
اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَصْحَابُهُ وَطَلَبُوا مِنْهُ مَا لَا وَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مَا يُرِضُهُمْ
يَه . فَأَغْنَمَ لِذَلِكَ كَثِيرًا وَنَامَ فِي قَصْرِهِ مُسْتَلِفًا عَلَى فَنَاءِهِ
مُفَكِّرًا فِي ذَلِكَ . وَإِذَا الْحَيَّةُ عَظِيمَةً خَرَجَتْ مِنْ سَقْفِ ذَلِكَ الْمَكَانِ
وَدَخَلَتْ فِي سَقْفٍ آخَرَ . فَطَلَبَ سُلْمًا وَصَعِدَ لِنَظَرِ الْمَكَانِ الَّذِي
خَرَجَتْ مِنْهُ . فَلَمَّا رَأَاهُ وَجَدَ كُوَّةً . فَظَرَفَ فِي دَاخِلِهَا فَإِذَا هِيَ
مَطْمُورَةٌ . فَدَخَلَهَا فَوَجَدَ صُنْدُوقًا فِيهِ خَمْسِمِائَةِ أَلْفِ دِينَارٍ
فَأَمَرَ بِإِخْرَاجِهِ وَإِنْفَاقِهِ عَلَى الْعَسْكَرِ .

٦ - جَوَابُ لَطِيفٍ

قَالَ مَلِكُ لُوزِبْرِهِ . مَا خَيْرُ مَا يُزِدُّهُ الْعَبْدُ قَالَ عَقْلُ
يَعِيشُ بِهِ قَالَ فَإِنْ عَدِمَهُ قَالَ آدَبٌ يَتَحَلَّى بِهِ قَالَ فَإِنْ عَدِمَهُ
قَالَ مَالٌ يَسْتُرُهُ قَالَ فَإِنْ عَدِمَهُ قَالَ فَصَاعِقَةٌ تُخْرِقُهُ
تُزِيحُ مِنْهُ الْعِمَادَ وَالْإِلَادَ .

نَاسِيْدِي مَالِي ذَنْبٌ . لِأَنَّهُ قَالَ أَعْطَيْتَنِي سَبِيْلَ السِّرَاجِ .

٣ - النَّمِيْمَةُ

دَفَعَ إِنْسَانٌ رُقْعَةً إِلَى الصَّاحِبِ بْنِ عَبَّادٍ بِحُجَّتِهَا عَلَيْهَا
أَخَذَ مَالَ يَتِيْمٍ . وَكَانَ مَالًا كَثِيْرًا . فَكَبَّ الصَّاحِبُ عَلَى ظَهْرِ
رُقْعَتِهِ : النَّمِيْمَةُ فَيَحْهُ وَإِنْ كَانَتْ صَحِيْحَةً وَالْمَيِّتُ رَحِمَهُ اللهُ
وَالْيَتِيْمُ جَبَرَهُ اللهُ وَالسَّاعِي لَعَنَهُ اللهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

٤ - قَضَاءُ اللهِ .

دَخَلَ لَيْسَ يَدِيْنًا فَوَجَدَ فِيهِ رَجُلًا وَرَوْجَةً وَطِفْلًا
لَهُمَا . وَكُلُّهُمْ نَافِثُونَ . فَخَطَّرَ لَهُ أَنْ يَدِيْرَ جِلْدَهُ فِيهَا الْغَنِيْمَةُ
فَحَمَلَ الصَّبِيَّ إِلَى الْخَارِجِ وَقَرَصَهُ . فَأَفَاوَقَ الصَّغِيْرُ مُنْزَعِجًا
وَأَخَذَ يَصِيْحُ . فَأَنْتَبَهَ الْوَالِدَانِ عَلَى صُرَاخِهِ وَرَكَضَا إِلَى الْحَيْثُ
سَمِعَا الصَّوْتَ . وَكَانَتْ هَذِهِ غَايَةُ اللَّيْلِ . فَاسْرَعَ فِي الدُّخُولِ
لِيَسْرِقَ مَا بَرُوْقُ لَهُ . وَكَانَ الْبَيْتُ مُنْدَاعِيًّا . فَسَقَطَ بِقَضَاءِ
اللهِ عَلَى الشَّقِيْقِ . فَهَلَكَ وَنَجَّى أَصْحَابُ الْبَيْتِ .

٨ - الْغِنَى مِنْ حَيْثُ لَا يُرْجَى

مِنْ الْطَفِ مَا اتَّفَقَ أَنَّهُ لِمَا مَلَكَ عِمَادُ الدَّوْلَةِ شَيْهَرِازَكَانَ
فِيهَا خَطَّاطٌ أَطْرُوشٌ يَخْبِطُ لِلْمُلُوكِ وَقَدْ أَوْدَعَ عِنْدَ الْمَلِكِ السَّابِقِ
مَا لَا خَطِيرًا . فَطَلَبَهُ عِمَادُ الدَّوْلَةِ لِيَخْبِطَ لَهُ . فَتَوَهَّمِ الْخَطَّاطُ
أَنَّهُ غُمِرَ عَلَيْهِ سَبَبُ الْوَدَاعِ . فَلَمَّا حَضَرَ بَيْنَ يَدَيْ عِمَادِ الدَّوْلَةِ
قَالَ لَهُ : إِنْ الْمَلِكَ سَلَفَكَ لَمْ يَدْعُ عِنْدِي سِوَى اثْنَيْ عَشَرَ صُنْدُوقًا
وَلَمْ أَدْرِ مَا فِيهَا . فَأَمَرَ بِإِحْضَارِهَا . فَأَحْضَرَهَا . فَأَخَذَهَا عِمَادُ الدَّوْلَةِ
وَوَسَّعَ بِهَا عَلَى جُنْدِهِ . وَقَدْ تَعَجَّبَ مِنْ هَذِهِ الْفَضِيحَةِ الَّتِي كَانَتْ
مِنْ دَلَائِلِ السَّعَادَةِ لَهُ .

٩ - مِنْ نَوَادِرِ السَّائِلِينَ

مَرَّ سَائِلٌ بِقَوْمٍ . فَقَالَ إِنِّي جَائِعٌ . فَقَالُوا لَهُ كَذَبْتَ .
فَقَالَ جَرَّبُونِي بِرُطْبَيْنِ مِنَ الْخُبْزِ وَرُطْبَيْنِ مِنَ اللَّحْمِ .
وَوَقَفَ سَائِلٌ عَلَى بَابٍ . فَقَالُوا ابْتَغِ اللَّهَ لَكَ . فَقَالَ كِسْرَةً
خُبْزٍ . فَقَالُوا مَا نَقْدِرُ عَلَيْهَا . قَالَ فَتَقَبَّلْ مِنْ بُرْأَوْفٍ أَوْ

ابْضًا

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَجْنَى لِأَبِي الْعَبْنَاءِ كَيْفَ الْحَالُ قَالَ
أَنْتَ الْحَالُ فَأَنْظُرْ كَيْفَ أَنْتَ لَنَا فَأَمَرَهُ بِمَالٍ حَزِيلٍ وَأَحْسَنَ
صِلَتِهِ .

٧- الْجَمَلُ

أَصْلُ الْجَمَلِ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ . وَكَانَ أَخْفَافَهُ
يَسْطُحُهَا وَاسْتَوَاتُهَا وَقِلَّةُ إِسَاعِ شِقِّهَا خِلْفَتُ لِمَشْيِ عَلَى
الرِّمَالِ . وَمَنَافِعُ هَذَا الْحَيَوَانِ نِصَاحِي مَنَافِعِ الْحِصَانِ وَالْجَارِ
وَالثَّوْرِ مَعًا . فَهُوَ يَجْمَلُ الْأَحْمَالَ الثَّقِيلَةَ وَيَقْطَعُ نَحْوَ خَمْسِينَ
فَرَسًا فِي الْيَوْمِ وَيَقْوَى عَلَى فِضَاءِ اسْبُوعٍ كَامِلٍ يَلَا أَكْلٍ وَلَا
شُرْبٍ . وَالْعَرَبُ يَحْسِبُونَهُ أَنْفَعَ الْحَيَوَانَاتِ الْأَهْلِيَّةِ وَسَكَا
الْوَادِي مِنْهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ يَدُونَهُ أَنْ يَعْبَسُوا أَوْ يَسَافِرُوا
فَيَشْرَبُونَ لَبَنَهُ وَيَقْتَاتُونَ مِنْ لَحْمِهِ وَيَكْتَسُونَ مِنْ وَبَرِهِ .

بِجَاوِزٍ غَيْرَ بَعِيدَةٍ حَتَّى رَمَى طَبِيبًا . فَحَمَلَهُ وَرَجَعَ طَالِبًا مَنَازِلَهُ . فَأَعْرَضَهُ
خَيْزُرٌ بَرِيٌّ . فَرَمَاهُ بِنُشَابَةٍ نَفَذَتْ فِيهِ . فَأَدْرَكَهُ الْخَيْزُرُ
وَصَرَبُهُ بِأَنْبَابِهِ صَرْبَةً صَرَعَتْهُ وَأَطَارَتْ مِنْ يَدِ الْفَوْسِ . وَوَقَعَا
مَيِّتَيْنِ . فَأَتَى عَلَيْهِمَا ذَيْبٌ . فَقَالَ هَذَا الرَّجُلُ وَالطَّبِيُّ وَ
الْخَيْزُرُ يَكْفِيَانِي كُلُّهُمَا مَدًّا . وَلَكِنْ أَبْدَأْ بِهَذَا الْوَرِثِ فَأَكُلْهُ
فَمَكُونُ ثَوْبٍ يَوْمِي وَأَذْخِرُ الْبَاقِي إِلَى غَدٍ فَمَا وَرَاءَهُ مُعَالِجُ الْوَرَحِ حَتَّى
قَطَعَهُ . فَلَمَّا انْقَطَعَ طَارَتْ سَيَّةُ الْفَوْسِ فَصَرَبَتْ حَلْفَهُ فَمَاتَ

١٢- الْقِرْدُ وَالْجَّارُ

زَعَمُوا أَنَّ قِرْدًا رَأَى نَجَّارًا شَقَّ خَشَبَهُ وَهُوَ رَاكِبٌ عَلَيْهَا .
وَكَلَّمَا شَقَّ مِنْهَا ذِرَاعًا دَخَلَ فِيهَا وَنَدَا . قُوفْ بِنَظَرِ الْبَهِّ وَقَدْ
أَعْجَبَهُ ذَلِكَ . ثُمَّ إِذَا النُّجَّارُ ذَهَبَ لِبَعْضِ حَاجَاتِهِ . فَقَامَ الْقِرْدُ
وَتَكَلَّفَ مَا لَيْسَ مِنْ شَأْنِهِ . فَكَرَبَ الْخَشَبَةَ وَجَعَلَ وَجْهَهُ قَبْلَ
الْوَيْدِ وَظَهَرَهُ قَبْلَ طَرَفِ الْخَشَبَةِ . فَدَلَّى ذَنْبُهُ فِي الشَّقِّ . وَ
نَزَعَ الْوَيْدَ فَلَزِمَ الشَّقَّ عَلَيْهِ فَكَادَ يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْآلَمِ . ثُمَّ لَمَّا

شَعِيرٍ . قَالُوا لَا نَقْدِرُ عَلَيْهِ . قَالَ فَفَطَعَهُ دُهْنٍ أَوْ قَلِيلٍ مِنْ
زَيْتٍ أَوْ لَبَنٍ . قَالُوا لَا نَجِدُهُ . قَالَ فَشَرَبَهُ مَاءً . قَالُوا وَلَيْسَ
عِنْدَنَا مَاءٌ . قَالَ فَمَا جُلُوسُكُمْ هَهُنَا قَوْمُوا فَاسْأَلُوا . فَأَنْتُمْ أَحَقُّ
مِنِّي بِالسُّؤَالِ .

١- نَادِرَةٌ

نَظَرَ طُفَيْلِي إِلَى قَوْمٍ ذَاهِبِينَ . فَلَمْ يَشْكُ أَنَّهُمْ فِي
دَعْوَةِ ذَاهِبُونَ إِلَى وَلِيْمَةٍ وَبِعَهُمْ . فَأَذَاهُمْ سُعْرَاءُ فَقَصَدُوا
السُّلْطَانَ بِمَدَائِحِ لَهُمْ . فَلَمَّا أُنْشِدَ كُلُّ وَاحِدٍ شِعْرَهُ وَ
أَخَذَ جَائِزَتَهُ لَمْ يَبْقَ إِلَّا الطُّفَيْلِيُّ وَهُوَ جَالِسٌ سَاكِتٌ . فَقِيلَ لَهُ
أَنْشِدْ شِعْرَكَ . فَقَالَ لَسْتُ بِشَاعِرٍ . قَبْلَ فَرَأَيْنَا . قَالَ
مِنَ الْغَاوُونَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي حَتِّهِمْ (وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ
الْغَاوُونَ) فَضَحِكَ السُّلْطَانُ وَأَمَرَ لَهُ بِجَائِزَةِ الشُّعْرَاءِ .

١١- الذِّئْبُ

خَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ رَجُلٌ قَانِصٌ وَمَعَهُ قَوْسُهُ وَنَسَابُهُ . فَلَمْ

١٤- شَهَادَةُ الطَّبْرِ

قَبْلَ إِنْ أَبَانَصِرِ بْنِ مَرْوَانَ أَكَلَ مَعَ بَعْضِ مُقَدَّمِي الْأَكْرَادِ
فَأَتَى عَلَى سِمَاطِهِ بِحَجَلَتَيْنِ مَشُوبَتَيْنِ . فَلَمَّا رَأَى الْمَقَدَّمَ
ضَحِكَ . فَقَالَ أَبُو نَصْرِ مِمَّ نَضْحُكُ . قَالَ كُنْتُ أَقْطَعُ الطَّرِيقَ
فِي عُنفُوَانِ شَبَابِي مَرَّيْ تَاجِرٌ . فَلَمَّا أَرَدْتُ قَتْلَهُ نَضَّرَعُ إِلَى . فَلَمْ
أَرْحَمْهُ . فَلَمَّا عَلِمَ أَنَّهُ لَا نَدَى لِي مِنْ قَتْلِهِ الْفَتَّ بِمَنَاءِ وَشِمَالِ الْأَفْرَاسِ
حَجَلَتَيْنِ كَانَا يَقْرَبَانِي . فَقَالَ اشْهَدَا لِي أَنَّهُ قَاتِلِي ظُلْمًا . وَلَمَّا رَأَيْتُ
هَاتَيْنِ الْحَجَلَتَيْنِ نَذَرْتُ حَقَّهُ فِي اسْنِشْهَادِهِ بِهِمَا . فَقَالَ
أَبُو نَصْرِ . وَاللَّهِ لَفَدْتُ شَهِدَا تَاعَلَيْكَ عِنْدَ مَنْ يَأْخُذُ بِثَأْرِ الرَّجُلِ
ثُمَّ أَمْرِي بِهِ فَصِرْتُ عَنْفُهُ .

١٥- حُسْنُ التَّخْلِصِ

حَرَجَ إِمْرٌ لِلصَّيْدِ وَمَعَهُ خَادِمُهُ . فَطَلَعَ عَلَيْهِمَا فِي الطَّرِيقِ
نَمْرُهَاثِلٌ فَخَافَ الْخَادِمُ وَتَسَلَّقَ شَجَرَةً . أَمَّا الْأَمِيرُ فَقَدْ ثَبَاتَ
الْأَسْوَدَ وَقَاتَلَ النَّمِرَ بَعِزْمٍ وَقَلْبٍ مِنْ حَدِيدٍ وَأَخَذَ مَعَهُ فِي الصَّرَاعِ

الْجَنَارَ وَافَاهُ فَأَصَابَهُ عَلَى تِلْكَ الْحَالَةِ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ بِضَرْبِهِ . وَكَانَ
مَا لَقِيَ مِنَ الْجَنَارِ مِنَ الضَّرْبِ أَشَدَّ مِنْمَا أَصَابَهُ مِنَ الْحَشَبَةِ .

١٣- حِلْمُ الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ

قَالَ بْنُ عَبَّاسٍ وَرَدَ عَلَيْنَا الْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ
وَالْبَاعِلَى الْمَدِينَةَ . فَوَاللَّهِ مَا تَرَكَ فَعْبْرًا إِلَّا اغْتَاهُ وَلَا مَدُّوْنَا
إِلَّا أَدَّى عَنْهُ دَيْنَهُ . وَلَقَدْ شَهِدْتُ مِنْهُ مَشْهَدًا لَا أَنْسَاهُ
أَبَدًا . تَعَدَّيْنَا يَوْمًا عِنْدَهُ . فَأَقْبَلَ الْغُلَامُ بِصَحْفَةٍ . فَعَرَّرَ
فِي وَسَادَةٍ فَوَقَعَ الصَّحْفَةُ مِنْ يَدِهِ وَأَنْكَبَ جَمِيعُ مَا فِيهَا عَلَى ذِقَنِ
الْوَلِيدِ وَتَبَايَهَ فِيهِ الْغُلَامُ وَأَفْغَامُ رَتَعَدَا مَعَهُ مِنْ رُوحِهِ إِلَّا
مَا بَقِيَ مِنْ رِجْلَيْهِ . فَقَامَ الْوَلِيدُ فَدَخَلَ الْبَيْتَ وَغَمَّرَ بِأَيْدِيهِ فَعَادَ
إِلَيْنَا وَأَسَارِبُ وَجْهِهِ تَبْرُؤُهَا شَاشَةٌ . فَأَقْبَلَ عَلَى الْغُلَامِ وَقَالَ
بِأَبَائِئِ مَا أَرَانَا الْآرَ وَغَنَّاكَ . إِذْ هَتَّ فَكُنْتُ حُرًّا وَأَوْلَادُكَ أَعْرَارُ
لِوَجْهِ اللَّهِ .

فَسَقَطَ بِدُنْهَآ وَمَاتَ . فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ . اَللّٰهُمَّ
لَنْ اَخَذْتَ وَاحِدًا فَعَدَّ اَبْقَيْتَ كَثِيرًا .

١٢ - لِكُلِّ عَمَلٍ اُجْرَتُهُ

جَاءَ حَطَّابٌ اِلَى السُّوْفِ وَبَاعَ مَا احْتَطَبَهُ . فَلَمَّا قَبِضَ
الشَّمْنَ اَقْبَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ بَلِيدٌ يُطَالِبُهُ بِنَصِيبٍ مِنَ الْمَالِ مُدَّعِيًا اَنَّهُ
شَرِيْكُهُ فِي الْعَمَلِ وَالرِّبْحِ . فَأَبَى اَنْ يَدْفَعَ لَهُ شَيْئًا . وَاَدَّتْ لِهَيْمَا
الْحَالُ اِلَى التَّرَافُعِ . فَلَمَّا سَمِعَ الْقَاضِي دَعْوَى الرَّجُلِ قَالَ لَهُ كَيْفَ
شَارَكَكَ فِي الْعَمَلِ فَتَشَارَكَهُ فِي الرِّبْحِ . قَالَ الرَّجُلُ كُنْتُ فَاعِدًا
بِازَاءِ الْحَطَّابِ وَهُوَ يَقْطَعُ الشَّجَرَ فَكُنْتُ كُلَّمَا ضَرَبَ ضَرْبَةً اَتْنُ اَنَّهُ
وَهَكَذَا شَاطَرْتُهُ الْعَبَّ حَتَّى اَنْتَهَى مِنْ عَمَلِهِ . فَقَالَ الْقَاضِي
لَقَدْ حَقَّ لَكَ اَنْ تَقْبِضَ جَزَاءَ لَعَبِكَ . ثُمَّ اَمَرَ الْحَطَّابَ اَنْ يَعْذِلَ الدَّرَاهِمَ
اِلَى قِبْضِهَا وَاحِدًا فَوْاحِدًا . وَقَالَ لِلرَّجُلِ اِقْبِصْ صَوْتَ الدَّرَاهِمِ
اُجْرَةَ عَمَلِكَ . فَالَرَّئَةُ اُجْرَةُ الْاَلَةِ .

حَتَّى صَرَعه . فَنَادَى خَادِمَهُ أَنْ بَاتِنِي إِلَى جَنْدِهِ لِيَذْبَحَ النَّمْرَ . فَلَمْ
يَجْسُرِ الخَادِمُ بَلْ بَقِيَ فِي مَكَانِهِ . فَاسْتَمَعَ الْأَمِيرُ قَوَاهُ حَتَّى
تَمَكَّنَ مِنْ عِدْوِهِ وَأَجْهَرَ عَلَيْهِ . وَحِينَئِذٍ نَزَلَ الخَادِمُ مِنَ الشَّجَرَةِ
وَبَادَرَ بِهَيْئَتِهِ بِالنَّصِيرِ . فَانْتَهَرَهُ الْأَمِيرُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ لِمَا أَبْدَاهُ
مِنَ الْجَهَانَةِ . فَقَالَ الخَادِمُ يَا مَوْلَايَ عِنْدَ صِرَاعِ الْأَسَدِ وَالنَّمْرِ
يَلْزَمُ الْكَلْبُ الْحِمَادَ . فَصَحَّ الْأَمِيرُ وَنَسِيَ مَا كَانَ مِنْهُ .

١٤- صَرُ عُرْوَةَ بْنِ الرُّبَيْرِ

كَانَ عُرْوَةُ بْنُ الرُّبَيْرِ صَوْرًا حَسَنًا يُنْتَلَى . وَقَدْ خَرَجَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ
بَرْبَدٍ قَوَاطِنَ عَظْمًا فَمَا بَلَغَ إِلَى دِمَشْقَ حَتَّى أَشَدَّ عَلَيْهِ الْأَلَمُ . فَاسْتَدْعَى
لَهُ الْوَلِيدُ الْأَطِبَّاءَ . فَاجْتَمَعَ رَأْيُهُمْ عَلَى قَطْعِ رِجْلِهِ . فَقَالُوا لَهُ أَشَرُّ
مُرْقِدًا . فَقَالَ مَا أَحْبَبُّ أَنْ أَغْفَلَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى . فَأَحْمَى لَهُ
الْمِنْشَارُ وَقُطِعَتْ رِجْلُهُ . فَقَالَ صَعُوهَا بَيْنَ يَدَيَّ . ففَعَلُوا وَ
لَمْ يَتَوَجَّعْ . ثُمَّ قَالَ لَنْ كُنْتُ أَبْلَبُ فِي عُضْوٍ عُوِفَتْ فِي أَعْضَاءٍ . فَبِمَا
هُوَ كَذَلِكَ إِذْ تَأَنَّى خَبْرَ وَلَدٍ أَنَّهُ أَطْلَعَ مِنْ سَطْحٍ عَلَى دَوَابِّ الْوَلِيدِ

طَمَعًا فِي الْحُرِّيَّةِ . فَأَكَلَ الرَّجُلُ الْمَرْقَةَ وَأَبْفَى الدِّبَاكَ وَلَمْ يُعْتِقِ
الْعَبْدَ . وَفِي الْيَوْمِ الثَّانِي قَالَ لَهُ إِنَّ طَبَخْتُ لِي عَلَى الدِّبَاكِ أُرْدًا
وَأَخَسْتُ أَطْلَقَنَّكَ . فَفَعَلَ الْعَبْدُ . فَأَكَلَ الرَّجُلُ الْأُرْدَ وَ
أَبْفَى الدِّبَاكَ وَلَمْ يُعْتِقِ الْعَبْدَ . ثُمَّ طَلَبَ إِلَيْهِ أَنْ يَطْبَخَ لَهُ هَرَسَةً .
وَمَا زَالَ يَتَمَتَّى عَلَيْهِ لَوْ نَابَعْدَ لَوْنٍ وَبَعْدُ بِالْعِنِقِ وَهُوَ بِأَكْلِ
الْأَلْوَانِ وَيَبْقَى عَلَى الدِّبَاكِ وَلَا يَعْتِقُ الْعَبْدَ . فَسَمِعَ هَذَا
قَالَ لَهُ لَمْ تَعُدْ لِي رَغْبَةً فِي الْحُرِّيَّةِ بِأَمْوَالِي وَلَكِنِّي أَنَا شِدَكَ اللَّهُ
أَنْ تُعْتِقَ الدِّبَاكَ وَتَرْجِمَهُ .

٢٠ - جَزَاءُ سِنِمَارَ

مِنْ أَمْثَالِ الْعَرَبِ . جَزَاءُ جَزَاءِ سِنِمَارَ . وَذَلِكَ
أَنْ يَزْدَجِرَ دَبْنُ سَابُورٍ لِمَا خَافَ عَلَى وَلَدِهِ بِهَذَا . وَكَانَ قَبْلَهُ
لَا يَعْيشُ لَهُ وَلَدٌ . سَأَلَ عَنْ مَنْزِلِ صَبِيحٍ . فَدَلَّ عَلَى ظَهْرِ
الْجَزِيرَةِ . فَدَفَعَ ابْنَهُ إِلَى الْعُمَانِ وَهُوَ غَامِلُهُ عَلَى أَرْضِ الْعَرَبِ
وَأَمَرَهُ أَنْ يَبْنِيَ لَهُ جَوْسَقًا . فَاثْمَلَ أَمْرُهُ وَبَنَى لَهُ جَوْسَقًا

١٨- رَجُلٌ مِنَ الْأَجَوَادِ

قَبْلَ لِقَائِ بْنِ سَعْدٍ هَلْ رَأَيْتَ قَطًّا اسْتَحْيَ مِنْكَ . قَالَ نَعَمْ .
 نَزَلْنَا بِالْبَادِيَةِ عَلَى امْرَأَةٍ نَجَاءَ زَوْجُهَا . فَقَالَتْ لَهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا
 ضِيفَانُ . نَجَاءَ بِنَاتِهِ فَحَرَّهَا وَقَالَ شَأْنُكُمْ . فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ
 جَاءَ بِأُخْرَى فَحَرَّهَا وَقَالَ شَأْنُكُمْ . فَقُلْنَا مَا أَكَلْنَا مِنَ اللَّيْلِ
 نَحَرَّهَا الْبَارِحَةَ إِلَّا الْقَلِيلَ . فَقَالَ لِي لَا أُطِعمُ ضِيفَانِي اللَّيْلَ .
 فَبَقِينَا عِنْدَهُ أَتَانَا وَالسَّمَاءُ تُمْطِرُ وَهُوَ يَفْعَلُ كَذَلِكَ . فَلَمَّا
 أَرَدْنَا الرَّجُلَ وَضَعْنَا مَائَةَ دِينَارٍ فِي بَيْتِهِ . وَقُلْنَا لِلْمَرْأَةِ اعْنَدِي
 لَنَا الْبَهْ وَمَصِينًا . فَلَمَّا أَرْتَفَعَ النَّهَارُ إِذَا بِرَجُلٍ يَصْبِحُ حَلْفَانِ فَوْقَا .
 قَوْفَانَا . فَلَمَّا دَنَانَا قَالَ خُذُوا دَنَانِيرَكُمْ فَإِنِّي لَا أَخْذُ عَلَى الْكَرَامِيِّ مَمَّا
 وَإِنْ لَمْ نَأْخُذْ وَهَاتُ طَعْنُكُمْ بِرُحْي .

١٩- بِخَبْلٍ وَدَبْكُ

دَخَّ أَحَدُ الْخُلَاءِ دَبْكَاً وَأَعْطَاهُ لِعَبْدِهِ كَيْ يَطْحَهُ . وَوَعَدَهُ
 أَنَّهُ يُعْفِقُهُ إِذَا أَحْسَنَ طَحُّهُ . فَعَمَلَ الْعَبْدُ وَقَدْ بَدَلَ الْجَهْدَ

بِلَا بَصِيرَةٍ وَلَا مَالٍ وَلَا وَلَدٍ وَلَا أَهْلٍ . فَقَالَ الْوَلِيدُ أَذْهَبُوا بِهِ إِلَى
عُرْوَةَ لِيَعْلَمَ أَنَّ فِي الدُّنْيَا مَنْ هُوَ أَكْثَمُ مُصِيبَةً مِنْهُ .

- ٢٢ - السَّارِقُ وَالْبَغَاءُ

كَانَ لِرَجُلٍ بَغَاءٌ عَلَّمَهَا أَنْ تَصِيحَ لِأَقْلَحٍ حَرَكَةٍ (هَاتِ السِّيفَ يَا غُلَامُ)
فَفِي لَيْلَةٍ مَنَاهَجَمَ عَلَى دَارِهِ أَحَدُ اللَّصُوصِ . وَكَانَ فِي الدَّارِ كَلْبٌ
يَحْرُسُهَا . فَأَلْفَى اللَّصُّ إِلَيْهِ عَظْمًا فَشَغَلَهُ بِهِ وَأَخَذَ يَجْمَعُ مِنَ
الْأَمْنَةِ مَا طَابَ لَهُ . فَأَقَابَ الْبَغَاءُ عَلَى صَوْتِ الْعَظْمِ تَحْتَ أَبْوَابِ
الْكَلْبِ فَصَاحَتْ (هَاتِ السِّيفَ يَا غُلَامُ) فَأَنْدَعَ عَرَا لِّلصِّ مِنْ هَذَا
الصِّبَاحِ وَظَنَّ أَنَّ صَاحِبَ الْبَيْتِ يَهْجُمُ عَلَيْهِ مَعَ غُلَامِهِ . فَتَرَكَ كُلَّ
شَيْءٍ وَفَرَّ هَارِبًا . فَعَادَ رَا الْكَلْبُ الْعَظْمَ وَوَشَبَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَهْرُ
يَهْرِبُ رَاجِعًا . فَلَمْ يَبْعُدِ اللَّصُّ بَعْدَ بَعْدٍ مِنْ شِدَّةِ الرُّعْبِ فَتَدَخَّرَ مِنْ
أَعْلَى السُّلَّمِ وَوَصَلَ إِلَى الْحَبْصِ مَرْصُوضًا لَا يَقْوَى عَلَى حَرَكَةٍ . وَكَانَ
أَهْلُ الْمَنْزِلِ قَدْ اسْتَيْقَظُوا عَلَى الصُّبْحَةِ فَتَرَا كُصُورًا إِلَى اللَّصِّ وَفَبْصُوعًا عَلَيْهِ
وَأَسْلَمُوهُ إِلَى الْحَاكِمِ فَأَوْدَعَهُ السِّجْنَ .

كَأَخْسِنَ مَا يَكُونُ وَكَانَ الْبَابُ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ سِمْتَارُ . فَلَمَّا قَرَعَ
مِنْ بِنَائِهِ وَرَأَى النَّاسَ عَجَبُوا مِنْ حُسْنِهِ قَالَ لَوْ عَلِمْتُ أَنَّكُمْ تَوَفُّوْنِي
أَجْرَتَهُ لَبَنَنْتُهُ بِنَاءً يَدُورُ مَعَ الشَّمْسِ حَيْثُ دَارَتْ . فَقَالَ النُّعْمَانُ
وَإِنَّكَ لَتَبْنِي أَحْسَنَ مِنْ هَذَا وَلَمْ يَنْبِئِهِ . ثُمَّ أَمَرَهُ فَطَرَحَ مِنْ
أَعْلَى الْحَوْسِقِ فَقَطَّعَ . فَضْرِبَ فِي جَزَائِهِ الْمَثْلُ .

٢١ - الصَّرْبُ بِالْعَبْسِيِّ

قَدِمَ عَلَى الْوَلِيدِ بْنِ بَزِيدٍ وَفَدِمَ مِنْ بَنِي عَبْسٍ فِيهِمْ شَيْخٌ ضَرْبُ
مَسَّالٍ الْوَلِيدُ عَنْ حَالِهِ وَسَبَبِ ذَهَابِ بَصَرِهِ . فَقَالَ خَرَجْتُ مَعَ
رِفْقَةٍ مُسَافِرِينَ وَمَعِيَ مَالِي وَعِيَالِي وَلَا أَعْلَمُ عَبْسِيًّا يَزِيدُ مَالَهُ
عَلَى مَالِي . فَبِتْنَا فِي بَطْنٍ وَادٍ . فَطَرَفْنَا سَبِيلُ . فَذَهَبَ مَا كَانَ
لِي مِنْ أَهْلٍ وَمَالٍ وَوَلَدٍ غَيْرَ صَبِيٍّ صَغِيرٍ وَبَعِيرٍ . فَشَرَدَ هَذَا . فَصَعْتُ
الصَّبِيَّ عَلَى الْأَرْضِ وَمَضَيْتُ لِأَخَذِ الْبَعِيرِ . فَسَمِعْتُ صَيْحَةَ الصَّبِيِّ
فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ . فَإِذَا رَأْسُ الذِّئْبِ فِي بَطْنِهِ وَهُوَ يَأْكُلُ فِيهِ . فَرَجَعْتُ
إِلَى الْبَعِيرِ فَخَطَمَ وَجْهِي بِرِجْلَيْهِ فَذَهَبَتْ عَيْنَايَ . فَأَصْبَحْتُ

٢٤ - حَدَّثَنَا مَمْلُوكٌ

رَفَعَ إِنْسَانُ قِصَّةً إِلَى الْوَزِيرِ كَمَالِ الدِّينِ بْنِ الْعَمِيدِ . فَأَعْجَبَهُ
خَطُّهَا . فَأَمْسَكَهَا وَقَالَ لِرَافِعِهَا هَذَا خَطُّكَ ؟ قَالَ لَا وَلَكِنْ
حَضَرْتُ إِلَى بَابِ مَوْلَانَا فَوَجَدْتُ بَعْضَ مَمَالِكِهِ فَكَتَبْتُهَا إِلَى .
فَقَالَ عَلَى يَدِهِ . فَلَمَّا حَضَرَ وَجَدْتُ مَمْلُوكَهُ . فَقَالَ هَذَا خَطُّكَ .
قَالَ نَعَمْ . قَالَ فَهَذِهِ طَرِيقَتِي . مَنْ هُوَ الَّذِي أَظْهَرَكَ
عَلَيْهَا . فَقَالَ بِأَمْرِ مَوْلَانَا كُنْتُ إِذَا وَقَعْتُ لِأَحَدٍ عَلَى قِصَّةٍ أَخَذْتُهَا
مِنْهُ وَسَأَلْتُهُ الْمُهْلَةَ حَتَّى أَكْتُبَ عَلَيْهَا سَطْرَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ . فَأَمَرَهُ
أَنْ يَكْتُبَ بَيْنَ يَدَيْهِ لِيَرَاهُ . فَكَتَبَ :

وَمَا نَنْفَعُ الْآدَابُ وَالْعِلْمُ وَالْحَيَى وَصَاحِبُهَا عِنْدَ الْكَمَالِ يَمُوتُ
فَكَانَ إِعْجَابُ الْوَزِيرِ بِالْأَسْثَشْهَادِ أَكْثَرَ مِنَ الْخَطِّ . وَرَفَعَ
مَنْزِلَهُ بَعْدَ ذَلِكَ .

٢٥ - مُقَابَلَةُ الشَّرِّ وَالْخَيْرِ

خَبَّرَنِي أَنَّ رَجُلًا جَلَسَ يَوْمًا بِأَكْلِ هُوَ وَزَوْجَتُهُ وَبَيْنَ

٢٣ - الْعَطَّارُ وَاللَّحْمَامُ

كَانَ لِرَجُلٍ لَحْمَامٌ جَارُ عَطَّارٍ . فَنَافَتْ صَبَاحَ انْفَقَدَ اللَّحْمَامُ
 كَيْفَهُ مِنَ الدَّرَاهِمِ كَانَ فَذَخَهَا لِفَضَاءٍ حَاجَةٍ فَلَمْ يَجِدْهَا . فَسَكَ
 أَمْرُهُ إِلَى إِبَاسٍ الْقَاضِي . فَبَدَلَ هَذَا كُلَّ الْمَسَاعِي فِي طَلَبِ
 السَّارِقِ . فَوَقَعَ الشُّبْهَةُ عَلَى الْعَطَّارِ . فَانْكَرَ هَذَا كُلَّ
 الْأَرْكَارِ . وَزَعَمَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَطُّ عِلَاقَةٌ مَعَ جَارِهِ . فَبَعَدَ
 الْبَحْثُ وَجَدَ عِنْدَ كَيْفَهُ مِنَ الدَّرَاهِمِ وَقَعَ عَلَيْهَا الظُّنُونُ . فَأَمَرَ
 إِبَاسٌ أَنْ تَوْضَعَ هَذِهِ الدَّرَاهِمُ فِي مَاءٍ غَالٍ وَتَوْضَعَ بَاقِي الدَّرَاهِمِ فِي
 وِعَاءٍ آخَرَ وَتُعْلَى . فَانْتَشَرَتْ مِنَ الْأُولَى رَوَائِحُ اللَّحْمِ وَفَاحَتْ مِنَ
 الثَّانِيَةِ الْعُطُورُ الدَّائِكَةُ . فَلَمْ يَبْسُكْ فِي أَنَّ الْأُولَى سُْرِقَتْ مِنَ
 اللَّحْمَامِ . وَلَمْ يَجِدِ الْعَطَّارُ بَدًّا مِنَ الْأَفْرَارِ . فَرَدَّ الْمَالَ عَلَى صَاحِبِهِ
 وَحَكَمَ عَلَى السَّارِقِ بِالْفِضَاصِ . فَفَجَّ النَّاسُ مِنْ رُكْرِ الْقَاضِي وَ
 مَفْدَرِنِهِ عَلَى ظَهَارِ الْحَفَايَا .

الظِّلَّ وَبُكُونُ هُوَ فِي الشَّمْسِ . فَأَمْسَعَ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى بَلَغْنَا آخِرَ الْبُسْتَانِ .
فَلَمَّا رَجَعْنَا قَالَ يَا حَيُّ وَاللَّهِ لَنَكُونَنَّ فِي مَكَانِي وَلَا كُونَنَّ فِي مَكَانِكَ
حَتَّى أَخَذَ بَصِيبي مِنَ الشَّمْسِ وَأَخَذَ نَضِيبَكَ مِنَ الظِّلِّ . فَقُلْتُ
وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ قَدَرْتُ أَنْ أَقِيكَ يَوْمَ الْهَوْلِ بِنَفْسِي لَفَعَلْتُ .
فَلَمْ يَزَلْ يَحْتَسِبُ حَتَّى تَحَوَّلَ إِلَى الظِّلِّ وَتَحَوَّلَ هُوَ إِلَى الشَّمْسِ . وَوَضَعَ
يَدَهُ عَلَى عَائِقِي . وَقَالَ بِحَبَابِي عَلَيْكَ إِلَّا وَضَعْتَ يَدَكَ عَلَى عَائِقِي
مِثْلَ مَا فَعَلْتُ أَنَا . فَإِنَّهُ لَأَخْبَرَنِي صَبْحَهُ مَنْ لَا يُصِفُ .

٢٧ - كَرَامَةُ دِيكٍ

كَانَ لِأَبِي إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَرْيَدٍ دِيكٌ . وَكَانَ كَرِيمًا عَلَيْهِ .
فَجَاءَ الْعَبْدُ وَلَبَسَ عِنْدَ شَيْءٍ يُضْحِكُ عَلَيْهِ . فَأَمَرَ أَمْرًا أَنَّهُ يَدْنِجُهُ
وَاتِّخَاذَ طَعَامٍ مِنْهُ . وَخَرَجَ إِلَى الْمَصَلِّ . فَأَرَادَتْ الْمَرْأَةُ أَنْ
تَمْسِكَ الدِّيكَ . فَفَرَمَتْهَا . فَنَبَعَتْهُ . فَصَارَ يَحْرِقُ مِنْ سَطْحِ إِلَى
سَطْحٍ وَهِيَ تَشْبَعُهُ . فَسَأَلَهَا جِيرَانُهَا عَنْ مَوْجِبِ دَنْجِهِ . فَذَكَرَتْ لَهَا
حَالَ زَوْجِهَا . فَقَالُوا مَا نَرْضَى أَنْ يَبْلُغَ الْأَضْطِرَّ إِلَى أَبِي إِسْحَاقَ إِلَى

أَبْدِيهِمَا دَجَاغَهُ مَشْوِيَةً . فَوَفَّ سَائِلُ بَيَاهُ . فَخَرَجَ إِلَيْهِ
وَأَنْتَهَرَهُ . فَذَهَبَ . فَأَتَفَوَّعَ ذَلِكَ أَنَّ الرَّجُلَ افْتَقَرَ وَزَالَتَ
نِعْمَتُهُ وَطَلَّقَ زَوْجَتَهُ . وَتَزَوَّجَتْ بَعْدُ بِرَجُلٍ آخَرَ فَجَلَسَ هَذَا
بَوْمًا يَأْكُلُ مَعَهَا وَبَيْنَ أَيْدِيهِمَا دَجَاغَهُ مَشْوِيَةً . وَإِذَا سَائِلُ
بَطَرَقَ الْبَابَ . فَقَالَ الرَّجُلُ لِرَؤُوسِهِ : اُدْفَعِي إِلَيْهِ هَذِهِ الدَّجَاغَةَ
فَخَرَجَتْ بِهَا إِلَيْهِ . فَأَذَاهُ وَزَوْجُهَا الْأَوَّلُ . فَذَفَعَتْ إِلَيْهِ
الدَّجَاغَةَ وَرَجَعَتْ وَهِيَ بَاكِئَةٌ . فَسَأَلَهَا زَوْجُهَا عَنْ بُكَائِهَا .
فَأَخْبَرَتْهُ أَنَّ السَّائِلَ كَانَ زَوْجَهَا . وَذَكَرَتْ لَهُ قِصَّتَهَا مَعَ ذَلِكَ
السَّائِلِ الَّذِي أَنْتَهَرَهُ زَوْجُهَا الْأَوَّلُ . فَقَالَ لَهَا أَنَا وَاللَّهِ ذَلِكَ
السَّائِلُ .

٢٤ - الْمَأْمُونُ وَمِحْيَى بْنُ أَكْثَمَ

قَالَ مِحْيَى بْنُ أَكْثَمَ . كُنْتُ بَوْمًا مَعَ الْمَأْمُونِ فِي بُلْتَانٍ نَدُورُ فِيهِ .
فَسَبَّحْنَا فِي نِوَالِ الْأَرْضِ مِنْ أَوَّلِهَا إِلَى آخِرِهَا . وَكُنْتُ أَنَا مِثْلًا بِلَى
الشَّمْسِ وَالْمَأْمُونُ مِثْلًا بِلَى الظِّلِّ . فَمَا كَانَ يَجِدُنِي أَنْ أَنْتَحِلَ أَنَا إِلَى

بَلَّغَهُ . فَقَالَ الْخَادِمُ لِمَا رَأَيْتُكَ بِأَمُولَايَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ تَوَهَّمْتُ
أَنَّكَ يُحِبُّ الْغَدَاءَ فِي الْحَدِّ بَقِيَّةٍ فَأَسْرَعْتُ إِلَى الْعَمَلِ بِمَا تَرَعْبُ وَ
أَرْسَلْتُ كُلَّ اللَّوَاظِمِ . فَعَادَ الرَّجُلُ إِلَى نَفْسِهِ وَجَحَلَ مِنْ عَمَلِهِ
وَاتَّعَظَ بِمَا كَانَ وَعَاهَدَ نَفْسَهُ أَلَّا يَعُودَ إِلَى مِثْلِ ذَلِكَ .

٢٩ - حُسْنُ الْأَعْيَادِ

قِيلَ إِنَّ مَلِكًا مِنْ الْمُلُوكِ أَمَرَ أَنْ يُضَعَّ لَهُ طَعَامٌ وَأَخْضَرَ
فَوْمًا مِنْ خَاصِّيهِ . فَلَمَّا مَدَّ السِّمَاطُ أَقْبَلَ الْخَادِمُ وَعَلَى كَفِّهِ صَحْنٌ
فِيهِ طَعَامٌ . فَلَمَّا قَرُبَ مِنَ الْمَلِكِ أَذْرَكَهُ الْهَيْبَةُ فَعَثَرَ فَوَقَعَ مِنْ
مَرَوْ الصَّحْنِ شَيْئًا سَبَّحَ عَلَى طَرَفِ ثَوْبِ الْمَلِكِ . فَأَمَرَ بِضَرْبِ عُنُقِهِ .
فَلَمَّا رَأَى الْخَادِمُ الْعَزِيمَةَ عَلَى قَتْلِهِ عَمَدَ بِالصَّحْنِ فَصَبَّ جَمِيعَ مَا فِيهِ
عَلَى رَأْسِ الْمَلِكِ . فَقَالَ لَهُ وَجْهَكَ مَا هَذَا . فَقَالَ أَيُّهَا الْمَلِكُ
إِنَّمَا صَنَعْتُ هَذَا سُخًّا عَلَى عَرَضِكَ وَغَبْرَةً عَلَيْكَ . لِئَلَّا يَقُولَ
النَّاسُ إِذَا سَمِعُوا بِذَنْبِي الَّذِي تَقْتُلُنِي بِهِ (قَتَلَهُ الْمَلِكُ فِي ذَنْبِ
خَفِيفٍ لَمْ يَضُرَّهُ وَأَخْطَأَ فِيهِ الْعَبْدُ وَلَمْ يَقْصُدْ) فَلُنُسَبَ إِلَى

هَذَا الْقَدِيرِ . فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ هَذَا شَاةً وَذَلِكَ شَاتَيْنِ وَذَلِكَ
بَقَرَةً وَآخَرَ كَبْشًا حَتَّى امْتَلَأَ الدَّارُ . فَلَمَّا جَاءَ وَرَأَى ذَلِكَ قَالَ
مَا هَذَا . فَقَصَّتْ عَلَيْهِ زَوْجَتُهُ الْقِصَّةَ . فَقَالَ إِنَّ هَذَا
الَّذِي لَكَ بِرَبِّكَ عَلَى اللَّهِ . فَإِنْ أَسْمِعِلَ نَبِيَّ اللَّهِ فِدَى بَكْبَشٍ
وَاحِدٍ وَهَذَا فِدَى بِمَا أَرَى .

٢٢ - الْغَدَاُ خَارِجَ الدَّارِ

كَانَ أَحَدُ الْعُظَمَاءِ شَرِيسًا شَدِيدَ الْحِدَّةِ سَرِيعَ الْغَضَبِ
لَا يُرْضِيهِ أَمْرٌ وَلَا يَمْنَعُهُ مَانِعٌ عَنْ تَوْبِيخِ خَادِمِهِ وَسِتِّهِ مِنْ غَيْرِ أَمْرٍ
وَلَا حَرَجٍ . بَلْ كَانَ يَجِدُ دَائِمًا مَا يَشْكُوهُ مِنْهُ حَتَّى حَارَ الْخَادِمُ
فِي أَمْرِهِ وَأَغْبَتْهُ مَعَهُ الْجَهْلَةُ . فَجَلَسَ الرَّجُلُ يَوْمًا إِلَى الْمَائِدَةِ وَ
كَانَ عَلَى حَالِهِ مِنَ الْغَضَبِ وَالتَّكْدِ . فَأَخَذَ الصَّحْنَ الْكَبِيرَ وَرَمَاهُ
مِنَ الثَّانِفَةِ فَلَمْ يَكُنْ مِنَ الْخَادِمِ ! لِأَنَّهُ أَخَذَ بِكُلِّ هُدُوهِ بِأَفِي
الصُّحُونِ وَرَمَى بِهَا مِنَ الثَّانِفَةِ وَأَرَدَ فَهَابًا الْأَفْدَاجَ وَالْخُجْرَ وَالْخَمْرَ
وَكُلَّ أَدْوَابِ الْمَائِدَةِ . فَقَبِي سَيِّئُ مَبْهُوئًا وَقَدْ بَلَغَ الْغَبْطَانَةُ

كَمَا هِيَ عَادَةٌ مَنْ نُزِدَ إِلَيْهِ بِضَاعَتِهِ . فَاسْتَوْفَفَ نَظْرَهُ مَا نَقِشَ
عَلَى النَّعْلِ . فَبَادَرَ فِي الْحَالِ إِلَى بَلَدِ الْأَمِيرِ وَالِدِ الْغُلَامِ وَأَوْفَقَهُ
عَلَى الْوَافِعِ . وَكَانَ هَذَا الْأَمِيرُ قَدْ بَدَلَ الْجَهْدَ كَيْفَ يَفْعَلُ لَوْلَا
عَلَى أَثَرٍ فَلَمْ يَهْتَدِ . فَبَاتَ حَزِينًا كَسِيرَ الْقَلْبِ . فَلَمَّا دَرَى
بِالْحَقِيقَةِ جَمَعَ قَوْمَهُ فِي الْيَمِينِ وَدَهَمَ الْعَدُوُّ عَلَى غَفْلَتِهِ مِنْهُ
وَخَلَصَ وَلَكِنْ .

٢١ - مَنْ طَمِعَ فِي الْكُلِّ خَسِرَ الْكُلَّ

كَانَ حَدَادٌ يَشْتَغِلُ مَعَ بَنِيهِ بِحَضْرَتِهِمْ عَلَى الْعَمَلِ يَقُولُ:
دُقُوا بِأَوَّلَادِي حَتَّى تَمْلَأَ الصُّدُوقَ وَكَانَ يَكْتَرِ رُزْقَهُمُ الْعِبَارَةَ
كَلِمًا أَحْتَرَمَتْ مِنْهُمْ بِمِلَالٍ أَوْ فُؤُورٍ . فَفِي ذَاتِ يَوْمٍ كَانَ أَحَدًا لِلصُّوِ
مَا زَا . فَسَمِعَهُ . فَوَقَّعَ أَنَّ الصُّدُوقَ يَحْوِي مَا لَا دَأْسَانِ .
فَوَطَّنَ النَّفْسَ عَلَى سَرِقَتِهِ . فَجَاءَ فِي اللَّيْلِ بِالْأَدْوَابِ اللَّازِمَةِ
وَعَالَجَ الْأَفْقَالَ وَالْبَابَ حَتَّى فَتَحَهَا وَحَمَلَ الصُّدُوقَ وَمَضَى بِهِ
وَأَتَى فِي الْغَدِ لِيَعْرِفَ مَا يَكُونُ مِنْ أَمْرِ الْحَدَادِ فَسَمِعَهُ يَقُولُ :

الظُّلْمَ وَالْجَوْرَ فَصَنَعْتَ هَذَا الذَّنْبَ الْعَظِيمَ لِعُذْرَتِي قَتْلِي وَتَرْفَعُ
عَنْكَ الْمَلَامَةُ . فَأَطْرَقَ الْمَلِكُ مِلْكًا . ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ :
يَا قَبِيحَ الْفِعْلِ وَحَسَنَ الْأَعِذَارِ قَدْ وَهَبْنَا قَبِيحَ فِعْلِكَ لِحَسَنِ
إِعِذَارِكَ . إِذْهَبْ فَأَنْتَ حُرٌّ لِرُجُوعِهِ اللَّهُ .

٣- الدُّكَا سُبَيْلُ الْخَلَاصِ

سَاقَتْ الْأَفْدَارُ ابْنَ أَمِيرٍ إِلَى قَبْضِهِ عَدُوِّ . فَأُلْفِيَ فِي سِجْنٍ
مُظْلِمٍ قَاسِيٍّ فِيهِ أَنْوَاعُ الْعَذَابِ . فَكَانَ يَصِلُ اللَّيْلَ بِالنَّهَارِ
لَا يُمَيِّزُ بَيْنَ النُّورِ وَالظُّلْمَةِ . يَذْكُرُ أُمَّهُ وَبِلَادَهُ فَيَبْكُهُمَا وَلَمْ يَكُنْ
يَجِدُ سَبِيلًا إِلَى الْبَرَاخَةِ وَلَا يَهْنَأُ بِمَلْبَسٍ أَوْ مَأْكَلٍ . وَكَانَ قَدْ بُلِيَ
حِدَاؤُهُ فَأَحْضَرُوهُ ذَلِكَ يَوْمٍ حِدَاءً جَدِيدًا فَدَلَّهُ ذُكَاؤُهُ عَلَى
وَسَبِيلِهِ لَأَحَلَّهُ مِنْهَا وَجْهَ الْخَلَاصِ . فَإِنَّهُ غَافِلُ السَّجَّانِ وَ
نَفْسَ يَسْكُنُهُ عَلَى نَعْلِ الْحِدَاءِ (أَنَا ابْنُ الْأَمِيرِ الْفُلَانِيِّ مُحْبُوسٌ
فِي سِجْنِ فُلَانٍ) ثُمَّ أَدْعَى أَنَّ الْحِدَاءَ لَا يَنْبَاسِبُ رِجْلَهُ وَرَجَا
اسْتِئْذَالَهُ بِغَيْرِهِ . فَأَخَذَ الْأَسْكَافُ بِقَلْبِ الْحِدَاءِ الْمَرْدُودَ

عُشْمَا . فَذَهَبَ الذَّكَرُ فَنَابَ . فَلَمَّا جَاءَ الصَّيْفُ يَبِرَ الْحَبَّ . فَلَمَّا
رَجَعَ الذَّكَرُ رَأَى الْحَبَّ نَافِصًا . فَقَالَ أَمَا اتَّفَقْنَا عَلَى أَنْ لَا نَأْكُلَ
مِنْهُ شَيْئًا فَلِمَ أَكَلْتَهُ . فَخَلَفَتْ أَتَهَا مَا أَكَلْتَ مِنْهُ شَيْئًا . فَلَمْ
يُصَدِّقْهَا وَجَعَلَ يَنْقُرُهَا حَتَّى مَاتَتْ . فَلَمَّا جَاءَتْ الْأَمْطَارُ وَدَخَلَ
السَّيَاءُ صَارَ الْحَبُّ رَطْبًا وَامْتَلَأَ الْعُشْرُ كَمَا كَانَ . فَلَمَّا رَأَى
الذَّكَرُ ذَلِكَ تَنَدَّمَ . ثُمَّ اضْطَجَعَ إِلَى جَانِبِ حَمَامِيهِ وَقَالَ
مَا يَنْفَعُنِي الْحَبُّ وَالْعَبْثُ بَعْدَكَ إِذَا فُكِّرْتُ فِي أَمْرٍ وَعِلِمْتُ
أَنِّي قَدْ ظَلَمْتُكَ وَلَا أَقْدِرُ عَلَى نَدَارِكَ مَا فَاثَ . ثُمَّ اسْتَمَرَ عَلَى
حُزْنِهِ فَلَمْ يَطْعَمْ طَعَامًا وَلَا شَرَبَ شَرَابًا حَتَّى مَاتَ إِلَى جَانِبِهَا .

٣٢ - لِلْفَرَزْدَقِ فِي مَدِيحِ الْأِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ ؑ

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطَاءُ وَطَائِنُهُ	وَالْبَيْتُ بِعَرَفِهِ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ
هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ	هَذَا النَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ
إِذَا رَأَاهُ قُرَيْشٌ قَالَ قَائِلُهَا	إِلَى مَكَارِمِ هَذَا يَنْتَهَى الْكَرَمُ
يُبْغِضُ حَبَاءٌ وَيُبْغِضُ مِنْ مَهَابَتِهِ	فَلَا يَكَلِّمُ الْأَجْبَنَ يَسْمُ

دُقُوا أَبَاؤُا وَلَادِي فَلَوْصَبَرِ الشَّارِقُ أُسْبُوعًا لَأَخَذَ الصُّنْدُوقَ مَلَانٍ
فَارِ فَلَا نَابِدَ فَعَلْنَا كَذَا أَوْ فَلَا نَاكَدَا . فَنَدِمَ عَلَى مَا فَعَلَ وَعَزَمَ
عَلَى رَدِّ الصُّنْدُوقِ طَمَعًا فِي اخْتِنِ مَلَانٍ . فَجَاءَ لَبْلَاءٌ وَلَطَفَ
فِي رَدِّهِ وَرَجَعَ فِي الْغَدِ وَأَنْصَتَ إِلَى كَلَامِ الْحَدَادِ فَسَمِعَهُ يَقُولُ
مَا أَشَدَّ غَبَاؤَهُ الشَّارِقِ فَعَلَيْنَا أَنْ نَحْمِلَ الصُّنْدُوقَ وَمَعَنَا كُلُّ
يَوْمٍ إِلَى الْبَيْتِ فَلَا نُضِلُّ الْبَدِ بِذَلِكَ لُصُوصِ ثَانِيَةٍ . فَنَدِمَ الشَّارِقُ
كُلَّ النَّدِيمِ وَأَقْبَلَ بِلَوْمٍ نَفْسَهُ عَلَى أَنَّهَا طَمَعَتْ فِي الْكُلِّ فَخَسِرَتْ
الْكُلَّ .

٢٢ - الْحَمَامَتَانِ

رَعَمُوا أَنَّ حَمَامَتَيْنِ ذَكَرَا وَأُنْثَى مَلَأَتْهُمَا مِنْ الْحَبِّ
وَالشَّعِيرِ . فَقَالَ الذَّكَرُ لِلْأُنْثَى : إِنَّا إِذَا وَجَدْنَا فِي الصَّحَارِي
مَا نَعِيشُ بِهِ فَلَسْنَا نَأْكُلُ مِنْهَا هُنَا سُبًّا . فَإِذَا جَاءَ الشِّتَاءُ
وَلَمْ يَكُنْ فِي الصَّحَارِي شَيْءٌ رَجَعْنَا إِلَى مَا فِي عِشَّنَا فَأَكَلْنَاهُ . فَوَضِعَ
الْأُنْثَى بِذَلِكَ . وَكَانَ ذَلِكَ الْحَبُّ رَطْبًا حِينَ وَضَعَاهُ فِي

الْمَلِكِ يَطْلُبُهُ وَلَمْ يَجِدْ مِنْ يُخْلِفُهُ عِنْدَ ابْنِهِ غَيْرَ ابْنِ عَرِسٍ وَكَانَ قَدْ رَتَبَاهُ صَغِيرًا . فَتَرَكَهُ الرَّجُلُ عِنْدَ الصَّبِيِّ وَأَغْلَقَ عَلَيْهِمَا الْبَيْتَ وَذَهَبَ مَعَ الرَّسُولِ . فَخَرَجَتْ مِنْ بَعْضِ زَوَايَا الْبَيْتِ حَيَّةٌ سَوْدَاءُ فَدَنَتْ مِنَ الْغُلَامِ فَضَرَبَهَا ابْنُ عَرِسٍ فَفَسَدَتْ لَهَا ثَمَرٌ قَطَعَهَا وَامْتَلَأَ فِيهِ مِنْ دَمِهَا . ثُمَّ جَاءَ الرَّجُلُ وَفَتَحَ الْبَابَ فَاسْتَفْلَهُ ابْنُ عَرِسٍ كَأَنَّهُ يُشِيرُ إِلَيْهِ بِمَا صَنَعَ . فَلَمَّا رَأَاهُ مُلَوَّنًا بِالْدَمِ طَارَ عَقْلُهُ وَظَنَّ أَنَّهُ قَتَلَ وَلَدَهُ فَضَرَبَ رَأْسَ ابْنِ عَرِسٍ بِالْمِسْكِ بَعْضًا كَأَنَّهُ فِي يَدِهِ فَوَقَعَ ابْنُ عَرِسٍ مَيِّتًا . ثُمَّ لَمَّا دَخَلَ رَأَى الْغُلَامَ سَلِيمًا حَيًّا . وَعِنْدُ حَيَّةٍ مُقْطَعَةٌ . فَفَهِمَ الْفِصَّةَ وَنَبَّيْنِ لَهُ سُوءَ فِعْلِهِ فِي الْعَجَلَةِ . فَلَطَمَ عَلَى رَأْسِهِ وَقَالَ لِبَنِي لَمْ أُرْزُقْ هَذَا الْوَلَدَ وَلَمْ أَغْدُرْ هَذَا الْغَدَرَ . ثُمَّ دَخَلَ زَوْجَتُهُ فَوَجَدَتْهُ عَلَى ذَلِكَ الْحَالِ فَقَالَتْ لَهُ : مَا لَكَ ؟ فَأَخْبَرَهَا الْخَبَرَ . فَقَالَتْ هَذَا شَرُّ الْعَجَلَةِ .

مِنْ مَشْرِجُهُمْ دِينٌ وَبَعْضُهُمْ كَفَرُوا قَرَّبَهُمْ مَنَحَى وَمَعْنَصَمُ
 اِنْ عَدَا هَلُ التَّقَى كَانُوا اَمْتَهُمْ اَوْ قِيلَ مِنْ خَيْرِ اَهْلِ الْاَرْضِ قِيلَ هُمْ
 - ٣٤ - ثَعْلَبٌ وَطَبْلٌ

وَهُوَ مِثْلُ مَنْ يَسْكِبُ الشَّيْءَ حَتَّى يُجَرِّبَهُ فَيَسْتَصْفِرُهُ .
 زَعَمُوا اَنْ ثَعْلَبًا اَتَى اَجَمَةً فِيهَا طَبْلٌ مُعَلَّقٌ عَلَى شَجَرَةٍ وَكَلَّمَتْهُ
 الرَّجُلُ عَلَى قُصْبَانِ الشَّجَرَةِ حَرَكْنَهَا فَضَرَبَ الطَّبْلَ فَسَمِعَ لَهُ صَوْتُ عَظِيمٌ .
 فَوَجَّهَ الثَّعْلَبُ نَحْوَهُ لِمَا سَمِعَ مِنْ عَظِيمِ صَوْنِهِ . فَلَمَّا وَصَلَ اِلَيْهِ
 وَجَدَ ضَخْمًا فَاَبْقَى فِي نَفْسِهِ بِكَثْرَةِ السَّحْمِ وَاللَّحْمِ فَعَالَجَهُ حَتَّى
 شَقَّهْ فَلَمَّا رَأَاهُ اَجُوفٌ لاشَيْءَ فِيهِ قَالَ : لَا اَدْرِى لَعَلَّ اَفْشَلَ
 الْاَشْيَاءِ اَجْهَدُهَا صَوْتًا وَاَعْظَمُهَا جَنَةً .

- ٣٥ - شَمَرَةُ الْعَجَلَةُ

حِكْمَى اَنْ رَجُلًا كَانَ لَهُ وَلَدٌ وَاتَّفَقَ يَوْمًا اَنْ اَمْرَأَتُهُ قَالَتْ
 لَهُ اَقْعُدْ عِنْدَ بَيْتِكَ حَتَّى اَذْهَبَ اِلَى الْحَمَامِ فَاغْتَسِلَ وَاَعُوذَ سَرِيعًا .
 ثُمَّ ذَهَبَتْ وَخَلَّفَتْ رُؤُوسَهَا وَالْوَلَدَ . فَلَمْ يَلْبَثْ اَنْ جَاءَهُ رَسُولُ

٢٧ - الْحَاكِمُ الذِّكِيُّ - ٢

فَدَهَبَ الْمُحَافِظُ إِلَى السُّوْرِ وَجَاءَ بِالْبَيِّنِ فِي الْمَنَادِيلِ وَوَضَعَهُ
أَمَامَ الْحَاكِمِ . فَأَخَذَ الْمَنَادِيلَ وَكَشَفَ عَنِ الْبَيِّنِ الَّذِي فِيهَا فَوَجَدَ
الشَّعِيرَ فِي قَلْبِ بَعْضِهَا .

ثُمَّ أَمَرَ بِإِحْضَارِ صَاحِبِهِ وَسَأَلَهُ مِنْ ابْنِ لَكَ هَذَا الْبَيِّنُ .
قَالَ أَشَرَّبْتَهُ هَذَا الْيَوْمَ مِنْ فُلَانٍ . فَطَلَبَهُ الْحَاكِمُ فِي
الْحَالِ وَقَالَ لَهُ أَأَنْتَ بَعَثْتَ هَذَا الرَّجُلَ الْبَيِّنَ ؟ قَالَ نَعَمْ .
قَالَ وَمِنْ ابْنِ أَنْتَ بِهِ ؟ أَخْبِرْنِي وَالْأَقْلَنُكَ .
فَخَافَ الرَّجُلُ وَطَلَبَ الْأَمَانَ فَأَمَنَهُ الْحَاكِمُ وَقَالَ إِنْ صَدَقْتَنِي
الْخَبَرَ عَفَوْتُ عَنْكَ .

قَالَ سَرَفْتُ هَذَا الْبَيِّنَ مِنْ بُسْتَانِ امْرَأَةٍ وَقَدْ فَعَلْتُ ذَلِكَ مِرَارًا .
قَالَ آعِطِ الْمَرْأَةَ ثَمَنَهُ وَزِدْهَا مِنْ مَالِكَ ضِعْفَ ذَلِكَ وَلَوْ لَمْ
أَكُنْ فَذَامَتُكَ لَفَطَعْتُ بِدَكَ . وَإِنْ عُدْتَ إِلَى ذَلِكَ فَلَوْ مَكَ
عَلَى نَفْسِكَ . فَدَفَعَ الرَّجُلُ الْمَالَ وَخَرَجَ .

٣٦ - الْحَاكِمُ الذَّكِيُّ ١ -

كَانَ لِمَرْأَةٍ فَهْبَةٌ بُسْتَانٌ يَتَرْتَفِفُ مِنْهُ وَيَبْعُهُ وَ
تَسْعَبُنُ بِمَنْهَا عَلَى مَعِيشَتِهَا . وَانْفَوَازَ تَسَلَّطَ عَلَى الْبُسْتَانِ
سَارِقٌ . وَكَانَتِ الْمَرْأَةُ إِذَا آتَتْهُ يُخَذُّ مَسْرُوفًا . فَشَكَتْ أَمْرَهَا
إِلَى الْحَاكِمِ . وَكَانَ الْحَاكِمُ ذَكِيًّا . فَقَالَ لَهَا خُذِي قُبْضَةً مِنَ
الشَّعِيرِ وَاجْعَلِي فِي كُلِّ نَبْتَةٍ نَاضِجَةٍ حَبَّةً مِنْهَا . ثُمَّ أَفْقِدِي
الْبُسْتَانِ فِي الصَّبَاحِ فَإِنْ وَجَدْتِهِ مَسْرُوفًا فَقَاعَلِي وَآخِرِي .
فَذَهَبَتِ الْمَرْأَةُ وَوَضَعَتِ الشَّعِيرَ فِي قَلْبِ النَّبْتِ حَسْبَمَا قَالَ لَهَا . ثُمَّ
عَادَتْ إِلَى الْبُسْتَانِ فَوَجَدَتْ النَّبْتِ مَسْرُوفًا فَآتَتْ الْحَاكِمَ وَآخَبَتْهُ
بِذَلِكَ .

فَاسْتَدْعَى الْحَاكِمُ فِي الْحَالِ مُحَافِظَ الْبَلَدِ وَقَالَ لَهُ أُرِيدُ أَنْ تَذْهَبَ
الْآنَ إِلَى السُّورِ وَتَشْتَرِيَ لَنَا أَوْقَتَهُ مِنَ النَّبْتِ الْأَخْضَرِ مِنْ كُلِّ
مَنْجَدٍ فِي دُكَّانِهِ مِنْهُ وَتَضَعَهَا وَحْدَهَا فِي مِندِيلٍ وَتَكْتُبَ اسْمَ
صَاحِبِ الدُّكَّانِ فِي وَرْقَةٍ تُلْقِيهَا فِي الْمِندِيلِ .

فَأَنَاخَرُ مِنْهُ . قَالَ مُعَاوِيَةُ لَقَدْ صَدَّقَ الشَّمَاخُ فَبِكَذَا يَقُولُ
رَأَيْتُ عِرَابَةَ الْأَوْسِيِّ يَسْمُوُ إِلَى الْخَبْرَاتِ مُنْقَطِعَ الْفَرَسِ
إِذَا مَا رَأَيْتُ رُفِعَتْ لِمَجْدٍ نَلَقَّاهَا عِرَابَةَ بِالْيَمِينِ
٣٩ - ضَعُفُ رَأْيِ الْخَلِيفَةِ الْأَمِينِ

مِمَّا يَنْجَحِي مِنْ جَهْلِ الْأَمِينِ أَنَّهُ كَانَ قَدْ أَرْسَلَ إِلَى حَرْبِ
أَخِيهِ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ عَلِيُّ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ مَاهَانَ وَأَرْسَلَ مَعَهُ خَمْسِينَ
أَلْفًا وَكَانَ أَوَّلَ بَعْثٍ بَعَثَهُ إِلَى أَخِيهِ فَمَضَى عَلِيُّ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ
مَاهَانَ فِي ذَلِكَ الْعَسْكَرِ الْكَثِيفِ وَكَانَ شَبَحًا مِنْ شُبُوحِ الدَّوْلَةِ
جَلِيلًا وَمَهَبًا فَالْتَقَى بِطَاهِرِ بْنِ الْحُسَيْنِ خَارِجَ الرِّمَى وَعَسْكَرُ
طَاهِرٍ نَحْوُ أَرْبَعَةِ أَلْفٍ فَارِسٍ فَاقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِيدًا كَانَ
الظَّفَرُ فِيهِ لَطَاهِيرٍ وَقُتِلَ عَلِيُّ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ فَارَسٍ لَطَاهِيرُ رَأْسَهُ
إِلَى الْمَأْمُونِ وَكُتِبَ إِلَيْهِ كِتَابًا هَذَا نَصُّهُ . أَمَّا بَعْدُ فَهَذَا
كِتَابِي إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَهُ وَرَأْسُ عَلِيِّ بْنِ عُبَيْدِ
بِ بْنِ بَدَى وَخَاتَمُهُ فِي بَدَى وَجُنْدٌ تَحْتَ أَمْرِي وَالسَّلَامُ .

٣٨ - شُرُوطُ السُّودِ وَالرِّئَاسَةِ

قَالَ الْجَاهِظُ فِي كِتَابِ شَرَائِعِ الْمُرُوءَةِ كَانَتْ الْعَرَبُ تُسَوِّدُ
عَلَى أَشْيَاءَ أَمَّا مُضَرٌ فَتُسَوِّدُ ذَارِئَهَا . وَأَمَّا رِبْعَةٌ فَمَنْ أَطْعَمَ
الطَّعَامَ . وَأَمَّا الْبَمَنُ فَعَلَى النَّسَبِ . وَقَالَ الْأَلَوْسِيُّ فِي
بُلُوغِ الْأَرَبِ . كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ لَا يُسَوِّدُونَ إِلَّا مَنْ
تَكَامَلَتْ فِيهِ سِتُّ خِصَالٍ السَّخَاءُ وَالْجَدَّةُ وَالصَّبْرُ وَالْحِلْمُ
وَالنَّوَاضِعُ وَالْبَيَانُ وَصَارَ فِي الْإِسْلَامِ سَبْعًا . فَبَدَلِ لِفَيْسِ بْنِ
عَاصِمٍ بِمَسَدَتْ قَوْمَكَ ؟ قَالَ يَبْدُلُ النَّدَى وَكَفَى الْأَذَى
وَنُصْرَةَ الْمَوْلَى وَتَجْعِلُ الْفِرَى . وَقَدْ بَسَوْدَ الرَّجُلُ بِالْعَفْلِ
وَالْعِفَّةِ وَالْأَدَبِ وَالْعِلْمِ . وَقَالَ مُعَوِيَّةُ لِبَعْضِ السَّادَةِ مِنْ
الْأَنْصَارِ وَهُوَ عِرَابَةُ الْأَوْسِيِّ بِمَسَدَتْ قَوْمَكَ ؟ قَالَ إِنْ
وَاللَّهِ لَا أَعْفُو عَنْ سَفْهِهِمْ . وَأَحْلُمُ عَنْ جَاهِلِيَّتِهِمْ . وَأَسْعَى
فِي حَوَائِجِهِمْ . وَأُعْطِي سَائِلَهُمْ . فَمَنْ فَعَلَ فِعْلِي فَهُوَ مِثْلِي
وَمَنْ فَعَلَ أَحْسَنَ مِنْ فِعْلِي فَهُوَ أَفْضَلُ مِنِّي وَمَنْ قَصَرَ عَنْ فِعْلِي

بِحِثِّ اطْرَافِ الْبَنَانِ مِنَ الثَّقَى وَتَخْرُجُ جُنْحَ اللَّيْلِ مُعْجِرَاتٍ
وَلَيْسَتْ كَأُخْرَى وَسَعَتْ جَبْدُوعُهَا وَأَبْدَتْ بَنَانَ الْكَفِّ بِالْجَمْرَاتِ
وَلَمَّا رَأَتْ رُكْبَ النُّمَيْرِيِّ اعْرَضَتْ وَكُنَّ مِنْ أَنْ يَلْقَبَنَّهُ حَدَرَاتٍ
فَقَالَ الْحَجَّاجُ أَخْبِرْنِي كَمَا كَانَ رُكْبُكَ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا كُنْتُ إِلَّا عَلَى
حِمَارٍ هَزِيلٍ . فَضَحِكَ الْحَجَّاجُ وَعَفَا عَنْهُ .

٤١ - الْبَرَامِكَةُ

لَمْ يُخْبِرْنَا النَّارِجُ بِبَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ الْأُمَارَةِ وَالْوِزَارَةِ فِي
الْإِسْلَامِ اجْتَمَعَ فِيهِ مِنَ الشَّرَفِ وَالْكَرَمِ وَالسُّودَدِ وَالْمَجْدِ مِثْلُ
مَا اجْتَمَعَ فِي بَيْتِ بِحْيٍ بْنِ خَالِدِ الْبَرَمَكِيِّ وَكَانَ لِلْإِدْبَانِ وَهْمًا
فَضْلٌ وَجَعْفَرٌ يُضْرَبُ بِهِمَا الْمَثَلُ فِي كُلِّ صِفَةٍ غَالِبَهُ بَحْسُ اللَّهِ
بِهَآ عِبَادًا مِنْ عِبَادِهِ وَاصْدَقُ شَاهِدٍ عَلَى فَضَائِلِ الْبَرَامِكَةِ قَوْلُ
سَهْلِ بْنِ هُرُونٍ فِيهِمْ بَعْدَ نِكْبَتِهِمْ . لَوْ كَانَ كَلَامٌ يُصَوِّرُ دَرَجَةً
أَوْ الْمَنْطِقُ جَوْهَرًا لَكَانَ كَلَامُ بِحْيٍ بْنِ خَالِدِ بْنِ بَرَمَكٍ وَجَعْفَرِ بْنِ
بَحْيٍ . وَقَالَ فِيهِمْ « لَمْ تَسْكُنِ الْبَلَاغَةَ إِلَّا فِيهِمْ . وَلَمْ

وَأَرْسَلَ الْكِتَابَ عَلَى الْبَرِيدِ فَوَصَلَ إِلَى الْمَأْمُونِ فِي ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَبَيَّنَّهُمَا
مَسِيرَ مَائَتَيْنِ وَخَمْسِينَ فَرَسًا . ثُمَّ إِنَّ خَبَرَ عَلِيَّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَرَدَ
إِلَى الْأَمِينِ وَهُوَ بِصُطَاذِ السَّمَكِ فَقَالَ لِلَّذِي أَخْبَرَهُ بِذَلِكَ دَعْنِي
فَإِنَّ كَوْنَهُ أَصْطَادَ سَمَكَيْنِ وَأَنَا إِلَى الْآنَ مَا صِدْتُ شَيْئًا وَكَانَ
كَوْنُ خَادِمِي مَالَهُ .

٤- التُّمَيْرِيُّ وَالْحِجَّاجُ

كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ التُّمَيْرِيُّ شَاعِرًا لَطِيفًا رَقِيبًا لِلشَّعْرِ
وَالْفَزْلِ فَلَمَّا جَاءَ الْحِجَّاجُ أَنَّهُ قَالَ إِبْنَانَا فِي وَصْفِ أَخِيهِ زَيْنَبَ بِنْتِ
يُوسُفَ . فَطَلَبَهُ الْحِجَّاجُ فَهَرَبَ التُّمَيْرِيُّ . وَلَكِنَّ الْحِجَّاجَ
بَعَثَ فِي طَلَبِهِ فِي كُلِّ جِهَةٍ وَبَدَّلَ غَايَةَ الْجِدِّ فِي ذَلِكَ حَتَّى ظَفَرَ
بِهِ . فَلَمَّا احْضَرْتَهُ بِيَدَيْهِ قَالَ التُّمَيْرِيُّ وَهُوَ يَتَعَدُّ مِنَ الْخَوْفِ
وَاللَّهِ مَا قُلْتُ إِنَّهَا الْأَمِيرُ الْأَخِيرُ . فَقَالَ الْحِجَّاجُ . أَتَشِدُّنِي
مَا قُلْتَ فَأَتَشَدُّ التُّمَيْرِيُّ .

نُصُوْعَ مِسْكَاطُنْ نَعْمَانَ إِذْ مَشَتْ بِهَا زَيْنَبُ فِي نِسْوَةِ خَرَابِ

٢٤ - فِي رِثَاءِ الْبَرَامِكَةِ

قَالَ سُلَيْمَانُ الْأَعْمَى وَنُسِبَ لِلرَّقَاشِيِّ

أَصَبْتُ إِسَادَةً كَانُوا عِيُونًا بِهِمْ نُسْفَى إِذَا نَقَطَعَ الْعِمَامُ
عَلَى الْمَعْرُوفِ وَالِدُنَّاهِجًا وَدَوْلَةً أَلِ بِرَمَكِ السَّلَامُ
جَرَعْتُ عَلَيْكَ يَا فَضْلَ بْنَ بَحْيٍ وَمَنْ يَجْرَعُ عَلَيْكَ فَلَا بِلَامُ
هَوَتْ بِكَ أَنْجُمُ الْمَعْرُوفِ فِيْنَا وَعَرَفْتُكَ الْقَوْمَ اللَّثَامُ

عِفَابُ جَلْبَعَةِ الرَّحْمَنِ فَخَدُّ لِمَنْ بِالسَّيْفِ صَبَحَهُ الْحِمَامُ
وَلَمْ أَرَقِبْ قَتْلِكَ يَا ابْنَ بَحْيٍ حُسَامًا فَدَّ السَّيْفُ الْحُسَامُ
أَمْرُهُ فَيَغْلِبُنِي كَأَنِّي وَلَكِنَّ الْإِكَاءَ لَهُ الْكِتَامُ
أَقُولُ وَقْتُ مُنْصَبٍ لَدَيْهِ إِلَى أَنْ كَادَ يَفْضَحُنِي الْقِيَامُ
أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ لَا حُوفُ وَاشٍ وَعَيْنٌ لِلْجَلْبَعَةِ لِأَثَامُ
لَتَمَارَكُنْ جِدْعَكَ اسْتَلَمْنَا كَاللِّثَامِ بِالْحَجَرِ اسْتَلَامُ

تَكُنْ مَقْصُورَةً إِلَّا عَلَيْهِمْ . وَإِنَّهُمْ مَحْضُ الْأَنْبِيَاءِ وَلِبَابُ الْكِرَامِ وَمِلْحُ
 الْأَنْبِيَاءِ . وَقَالَ أَيْضًا « لَوْ فَاحَرَتِ الدُّنْيَا بِقَلِيلِ آيَاتِهِمْ كَثِيرَ
 آيَاتِهِمْ سَوَّاهُمْ مِنْ لَدُنِّهِمْ أَدَمَ إِلَى التَّفَجُّعِ فِي الصُّورِ لِمَا بَاهَتْ لِأَيْهِمْ
 وَلَا عَوَّلَتْ إِلَّا عَلَيْهِمْ حَاشِيَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ الْمَكْرَمِينَ وَأَهْلَ وَجْهِ الْمُرْسَلِينَ »
 وَكَانَ هُرُونُ الرَّشِيدِ الْخَلِيفَةُ الْعَبَّاسِيُّ يَعْتَمِدُ عَلَى بَحْنِي وَابْنِهِ
 الْفَضْلِ وَجَعَفَرٍ مَا لَا يَعْتَمِدُ عَلَى غَيْرِهِمْ لِأَنَّ بَحْنِي هُوَ الَّذِي
 أَجْلَسَهُ عَلَى سَهْرٍ بِالْخِلَافَةِ مُحْسِنٌ نَدْبِهِ وَبَعْدَ نَظَرِهِ فِي الْأُمُورِ
 فَاطْلُقَ الرَّشِيدُ يَدَ وَبَدَائِنِهِ جَعَفَرٍ فِي أُمُورِ الدَّوْلَةِ فَعَظُمَ
 بِذَلِكَ أَمْرُ الْبَرَامِيكِ حَتَّى اسْتَأْثَرُوا بِالْمَلِكِ دُونَ الْخَلِيفَةِ وَ
 كَانَ جَعَفَرٌ يَقْطَعُ فِي أُمُورٍ تَخْصُ شَخْصَ الْخَلِيفَةِ أَوْ أَهْلَ بَيْتِهِ دُونَ
 أَنْ يَسْتَشِيرَهُ فَتَذَرِعَ الْحَاسِدُونَ بِذَلِكَ لِتَغْيِيرِ قَلْبِ الرَّشِيدِ
 عَلَيْهِ فَوَقَّعُوا . فَغَلَّ الرَّشِيدُ جَعَفَرًا وَجَسَّ بَحْنِي وَابْنَهُ
 الْفَضْلَ وَصَادَرَا مَوَالِهِمْ وَصَلَبَ جَعَفَرًا وَمَنَعَ النَّاسَ مِنْ ذِكْرِهِمْ
 أَوْ التَّوَجُّعِ لَهُمْ وَمَعَ ذَلِكَ فَقَدْ بَكَاهُمُ النَّاسُ وَرَأَاهُمُ الشُّعْرَاءُ .

وَرَجُلُهُ فِي الزَّكَاةِ يُرِيدُ الْغَزَا وَانْشَدُ بَيْتَيْنِ فَأَمَرَهُ بِعَشْرِينَ أَلْفٍ
دِينَارٍ . وَمِنَ الْكِرَامِ الْمَعْرُوفِينَ مَعْنُ بْنُ زَائِدَةَ الَّذِي كَانَ
يُعْطَى عَلَى الْبَيْتِ وَالْبَيْتَيْنِ مَا لَا كَثِيرًا .

٢٤ - نَوَادِرُ عَنِ الْكِرَامِ وَالْبُخْلَاءِ - ٢

وَأَمَّا الْمَشْهُورُونَ بِالْبُخْلِ عِنْدَهُمْ فَكَثِيرُونَ لَكِنْ يُضْرَبُ
الْمَثَلُ بِمَادِرٍ . وَمِنْ مَشَاهِيرِ بُخْلَاهُمْ أَبُو الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِيُّ .
وَهُوَ وَاضِعُ عِلْمِ النِّحْوِ وَمِنْ بُخْلِهِ أَنَّهُ أَعْطَى مَرَّةً سَائِلًا ثَمَرَةً وَاحِدَةً
فَقَالَ لَهُ جَعَلَ اللَّهُ نَصِيبَكَ فِي الْجَنَّةِ مِثْلَهَا . وَكَانَ يَقُولُ لَوَاعَطُنَا
الْمَسَاكِينَ مِنْ أَمْوَالِنَا كُنَّا أَسْوَأَ حَالًا مِنْهُمْ . وَمِنْهُمْ الْحُطَيْثَةُ
الشَّاعِرُ الْمَشْهُورُ وَكَانَ دَنَى الطَّبْعِ لِبِمَا وَفَّحَا . وَكَانَ يَعْلَمُ ذَلِكَ
مِنْ نَفْسِهِ وَيَقُولُ لَوْلَا دَنَاءُهُ طَبْعِي لَكُنْتُ أَكْبَرَ شُعْرَاءِ الْعَرَبِ .
وَمِنْهُمْ الْمَنْصُورُ الْخَلِيفَةُ الْعَبَّاسِيُّ الْمَعْرُوفُ وَمِنْ بُخْلِهِ أَنَّهُ
أَعْطَى رَجُلًا كَانَ يُسَمَّى سَلَامًا الْحَادِثِي كَانَ يَحْدُو لَهُ فِي ذَهَابِهِ
وَأَبَايِهِ إِلَى الْحِجِّ يَصِفُ دِرْهَمٍ . وَخَلِيفَةُ آخِرُ كَانَ يُقَاتِلُ

٢٢- نَوَادِرُ عَزِّ الْكِرَامِ وَالْجَلَاءِ ١-

فَدَاسَنَهُمْ فِي الْعَرَبِ نَاسٌ بِالْحُودِ وَالسَّخَاءِ وَالْكَرَمِ وَنَاسٌ
أَحْرَوْنَ بِالْحَيْلِ وَاللُّؤْمِ وَدَنَاءَةِ الطَّبَعِ . فَأَمَّا الدَّبَرُ اشْتَهَرُوا
بِالْكَرَمِ فَمِنْهُمْ حَايِمُ الطَّائِي وَاسْمُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَعْدٍ وَكَانَ
شَاعِرًا بَارِعًا وَخَطِيبًا بَلِيغًا وَفَارِسًا شَجَاعًا . وَكَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ تَسَى
سُفَاهَهُ وَلِذَلِكَ كَانَ يُكْنَى بِأَبِي سُفَاهَانَ وَكَانَ هُوَ أَيْضًا كَرِيمًا مِثْلَهُ
وَحِكَايَاتُ حَايِمٍ اشْتَهَرَ مِنْ أَنْ مَخَاجَ لِدِكْرِهَا . وَفِي الْكِتَابِ الْفَارِسِيَّةِ
تَنَكَّرَ مِنْهَا . وَمِنْهُمْ هَرَمُ بْنُ سَنَانٍ الْمُرِّي وَكَانَ مَمْدُوحُ زُهَيْرٍ
بِنِ ابْنِ سُلَيْمٍ . وَكَانَ يَسْذُلُ الصَّلَاتِ الْعَظِيمَةَ لِزُهَيْرٍ عَلَى مَذَاجِهِ .
سَأَلَ يَوْمًا عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ابْنَهُ هَرَمٌ مَا كَانَ الَّذِي أَعْطَى أَبَاكَ
زُهَيْرًا فَقَدْ كَرْتَ شَيْئًا كَثِيرًا فَقَالَ عُمَرُ : مَا أَعْطَيْتُمْ زُهَيْرًا كَانَ يَنْهَى
وَلَكِنْ مَا أَعْطَاكَ زُهَيْرٌ لَا يَبْلِيهِ الدَّهْرُ وَلَا يُفْسِدُهُ الْعَصْرُ .

بَعْنَى أَنْ تَسَارَهُ فِيكُمْ بِأَقْبَهُ مَعَ بَقَاءِ الدُّنْيَا .
وَمِنْهُمْ خَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَمِنْ كَرَمِهِ أَنَّهُ جَاءَ إِلَيْهِ بَعْضُ السُّعْرَاءِ

بِهِ فِي يَوْمِ الْأَضْحَى . فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهَا . عَارِيَةً مَضْمُونَةً مَرْدُودَةً
 بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ بَابِئِ امِّيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَتْ نَعَمْ عَارِيَةً مَضْمُونَةً
 مَرْدُودَةً بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ . فَدَفَعْتُ إِلَيْهَا وَإِذَا امِّيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 رَأَاهُ عَلَيْهَا فَعَرَفَهُ فَقَالَ مِنْ أَزْجَاءِ الْبَيْتِ هَذَا الْعِقْدُ فَقَالَتْ
 اسْتَعْرَيْتُهُ مِنْ ابْنِ أَبِي رَافِعٍ خَازِنِ بَيْتِ مَالِ امِّيرِ الْمُؤْمِنِينَ لِأَنْزِلَنِي بِهِ
 فِي الْعِيدِ ثُمَّ أَرَدَهُ . فَبَعَثَ إِلَى امِّيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَحَثَّاهُ فَقَالَ لِي
 أَتَخُونُ الْمُسْلِمِينَ يَا ابْنَ أَبِي رَافِعٍ فَقُلْتُ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ أَخُونَ الْمُسْلِمِينَ
 فَقَالَ كَيْفَ أَعَرْتُ بَيْتَ امِّيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْعِقْدَ الَّذِي فِي بَيْتِ مَالِ
 الْمُسْلِمِينَ بَغَيْرِ إِذْنِي وَرِضَاهُمْ . فَقُلْتُ يَا امِّيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهَا
 بَيْتُكَ وَسَأَلْتَنِي أَنْ أُعِيرَهَا لِأَنْزِلَنِي بِهِ فَأَعَرْتُهَا عَارِيَةً مَضْمُونَةً
 مَرْدُودَةً عَلَى أَنْ تَرُدَّهَ سَالِمًا إِلَى مَوْضِعِهِ . فَقَالَ رُدَّهَ مِنْ يَوْمِكَ
 وَإِيَّاكَ أَنْ تَعُودَ إِلَى مِثْلِهِ فَمَا لَكَ عَقُوبَتِي . ثُمَّ قَالَ وَبَلْ لِابْنَتِي
 لَوْ كَانَتْ أَخَذَتْ الْعِقْدَ عَلَى غَيْرِ عَارِيَةٍ مَرْدُودَةٍ مَضْمُونَةٍ لَكَانَتْ أَوَّلَ
 هَاشِمِيَّةٍ قُطِعَتْ يَدُهَا فِي سَرِقَةٍ . (ثُمَّ قَالَ لِابْنَتِهِ) لَا تَذْهَبِي

جَبْشَاءَ عَظَمًا مِنْ أَعْدَائِهِ فَظَرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ وَقَدْ كَسَرَ الرَّجُلُ ثَلَاثَةَ
أَرْمَاجٍ فِي صُدُورِ الْأَعْدَاءِ فَقَالَ لَهُ اخْرُجْ عَنْ حَرِينَا فَإِنَّ بَيْتَ الْمَالِ
لَا يَقُومُ عَلَى مِثْلِ هَذَا .

وَمِنْهُمْ أَبُو الْعَتَاهِيَّةِ وَمَرْوَانُ بْنُ أَبِي حَضَةَ وَالْمُسْنَبِيُّ وَكُلُّ
وَاحِدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ شَاعِرٌ كَبِيرٌ مَشْهُورٌ وَمُرْغَبٌ أَمْرًا بِالْعَتَاهِيَّةِ
أَنَّهُ كَانَ يَنْظَاهِرُ بِالرُّهْدِ وَتَرَكَ الدُّنْيَا وَتَكَادُ تَكُونُ أَكْثَرُ أَشْعَارِهِ
فِي ذَلِكَ وَلَكِنَّهُ كَانَ يَجْهَلُ أَشَدَّ بِالْحَرِصِ عَلَى جَمْعِ الْمَالِ وَالْعَجَبُ
مِنْهُ الْمُسْنَبِيُّ كَانَ يَذُمُّ النَّاسَ عَلَى الْبُخْلِ وَكَانَ مِنْ أَبْخَلِ النَّاسِ وَ
كَانَ يَقُولُ ابْخُلْ كَيْ لَا أَحْتَاجَ إِلَى الْبُخْلَاءِ .

٤٥ - عَلِيُّ بْنُ أَبِي رَافِعٍ وَابْنَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي رَافِعٍ قَالَ كُنْتُ عَلَى بَيْتِ مَالِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
وَكَاتِبُهُ . فَكَانَ فِي بَيْتِ مَالِهِ عِقْدُ لَوْلُوءٍ فَأَرْسَلَنِي إِلَى بَيْتِ
عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَتْ لِي : إِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ فِي بَيْتِ مَالِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عِقْدُ لَوْلُوءٍ وَهُوَ فِي يَدِكَ وَاجِبٌ أَنْ تُعِيرَنِيهِ أَتَجَمَّلُ

وَدَرَسُهُ حَافِلٌ إِلَّا فَاظِلٌ وَالْيَوْمُ شَائٍ (أَيُّ كَانَ الْيَوْمُ يَوْمَ شَيْءٍ)
وَقَدْ سَقَطَ بَلْعٌ كَثِيرٌ فَسَقَطَتْ بِالْقُرْبِ مِنْهُ حَمَامَةٌ كَانَتْ قَدِ فَرَّتْ
مِنْ أَمَامِ بَعْضِ الطُّيُورِ الْجَارِحَةِ وَدَخَلَتْ فِي كَيْتِهِ كَانَتْهَا اسْتِجَارَتْ
بِهِ فَرَّقَ لَهَا الرَّاغِزِيُّ وَآخَذَهَا بَيْنَ وَكَانَ ابْنُ عُيَيْنٍ الْمَذْكُورُ حَاضِرًا
فَانْشَدَ .

بِابْنِ الْكَرَامِ الْمُطْعِمِينَ إِذَا شَنُوا فِي كُلِّ مَسْعَةٍ وَتَلْجُ خَاشِفِ
مَنْ نَبَأَ الْوَرَقَاءَ أَنَّ مَحَلَّكُمْ جَرَمٌ وَأَنْتَ مَلْجَأٌ لِلْخَائِفِ
وَقَدَتْ عَلَيْكَ وَقَدْ نَدَانِي خَفْهَا فَحَبَوْنَهَا بِقَائِلِهَا الْمُسْنَانِفِ
جَاءَتْ سُلَيْمَانُ الرِّمَانِ بِسُكُوهَا وَالْمَوْتُ بَلْعٌ مِنْ جَنَاحِي خَاطِفِ
وَلِابْنِ عُيَيْنٍ الْمَذْكُورِ أَشْعَارُ لَطِيفَةٍ فِي الْأَمَامِ مِنْهَا .

غَلَطَ أَمْرُؤُوبَايَ عَلَى قَاسَةٍ هَبْهَاتٍ قَصَّرَ عَنْ مَدَاهِ أَبُو عَلِيٍّ
لَوْ أَنَّ رَسَطًا لَيْسَ يَسْمَعُ لَفُظَةً مِنْ لَفْظِهِ لَقَرَنَهُ هَزَهُ أَفْكَلِ
وَلَحَارَ بَطْلِمُوسُ لَوْلَا فَاَهُ مِنْ بُرْهَانِهِ فِي كُلِّ شَكْلِ مُشْكَلِ
وَلَوْ أَنَّهُمْ جَعَلُوا لَدَيْهِ يَنْقَنُوا أَنَّ الْقَضِيلَةَ لَمْ تَكُنْ لِلْأَوَّلِ

نَفْسِكَ عَنِ الْحَقِّ أَكُلَ نِسَاءِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ بَرَزَتْ فِي مِثْلِ
هَذَا الْعَبْدِ بِمِثْلِ هَذَا .

٢٤ - الْأَمَامُ فَخْرُ الدِّينِ الرَّازِيُّ وَالْحَمَامَةُ - ١ -

الْأَمَامُ فَخْرُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الرَّازِيُّ مِنْ نَوَادِرِ الزَّمَانِ
وَقَلَمًا اجْتَمَعَ فِي رَجُلٍ مِنَ الصِّفَاتِ مِثْلَمَا اجْتَمَعَ فِيهِ فَهُوَ إِمَامٌ فِي
كُلِّ فَنٍّ وَكُتُبُهُ مِنْ أَحْسَنِ الْكُتُبِ فِي جَمِيعِ الْعُلُومِ وَلَيْسَ عِلْمٌ إِلَّا وَقَدْ
صَنَّفَ فِيهِ . وَقَدْ كَانَ مِنْ أَكْبَرِ أَهْلِ الثَّرْوَةِ كَمَا كَانَ مِنْ أَكْبَرِ
الْمُحْكَمَاءِ وَالْمُفَسِّرِينَ وَالْفُقَهَاءِ وَالْمُتَكَلِّمِينَ وَالْأَطِبَّاءِ وَالْأُدَبَاءِ
وَلَمْ يَبْلُغْ أَحَدٌ مِنْ أَبْنَاءِ زَمَانِهِ مِنْ عُلَمَاءِ الْمَرَاتِبِ لَدَى الْمُلُوكِ وَالسُّلْطَانِ
مَا بَلَغَ هُوَ لَا سِوَمَا لَدَى السُّلْطَانِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِخَوَارِزْمِشَاه .
وَلَقَدْ صَدَّقَ فِيهِ ابْنُ عُثَيْمٍ حَيْثُ قَالَ :

غَلَطَ أَمْرُؤُا بَيْنَ عَلِيٍّ قَاسِهِ هَيْهَاتَ قَصَرَ عَنْ مُدَاهُ أَبُو عَلِيٍّ

٢٥ - الْأَمَامُ فَخْرُ الدِّينِ الرَّازِيُّ وَالْحَمَامَةُ - ٢ -

كَانَ هَذَا الْأَمَامُ يُلْقِي الدُّرُوسَ يَوْمًا فِي مَدْرَسَتِهِ بِخَوَارِزْمَ

٢٩ - الْوَزِيرُ الْمُهَلَّبِيُّ وَعَبْدُ اللَّهِ الصُّوفِيُّ ٢-

وَسَقَلَبِ الْأَخْوَالِ بِالْمُهَلَّبِيِّ وَتَوَلَّى الْوِزَارَةَ لِمُعِزِّ الدَّوْلَةِ بَعْدَ
وَضَاقَ الْأَخْوَالُ بِرَفِيقِهِ الَّذِي اشْتَرَى لَهُ اللَّحْمَ وَبَلَغَهُ وَزَارَهُ
الْمُهَلَّبِيُّ فَقَصَّدهُ وَكَتَبَ إِلَيْهِ .

الْأَفْلُ لِلْوَزِيرِ بِرَفْدَتِهِ نَفْسِي مَقَالَهُ مُذَكِّرٌ مَا قَدْ نَسِيهِ
أَتَذَكَّرُ أَذْ تَقُولُ لِضَنكِ عَيْشٍ الْأَمَوْتُ بُبَاعٌ فَاشْتَرِبْهُ
فَلَمَّا وَفَّقَ عَلَيْهِ تَذَكَّرَهُ وَهَزَنَهُ أَرْحَمِيَّةُ الْكَرَمِ فَأَمَرَهُ فِي الْحَالِ
بِسَبْعِمِائَةِ دِرْهَمٍ وَوَقَعَ فِي وَرَقِهِ مِثْلُ الَّذِينَ يُفْقُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
كَمِثْلِ جَبَّةِ أَنْتَبَسَ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ جَبَّةٍ وَاللَّهُ بَصِيرٌ
بِمَنْ شَاءَ ثُمَّ دَعَا بِهِ فَخَلَعَ عَلَيْهِ وَقَلَّدَهُ عَمَلًا .

وَقَدْ قَالَ الْمُهَلَّبِيُّ فِي أَبْنَامِ قَاتِلِهِ أَبْنَاءُ نَائِمِهَا .
وَلَوْ عَرِضَتْ عَلَى الْمَوْتِ حَيَاةٌ بَعِثْ مِثْلَ عَيْشِي لَمْ يُرِيدُوا
وَبَعْدَ أَنْ وَلَّى الْوِزَارَةَ عَمِلَ

رَقَّ الزَّمَانُ لِضَاقَتِي وَرَثَى لِطُولِ تَحَرُّبِي

٤٨ - الْوَزِيرُ الْمُهَلَّبِيُّ وَعَبْدُ اللَّهِ الصُّوفِيُّ ١ -

كَانَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُهَلَّبِيُّ وَزِيرًا لِلْعِزِّ الدَّوْلَةِ
الدَّيْلَمِيَّ . وَكَانَ مِنْ أَرْيَفَاعِ الْقُدْرِ وَاتِّسَاعِ الصَّدْرِ وَعُلُوِّ
الْهِمَّةِ وَفِضْرِ الْكَفِّ عَلَى مَا هُوَ مَشْهُورٌ بِهِ . وَكَانَ غَانِيًا فِي الْأَدَبِ
وَالْمَحَبَّةِ لِأَهْلِهِ . وَكَانَ قَبْلَ اتِّصَالِهِ بِالْعِزِّ الدَّوْلَةِ فِي شِدَّةٍ
عَظِيمَةٍ مِنَ الضَّرُورَةِ وَالضَّائِقَةِ . وَكَانَ قَدْ سَاقَرَمَرَّةً وَاشْتَهَى
اللَّحْمَ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ فَقَالَ ارْتِجَالًا .

الْأَمُوتُ بِبَاعٍ فَاشْتَرَاهُ بِهِ	فَهَذَا الْعِشُّ مَا لَا خَيْرَ فِيهِ
الْأَمُوتُ لَذِيذُ الطَّعْمِ بَائٍ	يُخَلِّصُنِي مِنَ الْعِشِّ الْكَرْبِ بِهِ
إِذَا أَبْصَرْتُ قَبْرًا مِنْ بَعْدٍ	وَدِدْتُ لَوْ أَنَّنِي بِمَا يَلِيهِ
إِذَا رَحِمَ الْمُهَيَّمِنُ نَفْسَ حُرٍّ	تَصَدَّقَ بِالْوَفَاءِ عَلَى أَخِيهِ

وَكَانَ مَعَهُ رَفِيقٌ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ الصُّوفِيُّ فَلَمَّا سَمِعَ هَذِهِ
الْأَبْيَاتَ اشْتَرَى لَهُ بِدِرْهَمٍ خَمًّا وَطَبْخَهُ وَأَطْعَمَهُ وَتَفَارَقَا .

كَانَ أَبُو عَنزَةَ بِحَسْبِ عَنزَةَ عَبْدَهُ وَلَا يَقُولُ إِنَّهُ ابْنُهُ .. وَحَدَّثَ
 أَنَّ آغَارَ بَعْضِ قَبَائِلِ الْعَرَبِ عَلَى بَنِي عَبَسَ . وَاسَرُّوا قَوْمًا مِنْهُمْ
 فِيهِمْ أَبُو عَنزَةَ وَاهْلُ بَيْتِهِ وَاسْتَأْذَنُوا إِلَيْهِمْ وَمَا شَبَّهِهُمْ
 فَبَيْعَهُمْ عَنزَةَ وَاسْتَخْلَصَ مِنْهُمْ ابْنَةَ عَمِّهِ ثُمَّ أَمْنَعَ مِنَ الْكُرِّ
 فَقَالَ أَبُوهُ كُرِّ بَاعْ عَنزَةَ . فَقَالَ الْعَبْدُ لَا يَكُرُّ فَقَالَ كُرِّ وَأَنْتَ
 حُرٌّ . فَكَرَّرَ عَلَى الْقَوْمِ وَاسْتَفْذَنَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنَ الْغَنِمَةِ فَادَّعَاهُ
 أَبُوهُ بَعْدَ ذَلِكَ .

٥١ - عَنزَةُ بْنُ شَدَّادٍ ٢ -

وَعَنزَةُ هَذَا مِنَ الشُّعْرَاءِ الْمُجِدِّينَ وَهُوَ أَحَدُ أَصْحَابِ
 الْمُعَلَّقَاتِ السَّبْعِ وَهُضْرُبُ يَبْطُولُهُ الْمَثَلُ فِي الْعَرَبِ وَكَلْبُ
 عَنزَةَ الَّذِي يَشْتَمِلُ عَلَى حِكَايَاتٍ خُرَافِيَّةٍ فِي شَجَاعَةِ عَنزَةَ يُقْرَأُ
 فِي الْمَقَاهِي .

وَعَلَى أَيْ حَالٍ فَعَنزَةُ بَطْلٌ مِغْوَارٌ وَشَاعِرٌ مُفْلِقٌ نِذْيُ اشْعَارُهُ عَنْ رَوْحِهِ
 الْحَمَاسِيَّةِ وَتَبَعَتْ فِي النَّفْسِ الْعِزَّةَ وَالْأَنَفَةَ كَأَسْمَرُ بَيْكٍ وَهُوَ

فَأَنَالَ بِنِي مَا أَرَجَبَ ۝ وَحَادَ عَمَّا بَقِيَ
مَلَأْضَحَنَ عَمَّا أَتَا ۝
حَتَّى جَنَائِيهِ مِمَّا خَلَعَ الْمَسِيْبُ مَعْرِفِي

وَلَقَدْ كَانَ الْمُهَلَّبِيُّ مِنْ حَبْثِ الْكَرَمِ وَالْبَلَاغَةُ كَمَا قَالَ فِيهِ
الصَّاحِبُ بْنُ عُبَادٍ .

فَحَائِمٌ كَامِنٌ فِي بَطْنِ رَاحِنِهِ ۝ وَفِي أَنَامِلِهَا سَحَابٌ مُسْتَرٍ
طَرَفٌ مِنْ أَخْبَارِ فُرْسَانَ الْعَرَبِ
٥. - عَنَتَرَةُ بْنُ شَدَادٍ - ١ -

إِعْلَمْ أَنَّ الْعَرَبَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ لَمْ يَزَلُوا فِي كُرُوفٍ وَغَارَاتٍ
وَمُحَارَبَاتٍ . وَلِلْفَرُوسِيَّةِ عِنْدَهُمْ أَهَمِّيَّةٌ كَبِيرَةٌ وَلِلْفَارِسِ
مَقَامٌ كَبِيرٌ . وَمِنْ أَشْهَرِ فُرْسَانِهِمْ عَمْرُو بْنُ مَعْدِيكَرَبٍ
وَعَنَتَرَةُ الْعَبْسِيُّ وَهُمَا بَعْدَانِ ابْنَا مِنْ شُعْرَاءِ الطَّبَقَةِ الْعُلْيَا
وَأَمَّا عَنَتَرَةُ فَكَانَتْ أُمُّهُ أَمَةً سَوْدَاءَ فَظَهَرَ عَنَتَرَةُ أَسْوَدَ .
وَكَانَتْ الْعَرَبُ قَبْلَ الْإِسْلَامِ تَسْتَعِيدُ ابْنَ الْأَمَةِ وَلِذَلِكَ

الْمَنْصُورُ فَرَفَعَ الْبِنَاخِبُ الْوَدَائِعَ وَالْأَمْوَالَ الَّتِي عِنْدَكَ لِبَنِي أُمَيَّةَ
فَاخْرَجَهَا لَنَا . فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَوَارِثُ أَنْتَ لِبَنِي أُمَيَّةَ ؟
قَالَ لَا . قَالَ أَفَأَنْتَ وَصِيُّ لَهُمْ ؟ قَالَ لَا . فَقَالَ الرَّجُلُ إِذَا
فَمَا سَبَبُ سُؤَالِكَ عَمَّا فِي يَدَيَّ مِنْ ذَلِكَ . فَاطْرَقَ الْمَنْصُورُ
سَاعَةً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ لِلرَّجُلِ إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ ظَلَمُوا الْمُسْلِمِينَ
فِي هَذِهِ الْأَمْوَالِ وَأَنَا وَكُلُّهُمْ فِي حَقِّهِمْ فَأَرِيدُ أَنْ أَخْذَ هَذِهِ
الْوَدَائِعَ وَأَرُدَّهَا إِلَى بَيْتِ الْمَالِ . فَقَالَ الرَّجُلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
يَلْزَمُ فِي ذَلِكَ إِقَامَةُ الْبَيْتَةِ الْعَادِلَةِ عَلَى أَنَّ الَّذِي فِي يَدَيَّ
لِبَنِي أُمَيَّةَ خَانُوَاهُ وَاغْتَصَبُوهُ ظُلْمًا مِنْ أَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ . فَقَامَ
الْمَنْصُورُ وَاطْرَقَ إِلَى الْأَرْضِ سَاعَةً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَالثَّفَّ إِلَى
وَقَالَ لِي يَا رَبِّيعُ مَا وَجَبَ عَلَى الرَّجُلِ عِنْدَ نَاشئٍ .

٥٣ - مُؤَدِّجٌ مِنَ الشَّجَاعَةِ ٢ -

ثُمَّ الثَّفَّ إِلَى الرَّجُلِ مُبْتَسِمًا وَقَالَ لَهُ هَلْ لَكَ حَاجَةٌ ؟
فَاقْبِضْهَا لَكَ . فَقَالَ نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَاجَتِي أَنْ تَجْعَلَ بَيْنِي وَ

كَذَلِكَ سَامِيَ الْأَخْلَاقِ كَرِيمِ النَّفْسِ وَهُوَ كَمَا يَقُولُ :

تَعَيَّرَنِي الْعِدَى بِسَوَادِ جِلْدِي وَبِضْ خَصَائِلِي تَحْمُو السَّوَادَا
وَقَدْ قَالَ أَحَدُ الْعُلَمَاءِ لَيْتَ لَنَا مَعَ إِسْلَامِنَا كَرَمَ أَخْلَاقِ الْجَاهِلِيَّةِ
هَذَا عَنَزَةُ الْفَوَارِسِ لَيْسَ لَهُ دِينٌ مَعَهُ كَرَمٌ نَفْسِهِ مَا لَا يَمْنَعُ
أَبَانُاسِ إِسْلَامُهُ .

يَقُولُ عَنَزَةُ .

وَأَغْضُ طَرْفِي إِنْ بَدَتْ لِي جَارَتِي

حَتَّى يُوَارِي جَارَتِي مَا وَاهَا

وَلَكِنَّ أَبَانُاسٍ يَقُولُ مِنَ الْأَبْيَاتِ مَا تَفَرُّمُنُهُ الطَّبَاعُ السَّالِمَةُ
وَتَبْرَأُ مِنْهَا الْأَخْلَاقُ الشَّامِيَّةُ .

٥٢ - مُؤَدِّجٌ مِنَ الشَّجَاعَةِ ١ -

نُفِلَ عَنِ الرَّيِّعِ حَاجِبِ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ قَالَ مَا رَأَيْتُ رَجُلًا
أَحْضَرَ جَنَانًا مِنْ رَجُلٍ سُعِيَ بِهِ إِلَى الْمَنْصُورِ أَنْ عِنْدَهُ وَذَائِعُ وَأَمْوَالًا
لِبَنِي أُمِّيَّةَ فَأَمَرَنِي بِإِحْضَارِهِ فَأَحْضَرْتُهُ وَدَخَلْتُ بِهِ إِلَيْهِ فَقَالَ

٥٢ - فَدُوْمُ كَعْبِ بْنِ زُهَيْرٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) - ١ -

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْمَعُ الْأَشْعَارَ وَيُحِيزُ
عَلَيْهَا . وَفِي كِتَابِ الطَّبَقَاتِ لِابْنِ السَّبْكِ وَغَيْرِهِ مِنْ كُتُبِ
السِّيَرَةِ وَالتَّارِيخِ وَالْأَدَبِ شَيْءٌ كَثِيرٌ مِنْ ذَلِكَ . وَمِنْهُ أَنَّ كَعْبَ
بْنَ زُهَيْرٍ بِنِ أَبِي سُلَيْمٍ كَانَ قَدْ تَأَخَّرَ إِسْلَامُهُ وَكَانَ يَذْكُرُ
رَسُولَ اللَّهِ بِالسُّوءِ . فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَخُوهُ مُحِبُّ بْنُ زُهَيْرٍ أَنَّ رَسُولَ
اللَّهِ أَهْدَى رَدْمَهُ وَدَمَ عَمْرِهِ مِنْ شُعْرَاءِ قُرَيْشٍ الَّذِينَ يَهْجُونَهُ وَ
يُؤْذُونَهُ وَأَنَّهُمْ هَرَبُوا فِي كُلِّ وَجْهِ . فَإِنْ كُنْتَ لَكَ فِي نَفْسِكَ
حَاجَةٌ فَأَنْتَ رَسُولَ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَقْتُلُ أَحَدًا جَاءَهُ تَائِبًا وَإِنْ
أَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ فَأَنْبِجْ إِلَى حَبْثٍ أَمْكَكَ مِنَ الْأَرْضِ . فَلَمَّا بَلَغَ
الْكِتَابُ كَعْبًا خَافَ عَلَى نَفْسِهِ وَضَاقَتْ عَلَيْهِ الْأَرْضُ وَقَالَ
أَعْدَاؤُهُ إِنَّهُ مُقْتُولٌ . فَلَمَّا لَمْ يَجِدْ بُدًّا قَالَ قَصِدْنَاهُ الْمَعْرُوفَةَ
بِبَاطِنِ سَعَادَتِي مَدْحِ الرَّسُولِ . ثُمَّ خَرَجَ حَتَّى أَتَى الْمَدِينَةَ فَنَزَلَ
عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَأَتَى بِهِ أَبُو بَكْرٍ حِينَ صَلَاةِ الصُّبْحِ إِلَى مَسْجِدِ الرَّسُولِ

بَيْنَ مَنْ سَعَىٰ فِي النَّيِّقِ فَأَوَّلَهُ مَا عِنْدِي لِبَنِي أُمِّتِهِ تَنِي وَلَكِنْ لَّمَّا
 سَأَلْتَنِي رَأَيْتُ مَا قُلْتُهُ أَقْرَبَ إِلَى الْخَلَاصِ وَالْجَنَاحِ . فَأَلْفَتَ
 الْمَنْصُورَ إِلَيَّ وَقَالَ يَا رَبِيعُ اجْمَعْ بَنِيهِ وَبَيْنَ مَنْ سَعَىٰ بِهِ فَأَخَذْتُ
 الرَّجُلَ وَجَمَعْتُهُ بِالَّذِي سَعَىٰ بِهِ فَحِينَ رَأَاهُ الرَّجُلُ قَالَ هَذَا غُلَامِي
 سَرَقَ ثَلَاثَةَ أَلْفٍ دِينَارٍ مِنْ مَالِي وَهَرَبَ مِنِّي . فَلَمَّا سَمِعَ الْمَنْصُورُ
 ذَلِكَ هَدَّاهُ وَشَدَّدَ عَلَيْهِ . فَأَفْرَأَ الْغُلَامُ بِصِدْقِ كَلَامِ
 الرَّجُلِ وَأَنَّهُ غُلَامُهُ وَسَعَىٰ بِمَوْلَاهُ لِيَسْلَمَ هُوَ مِنَ الْوُقُوعِ فِي يَدِهِ . فَأَلْفَتَ
 الْمَنْصُورَ إِلَى الرَّجُلِ وَقَالَ نَسَأُكَ الْعَفْوَعَةَ فَقَالَ الرَّجُلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
 صَفَحْتُ عَنْ جُرْمِهِ وَأَبْرَأْتُ ذِمَّتَهُ مِنَ الْمَالِ وَأَعْطَيْتُهُ ثَلَاثَةَ أَلْفٍ دِينَارٍ
 أُخْرَى . فَقَالَ الْمَنْصُورُ مَا عَلَيَّ مَا فَعَلْتَ مِنَ الْكَرَمِ مَزِيدٌ . فَقَالَ
 بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هُوَ كَلَامُكَ لِي وَعَفْوُكَ عَنِّي . ثُمَّ اسْتَنَادَ
 وَأَصْرَفَ . وَكَانَ الْمَنْصُورُ بَعْدَ ذَلِكَ يَذْكُرُهُ وَيَعْجَبُ وَيَقُولُ
 مَا رَأَيْتُ قطُّ مِثْلَ هَذَا الرَّجُلِ .

مَهْلًا هَذَا الَّذِي اعطاك نَافِلَةً
لَا نَأْخُذُ بِهَا قَوْلِ الْوُشَاةِ وَلَمْ
إِنَّ الرَّسُولَ لَسَفِيْهُنَّ نَضَائِبِهِمْ
مُهَنْدٌ مِنْ سَيُوفِ اللَّهِ مَسْلُوكُ
فَكَسَاهُ النَّبِيُّ (ص) بَرْدَةً اشْتَرَاهَا مَعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ مِنْ آلِ
كَبِّ بْنِ يَشْرِ بْنِ الْفَاءِ وَاشْتَرَاهَا الْمَنْصُورُ بَعْدُ بِأَرْبَعِينَ أَلْفًا وَكَانَ
الْخُلَفَاءُ يَلْبَسُهَا فِي الْأَعْيَادِ .

وَفِي كِتَابِ الْعُدَّةِ أَنَّ الرَّسُولَ اعطاهُ مِائَةً نَافِلَةً فَضَلَّ عَنْ ذَلِكَ الرَّدَّ .

٥٤ - تَوَادُّ رُعْنِ أَبِي دَلْفٍ ١ -

كَانَ أَبُو دَلْفٍ أَحَدَ تَوَادِّ الْمَأْمُونِ ثُمَّ الْمُعْصِمِ مِنْ بَعْدِهِ وَكَانَ
كَرِيمًا جَوَادًا شَجَاعًا ذَوِ قَائِعٍ مَشْهُورَةٍ وَصَنَائِعٍ مَأْثُورَةٍ وَلَهُ
صَنْعَةٌ فِي الْغَنَاءِ وَجَمَلَةٌ مُؤَلَّفَاتٍ وَكَانَ مَلْحَاءَ الْفَضَاءِ
وَمَمْدُوحَ الشُّعْرَاءِ وَلِأَبِي تَمَّامٍ الشَّاعِرِ الْعَرَبِيِّ الْكَبِيرِ
أَحْسَنَ الْمَدَائِحِ فِيهِ

١ - مَدَحَهُ يَوْمًا شَاعِرٌ لُبْسِيُّ بَكْرِ بْنِ الطَّاحِ بَنَيْنِ وَهُمَا

فَصَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ أَشَارَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ . فَقَالَ قَوْمٌ
فَأَسْنَأْمِنُهُ .

٥٥ - . قَدْ وُكِّعَ بْنِ زُهَيْرٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) ، ٢ -

فَقَامَ كَعْبٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَوَضَعَ يَدَهُ فِي يَدِهِ وَهُوَ مَسَلَمٌ
بِعِمَامَتِهِ . فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ كَعْبَ بْنَ زُهَيْرٍ قَدْ جَاءَ بِسَنَائِمِكَ
تَأْتِيًا مُسْلِمًا فَهَلْ أَنْتَ قَابِلٌ مِنْهُ إِنْ أَنَا جِئْتُكَ بِهِ ؟ قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ نَعَمْ : قَالَ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ كَعْبُ بْنُ زُهَيْرٍ فَأَمَنَهُ النَّبِيُّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . فَأَشَدَّ كَعْبٌ :

بِأَنَّ سَعَادَ فَقِيلَ الْيَوْمَ مَتَبُولٌ مُتَبَّمٌ عِنْدَهَا لَيْشَفَ مَكْبُولٌ
حَتَّى أَتَى عَلَى الْأَبْيَاتِ الَّتِي يُشِيرُ فِيهَا إِلَى تَهْدِيدِ الرَّسُولِ لَهُ وَ
خَوْفِهِ عَلَى نَفْسِهِ وَابْتِعَادِ النَّاسِ عَنْهُ :

وَقَالَ كُلُّ خَلِيلٍ كُنْتُ أَمْلُهُ لَا إِلَهَ بَيْنَكَ إِنِّي عَنْكَ مَشْغُولٌ
فَقُلْتُ خَلَوْا سَبِيلِي لَا أَبَا لَكُمْوُ فَكَلِمًا قَدَّرَ الرَّحْمَنُ مَفْعُولٌ
أُبَيِّنُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَوْعَدَنِي وَالْعَفْوُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ مَأْمُولٌ

فَالُواوَبَنَظِمُ فَارِسِبُطْعَنِهِ يَوْمَ الْهَبَاجِ وَلَا تَرَاهُ كَلْبِلَا
لَا تَعْجَبُوا فَلَوْ أَنَّ طُولَ قَنَانِهِ مِثْلُ إِذَا نَظَّمَتِ الْفَوَارِسُ مِثْلَا

٣ - كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي فَنِينَ فَقِيرًا فَقَالَ لَهُ أُمْرَأَتُهُ
إِنَّ الْأَدَبَ قَدْ سَفَطَ نَجْمُهُ فَأَعْمِدْ إِلَى سِلَاحِكَ وَادْخُلْ مَعَ النَّاسِ
فِي غَزَاوَانِهِمْ عَسَى أَنْ تَسْتَفِيدَ مِنَ الْغَنِمَةِ فَانْشَدَ .

تَمْشِي الْمَنَابِإُ إِلَى غَيْرِي فَافْكُرْهَا فَكَيْفَ أَشْيَى إِلَيْهَا بَارِزًا كَيْفِ
ظَنَنْتُ أَنَّ نِزَالَ الْفِرْنِ مِنْ خَلْفِي أَوْ أَنَّ قَلْبِي فِي جَنْبِي أَبِي دُلْفِ
فَبَلَغَ خَبْرُهُ أَبَا دُلْفٍ فَوَجَّهَ إِلَيْهِ أَلْفَ دِينَارٍ .

٤ - كَانَ أَبُو دُلْفٍ لِكَثْرَةِ عَطَايِهِ قَدْ رَكِبَتْهُ الدُّبُونُ وَاشْتَهَرَ ذَلِكَ
عَنْهُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ وَانْشَدَهُ .

أَبَا رَبِّ الْمَنَاجِحِ وَالْعَطَايَا وَبَا طِلْوَ الْحُبَّاءِ وَالْبَدِينِ
لَقَدْ خَبِرْتُ أَنَّ عَلَيْكَ دِينَارًا فَرِزْدِي رَقِمَ دَيْنِكَ وَاقْضِ دَيْنِي
فَوَصَلَهُ وَقَضَى دَيْنَهُ .

بِاطَالِ الْكَيْمَاءِ وَعِظْمِهِ . مَدَحُ ابْنِ عَيْسَى الْكَيْمَاءِ الْأَعْظَمُ
لَوْلَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا دِرْهَمٌ . وَمَدَحَتْهُ لِأَنَّهُ ذَاكَ الدِّرْهَمُ
فَاعْطَاهُ عَشْرَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ . فَاشْتَرَى بِئِلِكَ الدَّرَاهِمِ قَرَبَةً
فِي نَهْرٍ الْأَبْلَةِ ثُمَّ جَاءَ يَوْمًا فَانْشَدَ .

بِكَ ابْتَعْتُ فِي نَهْرِ الْأَبْلَةِ قَرَبَةً . عَلَيْهَا قُصِرَ بِالرُّخَامِ مَشِيدُ
إِلَى جَنْبِهَا أُخْتُ لَهَا بَرِضُونَهَا . وَعِنْدَكَ مَالٌ لِلْهَبَابِ عَيْتُ
فَقَالَ كَمْ ثَمَنُ هَذِهِ الْأُخْتِ فَقَالَ عَشْرَةُ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَدَفَعَهَا لَهُ
ثُمَّ قَالَ لَهُ تَعْلَمُ أَنَّ نَهْرَ الْأَبْلَةِ عَظِيمٌ وَفِيهِ قُرَى كَثِيرَةٌ وَكُلُّ أُخْتٍ
إِلَى جَانِبِهَا أُخْرَى وَإِنْ فَتَحْتَ هَذَا الْبَابَ اتَّسَعَ عَلَى الْحَرِّ فَانْفَعُ
بِهَذِهِ وَنَصْطَلِحْ عَلَيْهَا .

٥٢ - نَوَادِرُ عَنْ أَبِي دُلْفٍ - ٢

٢ - كَانَ أَبُو دُلْفٍ قَدْ طَعَنَ فَارِسًا فِي أَحَدِ حُرُوبِهِ فَقَدَّ
السِّنَانُ فِيهِ إِلَى أَنْ وَصَلَ إِلَى فَارِسٍ وَدَاءَهُ فَقَدَّ فِيهِ أَيْضًا
فَقَتَلَهُمَا . وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ بَكْرُ بْنُ النَّطَّاحِ .

٥٩ - هَمَّةُ بُورَانَ

كَانَ الْحَسَنُ بْنُ سَهْلٍ بْنُ تَوْجَّحَ وَزِيرَ الْمَأْمُونِ وَكَانَ الْمَأْمُونُ
 قَدْ تَزَوَّجَ بِابْنَتِهِ بُورَانَ وَاحْتَفَلَ أَبُو هَا بِأَمْرِهَا وَعَمِلَ لَهَا
 مِنَ الْوَلَايِمِ وَالْأَفْرَاجِ مَا لَمْ يُعْهَدْ مِثْلُهُ فِي عَصْرِ مِنَ الْأَعْصَارِ وَ
 أَنْتَهَى أَمْرُهُ إِلَى أَنْ شَرَعَ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ وَالْفُؤَادِ وَالْكُنَابِ وَالْجُودِ
 بِنَادٍ وَمِسْكٍ فِيهِارِقَاعُ بِأَسْمَاءِ ضِبَاعٍ وَعَقَارَاتٍ وَجَوَارِدٍ وَدَوَابِّ
 وَغَيْرِ ذَلِكَ فَمَنْ وَصَفَ فِي يَدِهِ بُنْدُقَةً فَفَحَّمَهَا وَقَرَأَ مَا فِي الْوَرَقَةِ وَ
 ذَهَبَ إِلَى الْوَكْبَلِ الْمُعَبَّنِ لِذَلِكَ وَآخَذَ مَا فِيهَا سَوَاءً كَانَ ضِعْفَةً
 أَوْ مِلْكًا آخَرًا أَوْ فَرَسًا أَوْ جَارِبَةً أَوْ مَمْلُوكًا ثُمَّ شَرَعَ بِذَلِكَ عَلَى النَّاسِ
 الدَّانِيَةِ وَالذَّارِهِمَ وَتَوَافَجَ الْمِسْكُ وَالْعَنْبَرُ . وَانْفَقَ عَلَى
 الْمَأْمُونِ وَقُودِهِ وَجَمِيعِ مَنْ كَانَ مَعَهُ مِنَ الْأَجْنَادِ لِسَعَةِ عَشْرِ
 يَوْمًا . فَكَانَ مَبْلَغُ الثَّقَفَةِ خَمْسِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ أَيْ خَمْسِينَ
 مِيلُونًا .

وَأَجْلَسَ الْمَأْمُونُ عَلَى سَاطِطٍ مِنَ الذَّهَبِ وَشَرَعَ عَلَيْهِ الدُّرَّ حَتَّى سَتَرَ

٥٨ - نَوَادِرُ عَنْ أَبِي دُلْفٍ - ٣

- ٥ - كَانَ أَبُو دُلْفٍ يَسْكُنُ مَدِينَةَ الْكَرَجِ وَكَانَ فَدَثْرَعُ
 فِي عِمَارَتِهَا أَبُوهُ عَيْسَى بْنُ إِدْرِيسَ وَاتَمَّتْهَا هُوَ فَدَحَحَهُ بَعْضُ
 الشُّعْرَاءِ وَلَمْ يَحْصُلْ مِنْهُ عَلَى مَا فِي نَفْسِهِ فَانْفَصَلَ عَنْهُ وَهُوَ يَقُولُ
 دَعْنِي أَجُوبُ الْأَرْضَ فِي فَلَوَانِهَا فَمَا الْكَرَجُ الدُّنْيَا وَلَا النَّاسُ قَاسِمُ
 وَهَذَا الْبَيْتُ جَارٍ مَجْرَى الْمَثَلِ الْيَوْمِ وَالْقَاسِمُ اسْمُ أَبِي دُلْفٍ
 ٦ - لَمَّا قَدِمَ أَبُو دُلْفٍ بَغْدَادَ مِنَ الْكَرَجِ أَعَدَّ لَهُ الْأَمِيرُ عَلِيُّ بْنُ عَيْسَى
 بْنِ مَاهَانَ مَأْدُبَةً وَاحْتَفَلَ بِهَا غَايَةً الْأَخْفِئَالِ فَجَاءَ بَعْضُ الشُّعْرَاءِ
 لِيَدْخُلَ دَارَ عَلِيِّ بْنِ عَيْسَى فَمَنَعَهُ الْبَوَابُ فَصَبَرَ حَتَّى جَاءَ أَبُو دُلْفٍ
 لِيَدْخُلَ الدَّارَ فَقَدَّمَ إِلَيْهِ الشَّاعِرُ وَرَقَةً فَادَّافَاهَا مَكْتُوبٌ
 قُلْ لَهُ إِنَّ لِقَبْتَهُ مَتَانٍ يَلَا وَهَجَ
 جِئْتُ فِي الْفِ فَارِسٍ لِعِذَاءٍ مِنَ الْكَرَجِ
 مَا عَلَى النَّاسِ بَعْدَهَا فِي الدِّنَانِ مَنْ جَرَحَ
 فَرَجَعَ أَبُو دُلْفٍ وَحَلَفَ أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ الدَّارَ وَلَا يَأْكُلُ شَيْئًا مِنَ الطَّعَامِ

لغات

- ۱ -

اَذَى - آزار

سَاتِلٌ که ادعا کنند اَلَّتِي وَصَّيْنَاهَا که آزار دهنده

تَقَتَّى شام بخورد فِي فَمٍ در دهان

- ۲ -

فِي فِيهِ در دهانش

بَكَرَتْ صبح زود رفت سِرَاجِ یعنی چراغ و نام شخصی است

فِي الْغَدِ دَفَا وَرَاقَ صحاف - مجله

فَاخْلَلَهُ پس در بود او خَصَدَ فرستاد

ذِنْبٌ کَرَنَ لِيَتَنَاعَ تاخیری کند

وَهَتَّ اِسْتَادَ رَبَّتْ روغن زیتون

بَارَتْ وَلَدِي اِي خدا فرزندم لِفَتْ شلغم

فَاَنَامَا اَيِ پس آینه اِي نزد آمد قَلْبَهُ پس وارونه کرد آرا

عُنُو کردن یعنی ریخت روغن زیتون را

اِسْتَخْرَجَتْ بیرون آورد حَادَ تند و تیز

مِنْ غَيْرِ اَذَى بدون آزار اَنكَرَ زشت شمرد

هَذِهِ بِئِكَ الْفُتْمَةُ اَيْنِ بعضی آن لقمه بَتَاعِ فروشنده - سوداگر - بقال

اِبْسَاطَ فَقَالَ الْمَأْمُونُ كَانَ اَبَانُو اسِرْ كَانَ يَنْظُرُ اِلَى هَذَا لَمَّا قَالَ .
 كَانَ صُغْرَى وَكَبْرَى مِنْ فِقَائِهَا حَصْبَاءُ دُرٍّ عَلَى اَرْضٍ مِنَ الذَّهَبِ
 وَلَمَّا دَخَلَ الْمَأْمُونُ عَلَى بُورَانَ خَبَّرَهَا اَنْ تَطْلُبَ مَا يُرِيدُ مِنَ الْمَالِ
 وَالْجَهَازِ . فَتَأْتِ طَلَبِي اَنْ تَعْفُو عَنْ عَمَلِكِ اِبْرَاهِيمَ .
 وَكَانَ اِبْرَاهِيمُ هَذَا فَدَخَرَ عَلَى الْمَأْمُونِ لَمَّا كَانَ الْمَأْمُونُ مِنْ خُرَاسَانَ
 وَعَزَلَهُ بِمُسَاعَدَةِ بَقِيَّةِ الْعَبَّاسِيِّينَ وَجَلَسَ مَكَانَهُ عَلَى سِرِّ الرَّحْلَةِ
 فَتَوَجَّهَ اِلَيْهِ الْمَأْمُونُ مِنْ خُرَاسَانَ وَهَرَبَ اِبْرَاهِيمُ وَاخْتَفَى
 فَعَفَا عَنْهُ الْمَأْمُونُ اِجَابَةً لَطَلَبِ بُورَانَ .
 وَالْحَسَنُ بْنُ سَهْلٍ أَبُو بُورَانَ اِبْرَانِيٌّ كَمَا رَأَى مِنْ اِسْمِ جَدِّهِ نَوْبَخْتِ .
 بَخْطُ مُحَمَّدٍ نَقَى كَمَالٍ

مَا بَرُوْا لَهُ	آنچه را که بنظرش	فَإِنْ عَدِمَهُ	پس اگر آنرا نداشته باشد
خوش بیایه		بِحَتْلَى	آرایش یابد
مُتَدَاعِي	خرد و در هم شکسته	بَسْرُهُ	پوشیده دارد او را
سَفَطًا	اثاث - فروخت	تُخْرِقُهُ	بسوزاند او را
شَفِي	بدبخت	تُرْجُحُ	آسوده سازد
- ۵ -		أَبَى الْعَبَاءُ	کنیه شخصی است

يَعْمَدُ الدَّوْلَةَ	نام کی از ملوک آل بویه	جَزِيلٌ	بسیار
إِغْتَمَ	غمخده شد	أَحْسَنَ صِلَةً	صله او را خوب کرد
مُسْتَلْفِي	بیشت افتاده - سگ	اورا صله خوب داد	
فَقَا	نِشْت گردن - نِشْت	- ۷ -	

سُلَمٌ	نردبان	حَمَلٌ	شُرَر
كُوَّةٌ	روزن	أَخْضَافٌ	كُفْرٌ جمع خف
مَطْمُورَةٌ	سرپوشیده	تَسَطَّحٌ	صاف و هموار بود
- ۶ -		إِسْنَوَاءُ	همواری

بُرْزَقُهُ	روزی داده میشود آنرا	إِقْسَاعٌ	کشادگی
يَعِيْشُ	زندگی کند	شَقٌّ	شکاف

- ۴ -

لِمَ دَلِمَ ، برای چه ؟ چرا

بِاسْتَبْدَى ای سرور من خوابیدی

مَالِی مالِی ، مال - ی ، نیست مرا پس بخاطر رسید او را

مَالِی دَبُّ مرا کُناهی نیست آن بُد بَرَجِلَه که چاره نمی بکار برد

لَا تَهْ دل - ان - ه ، برای اینکه جِلَه چاره - کمر

دو - زیرا او - چراو غَنَمَه سود

أَعْطَنِي بده مرا قَرَص مشکون گرفت

افاق بهموش آمد - بیدارند - ۳ -

دَفَع داد مَنَزَج بهم برآمده - پریشان آشفته

رُقْعَه نامه أَخَذَ بَصِیْح شروع کرد بفریاد زدن

بَحْتُ داد او را میگردد اِنْبَه بیدارشد -

طَهَر نِشت ضَرَاخ فسه یاد

تَمِيمَه سخن چینی رَكَضَا دویدند

بَجَرَهُ اللهُ خدایش اصلاح کند اِلَى جَبْث بمست مملی که

سَلَجی سعایت گفتند و سخن چین غَايَة مقصود

لَعَنَهُ اللهُ خدایش دور دارد اَسْرَعَ شتافت

بُور	کندم	دعوت شده اند
قُول	باظهار	از پی ایشان رفت
شَعْبِر	جو	بدنبالشان افتاد
دُهْن	روغن	ولیمه - بهانی - سور
لَبَن	شیر	مدائح - میوه - قصائد - مرج
فَمَا جُلُوسُكُمْ هَهُنَا	پس نشستن شما در اینجا	آنشد - سرود - خواند
چیت	لَمَبُور	نماند
قَوْمُوا فَاسْتَلُوا	برخیزید و کلاه بکنید	آنشد شعرك - شمرت را بخوان
أَحْو	سزاوارتر	مِنَ الْغَاوِينَ - از کفر المغم
سؤال	پرس جان - خواستن - کدالی	بَتَلَعَهُمْ - از پی ایشان میروند
کردن	غَاوُونَ	(جمع غادی) گمرا مان
- ۱۰ -	أَمَرَ لَهُ جَانُوزَةَ الشُّعْرَاءِ	فرمود او را جایزه

طَفَلِي کسی که ناخوانده بهمانی مردم بد
بند و بار شوند

- ۱۱ -

لَمْ يَشَكَّ	شک نکرد	تَايِض	شکارچی
لَمْ يَكُنْ فِي دَعْوَةٍ	که ایشان در دعوتی اند	قَوْس	کمان

لَمَّشَى	برای اینکه راه برد	لَمَّازِرِ	نداشته ام
تُضَاهَى	مشابهت داده	وَسَّعَ	کشاده کرد
حِصَان	اسب زر	جُنْد	سپاه
فَضَاء	سرزدن	دَلَائِل	شانه

- ۱ -

بَوَادِي	(جمع بادیه) صحرا و بیابانها		
بَقَانُون	نقدی مکنه - میخورند		
بَكْسُون	جابه نیکیرنه - میوشند	مَزَر	گذر کرد
وَبَر	گرزک	خَانَع	گرزنده

- ۸ -

خَطَّاط	ارزی	خَرَنَوِي	مرا بیا رماند
اُطْرُوش	کره	خُتِر	دشمنی (طل) دوشمن
يَحْبِطُ	جابه مبه خفت	نَفَعَ اللهُ لَكَ	آه از آسائش به خدا
اِنَّهُ غَمَزَ عَلَيْهِ	که دوباره اش غماری کرده ام	بِه	
وَدِيعَه	امانت	كِسْرَه	نکه
سَلَفَكَ	پیش از تو	مَنْفَعِدُ عَلَيْنَا	بران قادر نیستیم
لَمَّ يَدْعُ	گذارد و است	بدان دسترس مایم	

شأن	دار	آغنی	توانگر ساخت
قبل	خواب سوی	مَذْبُون	وام دار
ظَهَر	نِشَت	آدَمی	اداکرد - پرداخت
طَرَف	فارس - سر	شَهْدَت	دیده ام
أَشَدَّ	سخن تر	مَنْهَد	مجلس
نَدَلَى	آرایش	لَا أَلْسَى	از آموش نمک
ذَبَّ	ام	نَعَدْنَا	نااماز فراموش
سَوَّ	سکاف	صَحْفَه	هسته بزرگ - صبح
بُرْعَ	که - ارغای برآورد	عَمَرَا	افسوس
لِزِمَ السَّمْعُ عَلَيْهِ	هم آهسته فک	وِسَادَه	مخده
فَكَادَ نَعْنِي عَلَيْهِ	برایت بود که عس کند	بِالنَّسْ	مخمس
أَلَمْ	در	رَوَعْنَا	ترسانیدیم
وَأَفَاهُ	نه او رسید	لِوَجْهِ اللَّهِ	برای خدا
أَصَانَهُ	یاف - رسید	وَعَتَتْ	افتاد
مَا لِي يَحَى	آنچه دید	إِنْ كَبَّتْ	درخت - سرگونند
		ذِقْنِ	زخ

نُشَاب	تیسہ	اَنَاب (جمع ناب) نیشا
لَمْ يَجَاوِزْ	نکلے نہ ہو	بھاگ اناخت اورا
عَمَّ بَعِيدٌ	نہ دور۔ نزدیک	پرانیہ
لَمْ يَجَاوِزْ غَيْبَ بَعِيدٍ	راہ دوری نہ پیوہو	ہر دو مردہ اٹاوند
ظَنَى	آہو	شروع میکنم
اِعْمَرَضَهُ	باو برخورد۔ ازراہ اور آمد	زہ کان
خِنْزِيرٌ	خوک	ذخیرہ میکنم
بَرَى	دستی۔ بیابانی	پشت۔ پس
اِلَى الْغَدَا وَرَأَتْهُ	تا فردا پس آنچہ	۱۳۰-
پس از فردا است	رَعَمُوا	پنڈا شتہ اند
عَالِجُ الْوَرَرِ	بکار زہ پردخت	(چنین پنڈا شتہ اند)
اِنْفَطَعَ	پارہ شد۔ کسخت	قِرْد بوزینہ
طَارَتْ	پرید	لَشَوُّ می شکافد
سَيِّئُ الْقَوَاسِ	کوشہ کان	وَلَدَ میخ
نَفَذَتْ	فروخت۔ نفوذ کرد	اَعْجَبَهُ خوش آمدہ بود اورا
اَذْرَكَهُ	رسید باد۔ دریافت اورا	تَكَلَّفَ بدشواری برعمدہ گرفت

فَابِل	مرد برد شد	- ۱۶ -
صِرَاع	مشتی رفتن	چین بَنَلِی
صَرَغ	بخاک افتد	وَطِیَّ
نَجْدَه	یاری	عَظَم
لَمْ یَحْزَرْ	جرات کرد	أَجْمَعَ رَأْیَهُمْ
إِسْتَجَعَ	جمع کرد	مُرْفِدَ
تَمَكَّنَ	دست یافت	أَخِیَّ
أَخْمَرَ عَلَنَهُ	کاس را خست	مِنْتَارَ
جَبَدَ	درین سکام	لَمْ یَتَوَجَّعْ
بَادَرَ	نیبادرت جت	لَمْ تَكُنْ أَبْلُتْ
بَهْتَهُ	سخت یغفت او را	عَوْفُ
إِنْمَرَهُ	را انداد را	فَتَنَّمَا هُوَ كَذَلِكَ
أَبْدَى	ظاهر ساخت	وِی چَسِر مَر
جَبَانَه	نرسونی	أَطْلَعَ
جَنَادَ	بی طرنی	سَطَحَ
لَیَی	از خاطر برد - دراموش کرد	دَوَاتَ

فَسَدَ بِنَا مِیَشَد.

کام نهاد

استخوان

رای ایشان یکی شد

دارای خواب آور

دفع کرده شد - نافه شد

اره

اهلارد و کرد

اگر بستاند و بشم

سالم گذارده شده ام

در آن اشاکر

سر کشید

بام

جمع داب، چهار پایان

مُرْتَعِدٌ	لرزان	سَبَابٌ	جوانی
إِلَّا مَا بَيْنَهُمْ	گواخو برپای میداشت	تَفَرَّعَ إِلَى	مخروزاری کرد نزد من
عَبَّرَ	عوض کرد	لَا بُدَّ لِي مِنْ قَبْلِهِ	مرا از کشتن او گزیری نیست
أَسَابِيرُ	(جمع اسرار و آن جمع سر) خطا	الْفَتَى يَمْسُو وَيُمَالُو	راست و چپ
نَبْرُفٌ	میدرخشید	تَطْرَأُ اخْتُ	
هَنَاسَهُ	نشاط و سبکدوشی	جَحَلَهُ	بگفت
أَقَمَلَ عَلَى الْعُلَامِ	روی غلام کرد	يَقْرِبُنَا	در نزدیکی ما
مَا أَرَانَا	کمان می کشیم خود را	هَانَنِ	این و آن
أَخْرَارُ	جمع خر، آزادان	لَمْ تَكُنْ حَقًّا	ایمحق او را بنیاد آوردم
سَرَانِ كُرْدَانِ - ۱۳ -		إِسْنِهَادٌ	کوهایی خواستن
فَأَنَّى عَلَى يَمَانٍ تَحْلَتَنِ	سرا، اوسه بجز	بِأَحَدِنَا الرَّجُلِ	مکمل و خوش آن مرد را
سُفْرُهُ أَوْ تَوْبَتِ			
مُسَوِّتَيْنِ	بریان شد	ظُلُوعٌ	نمودار شد
يَمَ	ازج	هَائِلٌ	نهمان
كُنْتُ أَطْعَمُ	می دیم - میزدم	تَسَلَّنَ	بالا رفت
عُقُوفَانِ	آغاز	أَسْوَدُ	(جمع اسد) شهبان

دُخ	نیزه	وَقَدْ بَدَلْنَا الْجَهْدَ	و صرف کوشش کرده بود
تَمَطَّرُ	میبارید	مَرَقَ	آبگوشت - شوربا
رَحِيل	کوچ	أَرَزَ	رنج
إِعْدِذِي لَنَا إِلَهَیْهِ	عذرخواهی کن	أَطْلَقْنَاكَ	رها کنیم ترا
از طرف ما نزد او		طَلَّتِ إِلَهَیْهِ	ارادخواست
مَصْنَا	رفسیم	هَدْبَه	طعامی که از گوشت
أَرِیَّعَ	بلندی یافت	وَلَمْ نَمُورْ	و غن سازند
نهار	روز	مَا زَالَ تَمُتْ عَلَیْهِ	پوسته از او حواش
بَصِیْح	فریاد میزد	مِکَر	
حَلَقْنَا	نشت سرما	لَوْن	رنگی از طعام
فِعْوَا	بایستید	أَلْوَان	رنگها - انواع
حَذُوا	بگیرید	سَمَم	بگفت آمد
طَعَنُكُمْ	بزنم شما	لَمْ يَعْذِلْ	نمانده است مرا
-۱۹-		أَنَا شِدْكَ اللَّهُ	نرا بخدا سوگند میدهم
کِی بَطْجَه	تا آنرا ببرد	وَبُرْجَه	و آسوده سازی آنرا
بَعِثَه	اورا آزاد میکند		

سَفَطَ	افتاد	حَوْلَكَ	حق تست
۱۷۰ -		وَاحِدًا فَوَاحِدًا	کیت کیت - داندانه
حَطَّابُ	هیزم نکلن	الرَّزَّةُ الْجُرَّةُ الْآلِيَّةُ	مزد ناله آواز
مَا اخْطَبَتْهُ	آنچه را که شکسته بود	(طین) است	
قَصَصَ	گرفت	- ۱۸ -	
يَلْبِدُ	کول و نادان	أَخْوَادُ	جمع جواد، سخا و تمدن
رِيحُ	سود	قَطُّ	بیسکاه، هرگز
أَدَّتْ بِهِمَا الْحَالُ	کشانید آن دو را	أَسْحَى	بخشیده تر
این حالت		خَفَنَانُ	(جمع ضیف) مهمانان
شَارَكْنِي	نه گفت کردنی با	نَاقَةٌ	ماده شته
فَتَشَارَكَا	تا تمکنت کنی با وی	سَانِكُمْ	بجار برید - امارت خد کنید
مَارَا	در برابر	بَارِحَهُ	دو سینه
أَنْشُ	ناله نکلن، م	نَائِبُ	تسب نامه
أَنَّهُ	ناله	نَقِيصًا	نامدیم
سَاطِرُونَهُ	نیمه مردم با	دَنَا	نزدیک ش
لَعَنَ	رحمت و رنج	ثَمَنُ	بها - قیمت

هَنَاتٍ	میارد	آودَعَه	سلیم کرد او را
عَظَم	استخوان	فَلَمْ يَعْذِلْ لِلضَّرْبِ	و در دگر گیر بهوش نبود
الْفُئِ	انداخت	رُغِفَ	ترس و بیم
أَمْنَعَهُ	جمع منع آلا	لَمْ يَخْرُجْ	فرو نضید
مَا طَابَ لَهُ	آنجو او را خوش آمد	سَلَّمَ	نزد بان
أَفَاقَنَ	سکون آمد	حَصَصَ	باین
أَنْتَابَ	جمع تاب، میشما	مَرْفُوضٌ	مرد شده و رکنده
إِنْدَعَرَ	تیر زد	اسْتَقَطُوا	میدار شدند
صَبَاحَ	بامک - فریاد	صَحَّيَا	فریاد - داد و ستاد
هَارِبٌ	گریزان	- ۲۳ -	
غَادَرَ	رها کرد	تَحَامَ	گوسفند فروش
وَتَبَّ	جست - برید	عَقْطَارَ	عطر فروش
بَهْدٌ	پارس - بند	إِفْقَدَا	جسجو کرد
مَقْبَرٍ	پارس - آوازنگ	كَأَنَّ فَدَحًا فَا	چنان گوی بود آری
مُجِيفٌ	تورس آور	بَدَلْ	صرف کرد
تَرَكَهُوا	مشتافه - ناخته	مَسَاعِي	جمع مسافت، گوتشما

- ۲۰ -

نام قبیلہ ای

عَبَسَ

نہینا

خَبِرَہ

سینٹار نام مہندسی کہ گویند

رفق

ذَہَاب

خورنق را بنا کرده است

یاران

زُقْفَہ

زندہ نہیاند

لَا یَبِیْشُ

شب بروز بردیم

یَتَنَّا

دلالت کرده شد

دَلَّ

در کف درہ ای

فِی بَطْنِ وَاوِی

اورا دلالت کردند

در شب آمد

طَرَقَ

زمینی کہ میان دبلہ

جَزِیرَہ

رہید - گنجت

شَرَدَ

دورات واقع است

خرد کرد

حَطَمَ

تسلیم کرد - سپرد

دَفَعَ

قنای (رجل)، دو پا

رِجْلَی

کوشک - قصر

جَوَسَق

قنای عین، دو چشم

عَیْنَا

کامل و تمام میدیدم

تَوَفَوْنِی

منسج کردم

أَصْبَحْتُ

و ساحتہ ای آرا

وَلَمْ یَبْدِہْ

- ۲۲ -

انداخته شد

طَرَحَ

طوطی

بَغَاء

پارہ پارہ شد

نَقَطَعَ

بد و آموختہ بود

عَلَّمَهَا

- ۲۱ -

کہ بانگ زند

أَنْ یَصْبَحَ

دستہ واردین

وَفَدَ

- ۲۵ -

که منتقل شوم

أَنْ أَتَحَوَّلَ

سرباز میزوم

أَمْنَعُ

مرغ خاکلی

دَجَاجَةٌ

که ترا حفظ کنم

أَنْ أَقْبَلَكَ

بریان شده

مَشْوِيَةٌ

که و قایم و سپر نوشوم

اورا براند

إِنْهَرَهُ

روز نرسیم

يَوْمَ الْهَوْلِ

در ویش شده

إِفْتَرَّ

(مراد روز قیامت است)

نا بود کردید

زَالَ

پس پیوسته مرا امر کرد

فَلَمْ يَرْجُلْ بِي

میزند

يَطْرُقُ

منتقل شدم

تَمَحَوَّلْتُ

بدود

إِدْعَى الْبَدِ

درش

غَايِقُ

- ۲۶ -

تو را بجان خود سو کند

يَحْجُبُكَ بِعَيْنَيْهِ

نام کی از قاضیان

يَحْجُبُكَ بِنَاكِهِمْ

سیدیم

عهد نامون

لا يَنْصِفُ

کردن می کردیم - می شتم

نَدُوْرُ

بعد از ۱۰۰ کار میکند

از آن قیمت که نزدیک

مِثْلَ أَيْلِ الشَّمْسِ

- ۲۷ -

آفتاب بود

نزد او عزیز بود

كَأَنَّ كَرَمًا عَلَيْهِ

سایه

ظِلٌّ

مستربان کند

بُصْحَى

مرا میکشد

كَأَنَّ يَجْدِيْنِي

بَحْث	کاوش کردن	- ۲۳ -
کَيْبَتَه	مقدار	برداشت - تقدیم کرد
ظُنُون	جمع ظن، گمانها	فرا داشت
عَال	خوستان	عرض حال - حکایت حال
وِعَاء	ظرف	خوش آمد اورا
تَعْلَى	تو ساند و نبود	نگاه داشت
إِنْدَسَرَ	برآکنده شد	فرا دارند - تقدیم کننده
رَوَائِج	نویها	جمع ملوک، بده و برید
فَاحَتْ	وزد	اورا را زدن آید
عَطُور	وای خوش	سبزه در خوش
دَاكِبَه	اکبره	سگانه ساحت
بَدَا	چاره	بر وقت نوبت موشی
رَكْز	موشش	مسدود آرد
مَقْدَرَة	توانائی	خرید
خَمَامَا	جمع خسته، چیزهای	خوش آمدن
بِهَان	استشهاد	سأ به آوردن

عَدَاءُ ۱۸ عَمَدًا بِالصَّخْرِ آنکست تدم کرد

حَدَبَةٌ باغ صَبَتْ ریخت

أَسْرَعْتُ شتاب کردم وَجَّكَ محب از تو

عَادَ الرَّحْلُ إِلَى نَفْسِهِ آن مرد بنحو آه شَخَّ بنخل

جَلَّ شرمند وند عَرَضَ شرافت - ناموس

أَعْطَا بنده گرفت لَوَجَّهِ اللَّهِ برای خدا

عَامَدَ نَفْسَهُ با خود پیمان بست لِعُدَدَ نامعد و رباشی

أَلَّا يَعُودَ که برگردد تُرُوعَ برداشته شود

مَلَامَةٌ سرزنش - ۲۹ -

لَمَّا مَدَّ السَّمَاءَ چون سفره گسترده شد أَطَرَقَ سر بر زیر انداخت

وَعَلَى كَفِّهِ صَخْرٌ و بر دستش قدمی بود مِلًّا زمانی دراز

أَذْرَكَهُ الْهَيْبَةُ مهافت المجلس وَهَبْنَا بخشیدیم

او را در گرفت أَنْتَ حُرٌّ تو آزادی

فَنُسِبَ پس منسوب کردی - ۳۰ -

مَرَقَ آش - آبپوش شراب سَافِيَ الْأَفْدَارَ قضا و قدر کشانید

لَسِيرَ اندک قَبْضَهُ پنجه دست

تندی چشم	سر بریدن	حَدَّه	ذِئْبِج
سر زدن کردن	نمازگاه	تَوْبِجِج	مُصَلَّى
دشنام داون	که بگیرد	سَب	أَنْ تَمْسِكَ
مُناَه	از پی آن رفت	اِشْم	يَبْعَثُهُ
تقصیر - کناه	میان برگیرد	حَرَج	يَحْتَرِنُ
مُتَخَيِّر مامد	بام	حَاد	سَطَح
خسته کرد اودرا	و آن زن از پی آن برفت	أَعْيَتْهُ	وَهِيَ تَبْعُهُ
عاجز کرد اودرا	(جمع جار) مسایگان	عاجز کرد اودرا	جِيرَان
چاره و تدبیر	راغسی - بستیم - خوش گذاریم	جِلَّة	مَا تَرْضَى
سختی و دشواری	ناچار می - پریشانی	نَكَّد	إِضْطَارَّ
پنجره	که سفت	نَافِذَان	شَاه
آرامی	بره بزرگ	هَدَوَ	كَبِش
از پی آن متداراد	پرسد	أَرَدَ فَهَآ	إِمْتِلَآئَ
(جمع محن) قدحها	نقد - ۱۰۰ ه - سد	ضُحُون	فِدَى
حیرت زده	منهوت	مَنْهَوْتُ	- ۲۸ -
پنداشتم	تند نوی	لَوْحَتُ	شَرِيس

ماژ	گدازنده	بَیَسَ	خُشْتُ شَد
بمخوی	مخموی است	حَلَفَتْ	سوکند خورد
ذاشان	مُهم	اِمْتَلَاءَ	پزشد
وَطَنَ النَّفْسَ	بر خود حتم کرد	اِضْطَجَعَ	خواهید - دراز کشید
اُسْبُوع	هفته		- ۳۳ -

مَلَان	پر	وَطَاةَ	فشار - پاکداشتن
بَدَّعُ	خواهد داد	بُعْضی	چشم میپوشد
لَلَطَفَ	حیلۀ بکاربرد	مَعَشَر	گروه
اَنْصَتَ	گوشش داد	تَفْی	پرهیزکاری
عَبَاوَه	گولی - نادانی		- ۳۴ -

اَقْبَلَ بِلَوْمِ نَفْسِهِ	شروع کرد بلامست	بَسْتَكْبِرُ	بزرگ شمارد
خَسِرَتْ	زیان کرد	يَسْتَصْفِرُهُ	کوچک شمارد
		اَجَمَه	بیش
			- ۳۵ -

عُشَّ	آشیان	مُعَلَّق	آویزان
حِظَه	کندم	هَبَّتْ	وزید
شَعِير	ج	قُضَان	جمع قضیب یعنی شاخه

نجات داد	خَلَّصَ	انداخته شد	أَلْفَى
مهرمایه	بِضَاعَه	کشید	قَاسَى
نگاه داشت	اسْتَوْقَفَ	خوشنمید	لَا يَهْنَأُ
شافت	بَادَرَ	کهنه شده بود	كَانَ قَدُ لِي
آگاه ساخت	أَوْقَفَ	کسش	حِذَاءَ
نهایت کوشش	بَجْهُودَ	هوش	ذَكَاءَ
تا واقف گردد	كُنِيَ يَقِفَ	آشکار شد	لَا حَ
راه نیافته بود	لَمْ يَهْتَدِ	بناگهان گرفت	دَهَمَ
آگاه شد	دَرَى	غافل کرد	غَاغَلَ

- ۳۱ -

		زندان بنان	تَبَّحَانَ
آهنگر	حَدَّادَ	کار د	سَيِّكِنَ
وامید داشت	بِمَحْضٍ	خواهش کرد	رَجَا
بجوید	دَقَّوْا	عرض کردن	إِسْتَبْدَالَ
لال	مَلَّلَ	کنش کر	إِسْكَافَ
ستی	فُورَ	زیر و رو میکرد	بُقَلْبُ
جمع لصل، دروان	لُصُوصَ	پس داده شد	مَرْدُودَ

فِرْعَى	مهمانداری - آنچه برای مهمان	بُخْتِنَ	نیمان میکنند
میاورند		بَنَان	انگشت
قَرِین	مثل و مانند	جَبَب	مگربیان
زَابَدَه	پرجم	رَكَب	مرکب - قافله
بِمِین	دست راست	أَعْرَضَتْ	روی کرداند

- ۳۹ -

- ۴۱ -

بَعَث	عده فرستاده شد و	مَحْض	خالص - خلاصه
کِیْف	انبوه	لُبَاب	معز
فَارِس	سوار	عَوَّلَتْ	کلمه کرد - اعماذ کرد
بَصْطَاد	شکار میکند	حَاشِی	گمر - بجز
دَغْنِی	مرا بجا نهد	نَدَرَّعَ	توسل جست
		نَوَجَّعَ	انهار تا کم کرد

- ۴۰ -

- ۴۲ -

بُرْئِعِدُ	میلزید - ملرود		
تَصَوَّعَ مِسْكَ	بوی مشک پراکنده شد	عَمَام	ابر
بَطْنُ نَعْمَان	نام جانیست	جَرَعُ	بیاب شدم
خَفِرَات	باخرم - باحیا	هَوَتْ	فردیخت

- ۳۶ -

سو - جبت

نَحْوُ	بوسیش	ذِکِّی	هوشیار
نَحْوُهُ	سنبه	بِینِ	انجیر
صَحْمُ	پیه	قَطَفَ	چیدن
شَحْمُ	با آن تماش کرد	تَسَلَّطَ	دست یافت
عَالِجُهُ	نا امید - کامیابی	نَاصِجَهُ	رسیده - پنجه
قَشَل	بلند تر	أَفْقَدَیْ	رسیدگی کن
أَجْهَرُ	- ۳۵ -	مِنْ دَیْلِ	دشمال

- ۳۷ -

بُشْبِن - مصدر رفع است

أَفْعَدُ	بُشْبِن - مصدر رفع است	سُوقَ	بازار
حَلَفْتُ	بجا که ارد	أَبْتَبَّ بِهِ	آوردی آنرا
لَمْ يَلْتِ	طولی کشید - چندان دین نکرد	أَعْطِ	بده
إِبْنِ عِرْسٍ	راسو	لَوْمَ	سز زش

- ۳۸ -

آلوده

لَطَمَ	بادست زد	سُودَدَ	ریاست - آقائی
لَبْتَنِیْ	ای کاش	النَّدَى	کرم

افکل لرزنده دشتی رحم کرد - بر مرده زاری
حار مرگردان شد کرد و اورا ستود

- ۴۸ -

ضائقه ناله ستی - سختی ما از حبه
الاموت آمانست مرگی حاد
گرچه ناپسند - ناخوش صفح
کدشت کردن - عفو نمود

- ۴۹ -

- ۵۰ -

تثقل سبار کردش کرد کز و قز
جا بجا شدن امه
ضنک ناله ستی - سختی استاقوا
آز حبه شادمانی و خوشدلی که پیش
را اند

- ۵۱ -

واحسان کردن حاصل شود بطوله
توفیع بی نوشت - آنچو در مفاهی
نامه کسی نویسد معوار
منت رویاند فلق
فاقه بچیزی - نیازمندی شاعر مقلق
دلآوری قوه خانه
دایره - جنبجو - حله آور
امر شکفت آور
شاعر بشکر

جِئَام	مرک	- ۴۶ -
فَدَّ	بربد - از بالا به پایین و نیکو کرد	لَا سِتْمَا
وَاشِي	سُخْنِ چین	لَدَى
لَمَّا	بوسیدیم	- ۴۷ -
- ۴۳ -	لَفِي الدُّرُوسِ	تدریس میکرد
دَنَاءَةٌ	پستی	خَافِلٌ
لَا يُبْلِيهِ	کنند نمیکنند آنرا	الْيَوْمَ سَابِ
- ۴۴ -	وَقَدْ سَطَا	فرود رفته بود
وَسَيْحٌ	بی حمار - بی آرم	نَلَجَ
جِدَاءٌ	آوازیست که برای برافراشتن	الطُّورِ الْجَارِحَةِ
شتران میخوانند	کُتِرَ	آستین
أَسْوَأُ	بدتر	مُسْعَبَةٌ
- ۴۵ -	نَلَجَ حَافِيفٍ	برف درشت و سخت
عِفْدٌ	رشته فرو آورید - کردن بند	حَفَافٌ
لَوْلَوْ	مروارید	جَوْنَهَا
أَجْمَلُ	آرایش کنم	عَوْنُهُ
		فرو میگرفت او را

- ۵۷ -

یا مشک یا چیزهای دیگر میافتنند

طَعَنَ	بایسنه زد	دِ قَاع	یادداشتها - نوشته ها
هِبَاج	رزم	نَوَافِجِ الْمِسْكِ	نافه های مشک
كَلْبَل	کنه	حَصْبَاء	سنگ ریزه - ریک
سَقَطَ آفِئَةٌ	کاه - از بی اعتبار شدن است		
نِزَال	مبارزه - جنگ تن به تن		
مَنَافِخ	بخششها		

- ۵۸ -

أَجُوبُ الْأَرْضَ	در زمین گردش کنم
أَعَدَّ	آماده کرد
مَادَنَ	مهمانی - غذائی که برای مهمانی
آماده کنند	
إِحْفَلَّ	خوب پذیرائی کرد - جشن گرفت
وَهَجَ	برافتنه رفتن

- ۵۹ -

بَنَادِقَ	کلوله بانی بود که از میکل
-----------	---------------------------

انْفَعَهُ نیک داشتن از کاری یا چیزی استِثْمَان زینهار خواستن
تَمَحُّو یک میکند - ۵۵ -

- ۵۲ - لِثَام پارچه ایست که بینی و دماغ را بپا

جَنَان دل می پاشند
وَدَائِع سپرده یا بَانَتْ دور شد

بَيِّنَةٌ گواه مَبْتُول شیفته - بهار عشق
اَطْرَقَ سر خود را بریزاندخت مَكْبُولُ اسیر - مُقَيَّد

- ۵۳ - اِنْعَاد دوری گرفتن

سَعَى نهنج جینی کرد مُتَبَّم اسیر عشق
سَرَقَ زد دید مَهْلًا آهسته
قَطَّ بچوقت - برگز مُهَمَّه شمشیر بندی

- ۵۶ -

- ۵۴ -

يُجِبُّ جائزه میدهد - صلح میداد صَائِع ننگی ؛
اَهْدَرَدَمَهُ خوش را را بیکان کرد زُخَام سَنَد
كُلَّ دَجِيٍّ بر سو - بر طرف عَمِيد آماده - مُعَيَا

چاره

بند